پیام فدایی ۱۷۷

ارگان چریکهای فدایی خلق ایران | دوره جدید، سال هجدهم | اسفند ماه ۱۳۹۲

سرمقاله

دستمزدهای سال ۹۳،
تضمین زندگی در "زیر خط مرگ"!

... برای این که معلوم شود که افزایش دستمزد کارگران در سطحی که خود و خانواده شان تنها زنده بمانند تا قادر باشند نیروی کار خویش را بازتولید و در اختیار همین استثمارگران قرار دهند، کاملا در توان و "ظرفیت اقتصاد" کنونی هست کافی ست تنها یک نگاه به شرایط بهشت گونه ای که جمهوری اسلامی برای سرمایه داران داخلی و سرمایه های امپریالیستی در بازار ایران ایجاد کرده بیاندازیم تا معلوم شود که در سیستم اقتصادی ای که به برکت منابع طبیعی ارزان و نیروی کار فوق ارزان، هر ساله ده ها میلیارد دلار سود به جیب سرمایه داران داخلی و خارجی می ریزد، در اقتصادی که تنها در یک رقم ۶۰۰ میلیارد دلار از درآمدهایش توسط همین عالیجنابان و اربابانشان از کانالهای نامعلوم ناپدید و در واقع غارت می شود، ادعای افزایش نقدینگی در اثر پرداخت مزد کارگر به نسبت تورم موجود تا چه حد پوچ و ادعای وقیحانه استثمارگران است....

صفحه ۲

جاودان باد خاطره جانباختگان اسفند ماه چریکهای فدایی خلق ایران

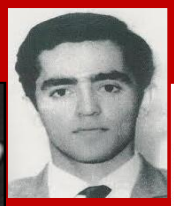
مسعوداحمدزاده

مجید احمدزاده

عباس مفتاحی

حمید توکلی

اسدالله مفتاحی

غلامرضا گلوی

سعید آریان، بهمن آژنگ، عبدالکریم حاجیان سه پله، مهدی سوالونی، علیرضا نابدل، مناف فلکی، اکبر موید، یحیی امین نیا، محمد تقی زاده، حسن سرکاری، جعفر اردبیل چی، سید علی نقی آرش، اصغر عرب هریسی.

گفتگوی "رادیو همراه" با رفیق سهیلا دهماسی به مناسبت ۸ مارس

مسأله ما این است که، فقط زنان کارگر، در اتحاد با مردان کارگر، می توانند در مسیر مبارزه برای سوسیالیسم، به طور قاطع و همه جانبه علیه ستم بر زن مبارزه کنند. و تنها طبقه کارگر، متشکل از زنان و مردان کارگر، قادر است که انقلاب را به سمت از بین بردن هر نوع ستم در جامعه، منجمله ستم بر زن، رهبری کند. بنابراین، زنان کارگر باید صف مبارزاتیشان را از زنان بورژوا جدا کنند. ولی از طرف دیگر، ما مخالف سرسخت ستم در جامعه هستیم، هر نوع ستمی. درنتیجه، وقتی صحبت از رفع ستم از همه زنان است، یا به طور کلی وقتی که ما از رفع ستم برزنان صحبت می کنیم، معنی آن این است که ما کوچکترین ستمی را به هیچوجه برنمی تابیم و از این جهت است که خواهان سرنگونی انقلابی سیستم سرمایه داری و برقراری جامعه سوسیالیستی هستیم، که در آن، هر نوع ستمی در جامعه، علیه هر کسی که می شود، از بین برده شود. این را هم بگویم که زنان کارگر و زحمتکش اکثریت جمعیت زنان جامعه را تشکیل می دهند. و بنابراین، بدیهی است که تلاش ما هم برای از بین بردن هر نوع ظلم و ستم بر زن، بیشتر از همه، به نفع زنان کارگر و زحمتکش تمام می شود که اکثریت جامعه زنان را تشکیل می دهند.

صفحه ۵

در صفحات دیگر

- "اعتراض برهنگی"، برهنگی یک رسوائی! ۹
- دو سند از چریکهای فدایی خلق ایران ۱۵
- پیوند جنبش زنان با جنبش کارگری (اشرف دهقانی) ۲۱
- چهره زشت بورژوازی ۲۲
- آکسیون روز جهانی زن ۲۳

پاسخ به پنج سئوال نشریه "دیدگاه سوم"

... دوری از جامعه و قطع طولانی ارتباط با زمینه های اجتماعی در ایران درد بزرگ اپوزیسیون مستقر در خارج از کشور را تشکیل می دهد. هم چنین پراکندگی و فقدان اتحاد عمل های مبارزاتی در بین آن ها ضعف بزرگ دیگرشان می باشد. اما از طرف دیگر به رغم تمامی ضربات وارده بر نیروهای مبارز در خارج از کشور و تلاش دشمن در خفه کردن صدای آنان و اضمحلال و از بین بردنشان، پایداری شان و پافشاری آن ها برای نابودی نظام حاکم و رژیم حافظ آن به دست انقلاب کارگران و زحمتکشان و گام برداشتن در حد توان خود در این جهت نقطه مثبت این نیرو ها را تشکیل می دهد. ...

صفحه ۱۱

اوکراین، گِره گاهِ تضادهای امپریالیستی

... با فروپاشی شوروی که همراه با اقمار خود بمثابه یکی از بزرگترین قدرتهای امپریالیستی در مقابل جهان امپریالیستی غرب قرار داشت، امپریالیستهای اروپا و آمریکا با استفاده از تغییر موازنه قدرت در سطح جهانی چه برای توسعه بازارهای خود و چه به منظور در اختیار گرفتن منابع و ثروت ها و استفاده از نیروی کار کشورهای جدا شده از شوروی سابق یورش گسترده ای را به آن سرزمینها سازمان دادند. با جدا شدن اکراین از روسیه و اعلام "استقلال" در سال ۱۹۹۱ مردم این کشور علاوه بر روسیه شاهد تلاش امپریالیستهای دیگر برای نفوذ در شئونات جامعه خود شدند. از آن زمان به بعد بر بستر رشد تضادهای غارتگرانه بین قدرتهای امپریالیستی چندین جابجایی بزرگ قدرت در سطح هیات حاکمه این کشور رخ داده است...

صفحه ۱۳

دستمزدهای سال ۹۳، تضمین زندگی در "زیر خط مرگ"!

با تعیین چنین دستمزدی، دولت فریبکار روحانی به یکی دیگر از وعده های انتخاباتی ناگفته ولی واقعی خویش در قِبَل سرمایه داران داخلی و خارجی یعنی حامیانش عمل کرده است؛به این معنی که وی با حفاظت از منافع کارفرمایان و سرمایه داران زالوصفت ضمن محکوم کردن کارگران ایران به زندگی در شرایط مادون یک سوم خط فقر، یکی دیگر از "کلید" هایش را از جاکلیدی "امام زمان" درآورده و از آن برای گشودن دروازه جهنم گرسنگی و فقر بروی میلیونها تن از کارگران در زنجیر و خانواده هایشان در سال ۹۳ استفاده کرده است! با چنین دستمزد ناچیزی، کارگران به اعتراف برخی از مهره های وفادار به نظام ، مجبور به زندگی "در زیر خط مرگ" می باشند.

فرارسیدن اسفند ماه هر سال معمولا نویدگر آغاز ختم زمستان سرد و شگفتن جوانه های زندگی، شادی و شور و امید به یک آغاز نو در توالی فصلهای زندگی ست. اما امسال نیز چون سالهای گذشته، در آخرین ماه زمستان که حداقل دستمزدهای سال آتی توسط رژیم جمهوری اسلامی در آن اعلام می شود، میلیونها تن از کارگران محروم و زحمتکش ایران،با آغاز دور جدیدی از مشکلات ناشی از تشدید فقر و فلاکت و گرسنگی و شرمندگی و پژمردن در زیر نگاه های گرسنه و محتاج خانواده و هم زنجیرانشان مواجه می گردند. در چنین ایامی ست که زیر سلطه سیاه حاکمیت ضد خلقی جمهوری اسلامی، بخش عظیم آحاد جامعه تحت سلطه ما یعنی کارگران و زحمتکشان و خانواده هایشان، چشم به راه اعلام "تعیین حداقل دستمزد" برای سال ۹۳ از سوی سرمایه داران حاکم و رژیم مدافع منافع سرمایه داران داخلی و خارجی (امپریالیستها) بوده اند.

در چارچوب چنین شرایط نامعلوم و شکنجه آوری ست که در روزهای اخیر مقامات جمهوری اسلامی این غلامان حلقه بگوش سرمایه داران وابسته حاکم بر ایران و بورژوازی امپریالیستی، بالاخره با اعلام رقم ۶۰۸ هزار و ۹۰۰ تومان (خبرگزاری مهر) به عنوان حداقل دستمزد برای سال ۹۳ قاطعانه و بی اعتنا به تمام هشدارهای مربوط به عواقب تعیین چنین ارقامی به عنوان دستمزد چه از طرف کارگران و چه حتی از طرف بعضی از خودی های رژیم، عزم خود را برای استثمار وحشیانه تر طبقه کارگر ایران و فشردن هر چه بیشتر گلوی آنها توسط پنجه های خونین بورژوازی در سال آتی نشان دادند. تعیین دستمزد ۶۰۹ هزار تومانی (تازه اگر پرداخت شود) برای حقوق یک یک ماه یک کارگر در حالی که بنا به اعتراف و تاکید آشکار خود نهاد های وابسته به دولت نظیر "کمیته مزد شوراهای کار تهران" "هزینه یک خانوار متوسط ٤ نفره کارگری در خوش بینانه ترین حالت و با حذف برخی موارد، بیش از یک میلیون و ۷۰۰ هزار تومان " می باشد چه معنایی جز تعرض برای تحمیل گرسنگی و بیماری و رنج و فقرو حقارت بیشتر به میلیونها کارگر درست به دلیل هر چه بیشتر پر کردن جیب سرمایه داران و کارفرمایان زالو صفت دارد؟ از سوی دیگر افزایش ۱۰٤ هزار تومانی (۲۵ درصدی) به حقوق کارگران در شرایط وجود یک تورم حداقل ٤۵ درصدی نشان می دهد که در سال آتی زیر حاکمیت رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی و دولت "تدبیر" روحانی فریبکار نه فقط کارگران فقیر تر و سفره خالی آنان کوچکتر خواهد شد بلکه این امر به از هم پاشیدگی باز هم بیشتر خانواده های کارگری و افزایش تعداد کارتن خواب ها خواهد انجامید.

اقدام ضد کارگری دولت روحانی در تحمیل گرسنگی و بی حقوقی مطلق بر حیات و معاش کارگران حتی دست دولتهای قبلی و بطور مشخص دولت احمدی نژاد منفور را هم از پشت بسته است. در سال آتی نه تنها ذره ای از بار فقر و محرومیت و گرسنگی و رنج های ناشی از آن از دوش کارگران ایران در زیر حاکمیت دولت روحانی کم نخواهد شد بلکه دستمزدهای سال آتی معنایی جز محکوم شدن کارگران و زن و فرزندان آنان به فرو رفتن هر چه بیشتر در مرداب فقر و گرانی و تورم و مرگ، نخواهد داشت. چرا که با افزایش دستمزد تنها به میزان ۲۵ درصد که بیست درصد از نرخ تورم ادعائی پایین تر است و با توجه به اینکه با افزایش قیمت حامل های انرژی پیش بینی می شود که از اواسط فروردین ۹۳ هزینه های زندگی به دو برابر رشد نماید، روشن است که کارگران حتی در مقایسه با دوره ۸ ساله زمامداری دولت احمدی نژاد و هجوم گسترده سرمایه داران در زمان وی به سطح معیشت خود، فقیرتر و با فجایع و مصائبی به مراتب بیشتراز قبل روبرو خواهند شد.

با تعیین چنین دستمزدی، دولت فریبکار روحانی به یکی دیگر از وعده های انتخاباتی ناگفته ولی واقعی خویش در قِبَلِ سرمایه داران داخلی و خارجی (امپریالیستها) یعنی حامیانش عمل کرده است؛ به این معنی که وی با حفاظت از منافع کارفرمایان و سرمایه داران زالوصفت ضمن محکوم کردن کارگران ایران به زندگی در شرایط مادون یک سوم خط فقر، یکی دیگر از "کلید" هایش را از جاکلیدی "امام زمان" درآورده و از آن برای گشودن دروازه جهنم گرسنگی و فقر به روی میلیونها تن از کارگران در زنجیر و خانواده هایشان در سال ۹۳ استفاده کرده است! چرا که با چنین دستمزد ناچیزی، کارگران حتی به اعتراف برخی از مهره های وفادار به نظام جمهوری اسلامی، مجبور به زندگی "در زیر خط مرگ" می باشند و نه چیزی بیشتر! (عمادالدین باقی در گفتگو با ایلنا) در همین جا باید تاکید نمود که مساله تعیین حداقل دستمزد ۶۰۹ هزار تومانی برای کارگرانی مطرح است که شامل قانون کار می باشند. اما می دانیم که در عمل بخش بزرگی از کارگران ما سالهاست که خارج از قانون کار قرار دارند و اساسا حتی چنین دستمزدی شامل حالشان نمی شود. در هر صورت و مهمتر آنکه کارفرما ها حتی از پرداخت همین حداقل مزد تا ماه ها به کارگران سر باز می زنند.

از سوی دیگر اعلام این دستمزد از سوی "شورای عالی کار" که جز ارگانی برای "قانونیت" بخشیدن و تحقق اراده کارفرمایان خونخوار بر ضد کارگران نیست، در مقابل حیرت همگان با توجیهات وقیحانه و گزافی راجع به "موانع" پیشاروی افزایش متناسب دستمزد و درجه سخاوت کارفرمایان و دولت روحانی در مورد افزایش ۲۵ درصدی به حقوق های ناچیز کارگران در بلندگوهای تبلیغاتی رژیم همراه شده است. در مقابل چشمان حیرت زده کارگران گرسنه و خانواده هایشان، در این تبلیغات عنوان می گردد که گویا "افزایش دستمزد" کارگران به "افزایش نقدینگی"، "تورم"، "گرانی" و "عدم اشتغال" منجر خواهد شد و مطرح می کنند که با توجه به "ظرفیت اقتصادی"، تعیین "مزد قانونی"

(پرداخت دستمزد مطابق نرخ تورم) امکان پذیر نیست! در ورای چنین تبلیغاتی تلاش می شود که اولا با سفسطه های آشکار، مطالبات طبیعی و عادلانه کارگران و افکار عمومی که از این مطالبه حمایت می کند منکوب شود و ثانیا و مهمتر از آن عامل اصلی چنین هجوم غارتگرانه بی سابقه به سطح معیشت ناچیز و غیر انسانی کارگران در سالهای اخیر که جز سرمایه داران و بورژوازی امپریالیستی و رژیم جمهوری اسلامی به مثابه حافظ وابستگی و نظام استثمارگرانه حاکم نمی باشند از انظار پنهان گردد.

تا آنجا که به محتوای تبلیغات عوامفریبانه فوق باز می گردد واقعیت این است که جمهوری اسلامی در طول ۳۵ سال گذشته سکاندار یک اقتصاد بیمار و وابسته در چارچوب پیشبرد منافع سیستم امپریالیستی را بر عهده داشته است. در نتیجه تجربه زندگی برای هر ذهن معمولی و غیر کارشناسانه هم روشن کرده است که تورم و گرانی و وجود همیشگی حجم عظیمی از نقدینگی فزاینده در دست سرمایه داران غارتگر، نه مختص امروز، بلکه یک ویژگی دائم در چارچوب نظام سرمایه داری انگلی حاکم بر ایران بوده که تا مغز استخوان به امپریالیسم وابسته می باشد. از آنجا که امپریالیستها همواره و بطور فزاینده ای بار بحرانهای اقتصادی مرگبار خود را نیز به اشکال مختلف بر سر نظام سرمایه داری وابسته ایران منتقل می کنند، در نتیجه در طول سه دهه گذشته لرزه های ناشی از هر موج بحران امپریالیستی با عواقب نابود کننده ای نظیر گرانی و تورم با شدتی دو چندان از کانال رژیم جمهوری اسلامی بر دوش کارگران و خلقهای تحت ستم ما سرشکن شده است. همچنین سیاستهای خانه خراب کن اقتصادی جمهوری اسلامی، یعنی عدم سرمایه گذاری در بخش تولید و در مقابل واردات بی رویه، آزادی سازی قیمتها، لغو سوبسیدها بویژه در بخش انرژی (که تماما ناشی از پیشبرد سیاستهای بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در ایران بوده) رواج رانت خواری با اتکا به امتیازات دولتی، منجر به تمرکز یک نقدینگی وحشتناک در دست دولت و مشتی سرمایه دار وابسته و مفتخور و آقازاده ها شده که نقش مخرب این پدیده نیز در رشد تورم و گرانی فزاینده در جامعه تحت سلطه ما غیر قابل انکار است. در نتیجه افزایش حقوق کارگران که بنا به برخی آمارها به طور متوسط بیش تر از ٦- ۷ درصد کل قیمت تمام شده کالاها را تشکیل نمی دهد برخلاف عوامفریبی حاکمان، به هیچ رو عامل مهمی در رشد گرانی و تورم و یا افزایش نقدینگی و عدم گرایش به تولید و رشد"اشتغال" نبوده و نیست.

همچنین در زمینه پوچ بودن ادعاهای فوق الذکر بلندگوهای دولتی باید توجه کرد که بنا به اعتراف خود مقامات جمهوری

دولت روحانی برای پاسخ به الزامات نظام بحران زده سرمایه داری وابسته ایران و پیشبردبرنامه های امپریالیستی ای که اسلاف وی به پیش بردند، هجوم غارتگرانه و مرگبار دیگری به دستمزدها و از این کانال به زندگی و معاش کارگران ایران سازمان داده است. در چارچوب پیشبرد چنین سیاستهای ضد خلقی ای ست که می توان فهمید که تصویب حداقل دستمزد ٦۰۸ هزار تومانی (اگر تازه پرداخت شود) آیینه تمام نمای انحطاطی ست که حیات و هستی طبقه کارگر و به تبع از آن کل جامعه تحت سلطه ما را تهدید می کند. با چنین دستمزد ناچیزی که حتی برای بقای یک خانواده بسنده نخواهد کرد، سال ۹۳ سال زندگی در زیر خط مرگ برای میلیونها تن از هیچ بودگان یعنی کارگران ایران خواهد بود.

اسلامی "از سال ۵۸ تاکنون روند افزایش دستمزد نسبت به روند افزایش هزینه‌های زندگی خانواده‌های کارگری ۳۰۰ درصد عقب‌تر بوده است".(دبیر کانون شوراهای اسلامی کار استان تهران) چگونه می توان بدون نشان دادن اوج وقاحتی که شایسته استثمارگران است ادعا کرد که افزایش ناچیز حقوق کارگران عامل اصلی تورم و رشد نقدینگی و گرانی و ... در سیستم اقتصادی انگل صفت کنونی ست. و بالاخره آنکه تبلیغاتی که با استناد به "خطر" افزایش نقدینگی از عدم اضافه کردن دستمزدهای کارگران در حد ادامه بقاء دفاع و کارگران را محکوم به گرسنگی می کند، چه توضیحی در مورد وجود نقدینگی ٦۰۰ هزار میلیارد تومانی موجود (از اظهارات وزیر اقتصاد و دارایی دولت روحانی) در جمهوری اسلامی می دهد. چنین واقعیت هائی آشکار می کنند که بدون شک دستمزدهای ناچیز کارگران در طول ۳۵ سال گذشته عامل ظهور نقدینگی در این ابعاد سرسام آور و تورم و گرانی طبیعی ناشی از آن نبوده اند.

در این میان ادعای دبیر کل کانون عالی کارفرمایان ایران (مجد عطاردیان) که با مکاری مطرح کرد که "حداقل دستمزد لازم است به میزانی باشد که معیشت یک خانواده با تعداد عائله متوسط را در حداقل تناسب تامین کند" و این که گویا "ظرفیت اقتصاد" کشور مانع چنین افزایشی ست، قابل توجه است. برای این که معلوم شود که افزایش دستمزد کارگران در سطحی که خود و خانواده شان تنها زنده بمانند تا قادر باشند نیروی کار خویش را بازتولید و در اختیار همین استثمارگران قرار دهند، کاملا در توان و "ظرفیت اقتصاد" کنونی هست کافی ست تنها یک نگاه به شرایط بهشت گونه ای که جمهوری اسلامی برای سرمایه داران داخلی و سرمایه های امپریالیستی در بازار ایران ایجاد کرده بیاندازیم تا معلوم شود که در سیستم اقتصادی ای که به برکت منابع طبیعی ارزان و نیروی کار فوق ارزان، هر ساله ده ها میلیارد دلار سود به جیب سرمایه داران داخلی و خارجی می ریزد، در اقتصادی که تنها در یک رقم ٦۰۰ میلیارد دلار از درآمدهایش توسط همین عالیجنابان و اربابانشان از کانالهای نامعلوم ناپدید و در واقع غارت می شود، ادعای افزایش نقدینگی در اثر پرداخت مزد کارگر به نسبت تورم موجود تا چه حد پوچ و ادعای وقیحانه استثمارگران است. در واقع، آنچه که مانع افزایش دستمزد کارگران به نسبت نرخ تورم می شود همانا ظرفیت پایان ناپذیر حرص و طمع طبقه حاکم و سود جویی آنان است که چنین اجازه ای را نمی دهد. و بالاخره آنکه برای نشان دادن پوچی تبلیغات ضد کارگری اخیر می توان متذکر شد که مطابق آمارهای "سازمان بین المللی کار" مزد سالانه کارگران در برخی کشورها نظیر لیبی و عمان و ترکیه و ونزوئلا و ... که فاقد بنیانها و ثروتهای طبیعی و ظرفیت رشد اقتصادی ای نظیر ایران و یا در حد ایران می باشند به مراتب از کارگران ایران بیشتر است. واقعیتی که نشان می دهد رژیم وابسته جمهوری اسلامی در مقایسه با بسیاری دیگر از رژیمهای همکار و ضد خلقی اش ضمن حفظ و گسترش یک نیروی کار فوق ارزان در ایران و در کنارش حفاظت از یک ارتش ذخیره کار انبوه و چند میلیونی، چه بهشت برینی برای امپریالیستها و سرمایه داران وابسته در ایران درست کرده است و چرا به همین دلیل مورد حمایت آنهاست. در واقع آنچه که در زمینه برخورد وحشیانه دولت روحانی نسبت به دستمزدهای کارگران و در واقع تشدید غارت نیروی کار کارگران برای پر تر کردن جیب های گشاد سرمایه داران شاهد آن هستیم تداوم منطقی یک سیاست کلان بورژوازی امپریالیستی در ایران است که از کانال رژیم وابسته جمهوری اسلامی و دولت جنایتکار روحانی برای تشدید نفوذ خود در جامعه ما و در همان حال برداشتن کوچکترین موانع بر سر گسترش مرگبار خود تلاش می کند.

در چهارچوب حاکمیت نظام سرمایه داری وابسته ایران و دیکتاتوری وحشیانه ناشی از آن، مساله مبارزه برای تعیین و وصول یک دستمزد عادلانه و انسانی یکی از زمینه های دائمی مبارزات طبقه کارگر ایران بر علیه طبقه حاکم را تشکیل می دهد. این مبارزه در طول ۳۵ سال حاکمیت جمهوری اسلامی هر چه وسیعتر و در همان حال با تشدید سرکوب کارگران توسط دولتهای مختلف جمهوری اسلامی خونین تر شده است.

به طور مثال در دوره ۸ ساله زمامداری رفسنجانی جنایتکار، یعنی دوره بازسازی پس از جنگ که اسم رمز باز کردن هر چه بیشتر دروازه های اقتصاد وابسته در مقابل هجوم سرمایه های امپریالیستی بود، اجرای سیاستهای دیکته شده نهادهای امپریالیستی نظیر بانک جهانی و صندوق بین المللی پول یک هجوم وحشیانه و سیستماتیک به طبقه کارگر ایران را ایجاب می کرد تا امر غارت و استثمار مضاعف

نیروی کار کارگران زیر اسم "تعدیل نیروی کار" توسط بورژوازی وابسته به امپریالیسم میسر گردد. دولت رفسنجانی در پیشبرد این ماموریت با ثابت نگاه داشتن دستمزدهای کارگران و در همان حال آزاد سازی قیمتها و لغو سوبسیدها هجوم مرگباری را به سطح معاش حیات کارگران سازمان داد. موج بزرگ و خونین شورشها و اعتصابات کارگری (بطور مثال اعتصاب دلیرانه کارگران شرکت نفت) و سرکوب خونین و ترور برخی فعالین کارگری توسط سربازان گمنام امام زمان انعکاس این هجوم به دستمزد کارگران بود. ترمهایی نظیر "خط فقر" در آن دوره به تدریج در توصیف وضع معاش طبقه کارگر بر سر زبانها افتاد.

۸ سال حکومت خاتمی و دولت او که با ماسک "اصلاح طلبی" و "حقوق بشر" برای سرکوب جنبش انقلابی مردم و تداوم پیشبرد همان برنامه های امپریالیستی روی کار آمده بود یکی دیگر از سیاهترین دوره های حاکمیت رژیم وابسته جمهوری اسلامی بر علیه کارگران بود. تصویب وحشیانه ترین قوانین ضد کارگری و خارج کردن کارگاه های زیر ۵ و بعداً زیر ۱۰ نفر از شمول قانون کار توسط خاتمی که منجر به سقوط هر چه بیشتر دستمزد های "قانونی"شد، تنها یک نمونه از سیاستهای ضد کارگری بود که طبقه کارگر ایران را هر چه بیشتر به سوی فقر و گرسنگی سوق داد و آن را مجبور به مبارزه برای نجات از زندگی در زیر "خط بقا" و "فنا" نمود. انعکاس این موقعیت خود را در بروز موج بزرگتری از مبارزات و اعتصابات کارگری نشان داد که شورش کارگران محروم "خاتون آباد" و سرکوب خونین آن از هوا و زمین یک نمونه فراموش ناشدنی از وضعیت زیست و مبارزه کارگران برای تغییر آن را به نمایش گذارد.

وبالاخره نوبت به دولت احمدی نژاد مزدور رسید که با سرعت بخشیدن به پیشبرد برنامه های امپریالیستها در اقتصاد وابسته ایران یعنی تداوم پروژه های خصوصی سازی، تلاش برای قطع کامل سوبسیدها بویژه سوبسیدهای انرژی، واردات بی رویه کالاهای امپریالیستی، نابودی واحد های تولیدی و گسترش بی سابقه بیکاری و ارتش ذخیره کار و ... تعرض هر چه وسیعتری را به کار و معاش کارگران سازمان داد. تا جایی که در دوره وی با توجه به وضعیت دستمزدها، وضعیت حیات طبقه کارگر ایران از سوی برخی بالاییها به "زندگی در زیر خط مرگ" تشبیه شد ولی وی درست به خاطر همین جنایات از نهادهای امپریالیستی "تشویق نامه" رسمی دریافت کرد.

اکنون نیز دولت روحانی در چنین شرایط مرگباری برای کارگران، برای پاسخ به الزامات نظام بحران زده سرمایه داری وابسته ایران و پیشبرد همان برنامه های امپریالیستی ای که اسلاف وی به پیش بردند، هجوم غارتگرانه و مرگبار دیگری به دستمزدها و از این کانال به زندگی و معاش کارگران ایران سازمان داده است.
در چارچوب پیشبرد چنین سیاستهای ضد خلقی ای ست که می توان فهمید که تصویب حداقل دستمزد ۶۰۸ هزار تومانی (اگر تازه پرداخت شود) آیینه تمام نمای سقوط و انحطاطی ست که حیات و هستی طبقه کارگر و به تبع از آن کل جامعه تحت سلطه ما را در سال آتی تهدید می کند. با چنین دستمزد ناچیزی که حتی برای بقای یک خانواده بسنده نخواهد کرد، سال ۹۳ سال زندگی در زیر خط مرگ برای میلیونها تن از هیچ بودگان یعنی کارگران ایران خواهد بود. سال ۹۳ سال گسترش باز هم هر چه بیشتر فقر و بیکاری و گرسنگی، افزایش کارتن خوابی، فحشاء و دزدی و اعتیاد است. سالی که صف "گرم خانه" ها (که به زندان بیشتر شبیه است تا محلی برای اسکان افراد گرسنه و بی خانمان در زمستانها) طولانی تر و اجساد بیشتری در شهرهای بزرگ و در زیر پای کاخهای سر به فلک کشیده آقازاده های رذل جمع آوری خواهد شد. سالی که در سایه سیاه فقر و بی خانمانی پلهای زیر خیابانها و فاضلاب ها (نمونه اخیر در خیابان تجریش) پذیرای تعداد بیشتری از قربانیان طبقه استثمارگر و رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی خواهد شد. سالی که تجارت فروش و کرایه کودکان کارگران و زحمتکشان (نظیر نمونه بازاری در محله دروازه غار تهران) برکت بیشتری خواهد یافت. تمامی فجایع تنها انعکاس بخش کوچکی از جنایت وحشیانه ای ست که دولت روحانی با حمله به دستمزدهای بخور و نمیر کارگران در سال آتی سازمان داده است.

به وجود آمدن چنین شرایط جهنمی برای طبقه کارگر ایران ناشی ازسلطه نظام استثمارگرانه حاکم و دیکتاتوری وحشیانه ای ست که سرمایه داران پست داخلی و خارجی(امپریالیستها) از زیر عبای آخوندهای مزدور حاکم بر آنان تحمیل کرده اند. تحت این شرایط اسفبار در حالی که طبقه کارگر ایران محکوم به زندگی در شرایطی مشابه با کارگران اروپا در قرنهای ۱۸ و ۱۹ شده است اما از سرکوب ددمنشانه ناشی از وجود دستگاه پلیسی هار و وحشی جمهوری اسلامی در قرن ۲۱ نیز برخوردار گشته است. شدت برخورد دیکتاتوری حاکم با کارگران ما به آن حد رسیده که در ماه های اخیر کارگران تنها و تنها به دلیل مطالبه دستمزد عادلانه و از آن کمتر دریافت دستمزدهای معوقه خود در زمان زمامداری دولت روحانی مورد سرکوب قرار گرفته و زندانی شده اند!

شرایط جهنمی موجود هیچ راهی جز مبارزه برای تغییر آن را در مقابل کارگران بجان آمده ما باقی نگذاشته است. جمهوری اسلامی با محکوم کردن کارگران به زندگی در زیر "خط مرگ" و سرکوب وحشیانه هر گونه اعتراض طبیعی آنان به این شرایط جهنمی، تنها و تنها زمینه های رشد مبارزه و آگاهی در میان ارتش کارگران و زحمتکشان ایران بر علیه کل نظام فاسد و ارتجاعی خویش را بارور می کند. مبارزه ای که در مسیر یک انقلاب اجتماعی ریشه مادی هر گونه ظلم و استثمار و سرکوب در جامعه تحت سلطه ما را نابود و سرانجام یک زندگی شایسته و انسانی در یک نظام دمکراتیک را برای کارگران ما تضمین خواهد نمود.

لغو مراسم روز جهانی زن در تهران توسط دولت روحانی

تجمع شرکت کنندگان در مراسم روزجهانی زن در "خانه اندیشمندان علوم انسانی" تهران پس از لغو مراسم

بدنبال تبلیغات عوامفریبانه و پوچ اخیر برخی بلندگوهای تبلیغاتی حکومت مبنی بر "برسمیت شناختن روزجهانی زن" توسط دولت روحانی، ظهر روز ۱۷ اسفند (۸ مارس) نیروهای امنیتی رژیم مجوز مراسمی که برای زنان طرفداران اصلاح طلبان حکومتی صادر شده بود را لغو و از اجرای برنامه آنان جلوگیری کردند. قرار بود که در جریان مراسم تعدادی از زنان و منجمله الهه کولایی در این برنامه که توسط "گروه زنان مستقل عصر خرد" با همکاری روزنامه "اعتماد"سازمان یافته بود در مورد "ضرورت تشکل یابی زنان" سخنرانی کنند. با وجود صدور مجوز برای برگزاری این مراسم، ماموین امنیتی حکومت از ترس ایجاد تجمع به بهانه روز جهانی زن اجازه صادر شده را لغو و از برگزاری مراسم در " خانه اندیشمندان علوم انسانی" در تهران کردند.

مطابق اخبار منتشره در هین روز گروهی از زنان که از آنها با نام "فعالان زنان" نام برده شده در "موزه باغ نگارستان دانشکده علوم اجتماعی" گرد آمده ولی در آن مراسم هیچ گونه سخنرانی یا برنامه ویژه ای برگزار نشده است. رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی از ابتدای سر کار آمدنش با عدم به رسمیت شناسی ۸ مارس به عنوان روز جهانی زن، هر گونه تلاش برای برگزاری مستقل این روز جهانی از سوی زنان را ممنوع و آنان را سرکوب کرده است.

گفتگوی "رادیو همراه" با رفیق سهیلا دهماسی به مناسبت ۸ مارس

توضیح: در تاریخ دوشنبه ۱۵ مارس ۲۰۱۳ به مناسبت ۸ مارس، روز جهانی زن، "رادیو همراه" در سوئد گفتگویی را با رفیق سهیلا دهماسی از فعالین چریکهای فدایی خلق ایران ترتیب داد. "پیام فدایی" متن این گفتگو را از گفتار به نوشتار تبدیل و با برخی ویرایشهای جزئی به این ترتیب به اطلاع علاقه مندان می رساند. فایل صوتی این گفتگو در سایت سیاهکل از طریق آدرس زیر قابل دسترسی ست.
http://www.siahkal.com/audio-speeches.htm

رادیو همراه: دوستان رادیو صدای همراه، با شما همراه هستیم و همانگونه که در ابتدای برنامه اعلام کردیم، امروز رفیق سهیلا از فعالین چریکهای فدایی خلق را، از کشور کانادا همراه خودمان داریم که پیرامون روز ۸ مارچ، روز جهانی زن، با ایشان گفتگویی خواهیم داشت. لازم به توضیح است که این گفتگو قرار بود قبل از هشت مارس باشد، ولی به دلایلی به امروز موکول شد. رفیق سهیلا، به صدای همراه خوش آمدید.

سهیلا دهماسی: با سلام به شما وسپاس و درود به شنوندگان گرامی
رادیو همراه: در ابتدا اجازه بدهید به شما و رفقای چریک های فدایی خلق ایران، بابت برگزاری جلسه پلتاکی که در روز ۹ مارس، به مناسبت گرامیداشت روز جهانی زن داشتید، خسته نباشید بگویم و در ابتدا اگر مایل باشید ابتدا کمی در مورد این جلسه و برگزاری آن برای ما توضیح دهید.

پاسخ: بله، روز ۹ مارس، برنامه ای در پالتاک داشتیم که مستقیماً هم از "سیاهکل تی. وی" پخش شد، که حدود ۱۱۰۰ نفر از تی.وی برنامه را می دیدند و ۱۰۰ نفر هم در پالتاک. در ابتدای برنامه، پیام رفیق اشرف دهقانی به مناسبت روزجهانی زن، توسط رفیق مجری برنامه خوانده شد. بخش های دیگر مراسم هم خیلی خوب بودند، شعرخوانی داشتیم، و خاطرات زنان کارگر هم بود. و کلیپ هایی در اتاق آپلود شده بود و نمایش داده شد. بخصوص چیزی که من را خیلی تحت تأثیر قرار داد، صحبت های رفیق کارگری بود که از تجربه های تلخ خودش در کارخانه ها و تولیدی های ترکیه گفت. چیزهایی که این رفیق گفت، تجارب این رفیق در مورد همه زنان کارگر در ایران (و در واقع در همه جهان) صدق می کند. زنان کارگر شریفی که برای تأمین زندگی خودشان و فرزندانشان، توی کارخانه ها و کارگاه ها شدیداً کار می کنند، کارهای بدنی دشوار می کنند، و آسیب های جسمی می بینند، کمر درد و غیره... و بدتر از آن، آسیب های روحی که به زنان کارگر وارد میشه، به خاطر این که کارفرما تلاش می کند سؤاستفاده جنسی کند از کارگران زن. خیلی از خودکشی های زنان تحت ستم به خاطر همین است. در این مراسم؛ رفقایی هم شعرهایی خواندند. یکی از شعرها هم درباره خودکشی زنان تحت ستم در ایران بود که شنیدن آن هم خیلی روی انسان تأثیر می گذاشت. هر کدام از خاطراتی که در مراسم گفته شد و شعرهایی که خوانده شدند، گوشه هایی از واقعیات بسیار تلخ زندگی پر از رنج و ستم زنان کارگر و زحمتکش در کشورمان بود. مراسم خیلی خوبی بود.

رادیو همراه: با توجه به پیشینه روز زن که اساساً در رابطه با زنان کارگر به وجود آمده- و همانطور که خود شما هم می دونید که کلارا زتکین به یاد مبارزات زنان کارگر نیویورک، هشت مارس را روز زن اعلام کرد- با توجه به چنین پیشینه ای که داریم و در تاریخ هم ثبت شده، چرا شما از رفع ستم از همه زنان صحبت می کنید، یعنی به طور کلی خواهان از بین بردن ستم علیه زنها هستید. و فقط روی زنان کارگر متمرکز می شوید یا نه؟

پاسخ: اگر بحث بر سر تمرکز باشد، اساساً مسأله ما این است که، فقط زنان کارگر، در اتحاد با مردان کارگر، می توانند در مسیر مبارزه برای سوسیالیسم، به طور قاطع و همه جانبه علیه ستم بر زن مبارزه کنند. و تنها طبقه کارگر، متشکل از زنان و مردان کارگر، قادر است که انقلاب را به سمت از بین بردن هر نوع ستم در جامعه، منجمله ستم بر زن، رهبری کند. بنابراین، زنان کارگر باید صف مبارزاتی اشان را از زنان بورژوا جدا کنند. ولی از طرف دیگر، ما مخالف سرسخت ستم در جامعه هستیم، هر نوع ستمی. درنتیجه، وقتی صحبت از رفع ستم از همه زنان است، یا به طور کلی وقتی که ما از رفع ستم برزنان صحبت می کنیم، معنی آن این است که ما کوچکترین ستمی را به هیچوجه برنمی تابیم و از این جهت است که خواهان سرنگونی انقلابی سیستم سرمایه داری و برقراری جامعه سوسیالیستی هستیم، که در آن، هر نوع ستمی در جامعه، علیه هر کسی که می شود، از بین برده شود. این موضع ما است. این را هم بگویم که زنان کارگر و زحمتکش اکثریت جمعیت زنان جامعه را تشکیل می دهند. و بنابراین، بدیهی است که تلاش ما هم برای از بین بردن هر نوع ظلم و ستم بر زن، بیشتر از همه، به نفع زنان کارگر و زحمتکش تمام می شود که اکثریت جامعه زنان را تشکیل می دهند.

سؤال: رفیق سهیلا، شما از سرنگونی انقلابی سیستم سرمایه داری گفتید. این سرنگونی، چه نوع سرنگونی است؟ آیا سرنگونی ای است که ما در سالهای گذشته به ویژه در کشورهای عربی دیدیم، و یا سرنگونی تمام و کمال سیستم است؟

پاسخ: بله، مسلم است که وقتی که ما در مورد سرنگونی سیستم سرمایه داری در ایران صحبت می کنیم، اولاً منظور سرنگونی جمهوری اسلامی از طریق یک حرکت انقلابی و پیروزمند توده های انقلابی کشورمان به رهبری طبقه کارگر است. و در ثانی، از آنجا که در کشور ما سیستم سرمایه داری وابسته حاکم است، سلطه امپریالیست ها بر کشور ما نیز باید به همین ترتیب (از طریق یک انقلاب به رهبری طبقه کارگر) قطع شود تا ما بتوانیم انقلاب پیروزمندی داشته باشیم. این وجه وابستگی سرمایه داری در ایران را باید در نظر داشته باشیم. یعنی یک جنبه از مبارزات ما، علیه امپریالیسم هم هست. در آن صورت است که ما می توانیم یک جامعه آزاد و واقعاً دمکراتیک در کشورمان ایجاد کنیم که زمینه به وجود بیاد برای این که هر نوع ستمی در کشورمان را، در نتیجه این انقلاب رفع کنیم و به آزادی و برابری واقعی برسیم. یک انقلاب پیروزمند می تواند ما را به آنجا برساند.

سوال: ما می دانیم که سرمایه داری و امپریالیست ها با نیروی قهر و سرکوب خودشان، با کارگران و زحمتکشان برخورد می کنند. و باید با همان سلاح با آنها برخورد کرد. یعنی سرنگونی انقلابی قهرآمیز، مسئله ای است که ما می دانیم یک روز به بار خواهد نشست. رفیق سهیلا، موضوع سخنرانی شما، "ملاحظاتی در باره مسائل جنبش زنان" بود. بی تردید نمی توانیم هیچ حرکتی را به پیش ببریم، بی آنکه از ریشه ها ی تاریخی و گذشته اش آگاه نباشیم. پس باید پاسخی برای این پرسش بیابیم که هشت مارس از کجا و چگونه آغاز شد؟

پاسخ: نامگذاری هشت مارس به عنوان روز جهانی زن در رابطه با مبارزات انقلابی زنان کارگر بود و توسط زنان کارگر و سوسیالیست این روز را نامگذاری کردند و آن را به یکی از روزهای مهم تقویم سرخ جنبش انقلابی زنان (جنبشی که در واقع زمانی انقلابی و مترقی و پیروزمند خواهد بود که رهبری زنان آگاه طبقه کارگر در آن برجسته باشد) است. در زمانی که این روز به پیشنهاد کلارا زتکین نامگذاری شد، زنان سوسیالیست طبقه کارگر، مبارزات سرسختانه ای را برای آزادی زنان از ظلم و ستم سیستم سرمایه داری، به پیش می بردند و در مبارزات خودشان، با زنان بورژوا مرزبندی دقیق و روشن داشتند. به عنوان مثال یکی از خواسته های جنبش زنان در آن موقع "حق رأی" برای زنان بود. زنان کارگر سوسیالیست با توجه به شرایط دمکراتیکی که در آن زمان وجود داشت، مبارزه می کردند که قانون انتخابات دولت را در کشورهای اروپایی تغییر بدهند به طوری که زنان هم حق رأی داشته باشند. هدف زنان کارگر سوسیالیست این بود که با استفاده از حق رأی، ابزار دیگری را به دست بیاورند برای پیشبرد مبارزات انقلابی اشان برای رسیدن به هدف نهایی، که سرنگون کردن سیستم سرمایه داری و برقراری جامعه سوسیالیستی بود. یعنی، مبارزات زنان آگاه طبقه کارگر، به گرفتن "حق رأی" ختم نمی شد، حق رأی اولین قدمشان بود به سمت پیشروی انقلابی به سوی برقراری جامعه سوسیالیستی. اما زنان بورژوا هم در آن زمان وارد جنبش "حق رأی" شده بودند و می خواستند با گرفتن حق رأی، از نظر سیاسی با مردهای بورژوای هم طبقه خودشان برابر بشوند. در واقع، هدف نهایی زنان کارگر و زنان بورژوا با هم خیلی تفاوت داشت. زنان بورژوا هم به عنوان بخشی از طبقه ظالم حاکم، دشمن طبقاتی زن کارگر محسوب می شود. درنتیجه، تاریخ هشت مارس به مثابه روز جهانی زن کارگر، روز سرخی است در تقویم مبارزاتی طبقه کارگر، روز سرخی که سمبل اتحاد طبقاتی زن و مرد کارگر، و مبارزه طبقاتی زن کارگر با طبقه بورژوا و از جمله، با زنان بورژواست. بنابراین، خیلی مهم است که در چنین روزی، با توجه به این تاریخچه، ما بر مسئله مرزبندی های زنان طبقه کارگر پافشاری کنیم، زیرا که این بخش مهمی از تاریخ این روز است. در مراسمی هم که ما به مناسبت روز جهانی زن برگزار کردیم، روی این مسئله تأکید کردیم. و از نظر ما، تأکید بر این مرزبندی، یکی از نکات پراهمیت و برجسته در نگاهی به این تاریخچه است.

رادیو همراه: اجازه بدهید که اعلام کنیم که کلارا زتکین بین ۱۸۵۷ تا ۱۹۳۳ زندگی کرده و مبارز کمونیست و سوسیالیست آلمان بوده که از حقوق زنان دفاع می کرده و یکی از رهبران جنبش بین الملل زنان بود. زتکین از اعضای هیئت رئیسه حزب سوسیال دمکرات آلمان بود. و او از رفقای قدیمی رزا لوکزامبورگ و در تشکیل فراکسیون "اسپارتاکیست ها" و حزب کمونیست آلمان، کمک های بسیاری را از زتکین، در تاریخ می شود پیدا کرد. برگردیم به آفیش شما مجدداً، در آفیش برنامه ای که داشتید، صحبتی از لنین، آموزگار کبیر کارگران و زحمتکشان آمده؛ "بدون زنان هیچ جنبش واقعی توده ای نمیتواند وجود داشته باشد"، حال، پرسش اینجاست، با توجه به گذشت صد و چهار سال که از این روز یعنی نامگذاری هشت مارس "روز جهانی زن" گذشته است، وضعیت زنان ایران را در حال حاضر، زیر سلطه حکومت سرمایه داری جمهوری اسلامی، چگونه می بینید؟

بر اساس فرهنگ و قوانین مردسالارانه جمهوری اسلامی، با پوشش اسلامی، دست سرمایه دار باز است که به زنان حقوق کمتری نسبت به کارگر مرد بدهد، و خیلی از قوانینی که دست ساز خودشان هست را هم در مورد زنان رعایت نکند. زیرا که فرهنگ ارتجاعی مذهبی آنها این اجازه را به آنها می دهد، زن را شهروند درجه دوم معرفی می کند، و واضح است که سنتهاو مذهب ارتجاعی پوشش خوبی است برای قوانین زن ستیزانه. درنتیجه برای این که سرمایه دار راحت تر و بدون دردسر قانونی و فرهنگی، بتواند چنین ظلم و ستمهایی را به زنان کارگر و زحمتکش بکند، مذهب ارتجاعی و قوانین و فرهنگش خیلی مناسب هستند.

پاسخ: وضعیت امروز زنها در ایران، انعکاس روشنی از سلطه امپریالیسم و سیستم های سرمایه داری وابسته به آن است. شدت دیکتاتوری و ظلم و ستمی که در ایران است، چیزی از جنایاتی که در سوریه و لیبی و غیره شده و دارد میشود، کم ندارد. نمی دانم صحنه ای را دیده اید که یکی از هزاران مزدوری که آمریکا مسلح کرده و به جان مردم این کشورها انداخته، یک نفر را به قتل رساند و قلبش را درآورد و خورد. آنچه که دارند به سر مردم ما، بخصوص زنان کارگر و زحمتکش، می آورند، دست کمی از آن ندارد. جمهوری اسلامی با قوانین و فرهنگ زن ستیز و ارتجاعی (که پوشش مذهبی هم دارند) از هر نظر زندگی زنان را به جهنم تبدیل کرده. از حجاب اجباری گرفته تا دستمزدهایی که حتی از حقوقهای ناچیز مردهای کارگر و زحمتکش کمتر است و در بسیاری موارد هم ماه ها پرداخت نمی شوند، و محیط های کار که از کمترین امکانات ایمنی در آنها خبری نیست (به عنوان نمونه چند وقت پیش شنیدیم که دو زن در آتش سوزی کارگاهی در خیابان جمهوری کشته شدند)، فقر و گرسنگی و بی خانمانی و بعد هم اخراج و زندان و شکنجه معترضین، و غیره به کنار، هر روز تعداد زنانی که به خاطر شکستن زیر بار این همه ظلم، خودکشی می کنند هم بیشتر شده است. زنان در محیط کار و خانه و خیابان با آزار جنسی و انواع دیگر خشونت هم روبرو هستند که بر اساس قانون و فرهنگ ارتجاعی اسلام، علیه زنِ سرکش واجب است. زن از نظر جمهوری اسلامی، موجود حقیری است، موجود نادانی است که برای "سر راه" آوردنش، هر ضربه ای علیه او روا است. این شرایطی است که جمهوری اسلامی، تحت حمایت امپریالیست ها، برای زنان ایران ایجاد کرده. اما زنان که از یک طرف، به خاطر گسترش سیستم تولید سرمایه داری، هر روز بیش از پیش به بازار کار کشیده شده اند، از طرف دیگر هم، به خاطر تجارب روزمره زندگی تلخی که دارند، در مقابل همه این اجحافات و ظلم و ستمها مقاومت کرده و در هر فرصتی که به دست آورده اند، با این رژیم که آشکارا حامی طبقه سرمایه دار وابسته است، مبارزه کرده اند. این وضعیت زنان در ایران است. اگر به حرف لنین مراجعه کنیم و نگاهی بیاندازیم به صد سال گذشته ایران، می بینیم که در کشور ما هم، زنان نقش مهمی در جنبش های توده ای-انقلابی داشته اند. به عنوان مثال، اگر به مبارزه مسلحانه انقلابی جوانان مبارز و آگاه دهه ۵۰ نگاه کنیم، می بینیم که حضور زنان چریک فدایی خلق در آن بسیار برجسته و تأثیر گذار بود. زنان چریک فدایی درواقع با شرکت در مبارزه مسلحانه، ضربه بزرگی بر فرهنگ مردسالارانه زدند. و وقتی مردم دیدند که زن های انقلابی چطور تا آخرین نفس کنار مردهای انقلابی می جنگند، دیگر آن افسانه ای که زن موجود ضعیفی است و یا جای او در آشپزخانه است، در فرهنگ جامعه ما رنگ باخت. این گونه بود که زنان چریک فدایی خلق در واقع کاری ترین ضربه ها را به فرهنگ مردسالارانه طبقه حاکم فرود آوردند و به شکلی انقلابی، بسیاری از تابوها را که علیه زنان بود، شکستند، و جهشی بزرگ در جنبش انقلابی زنان ایجاد کردند. و بعد هم، انقلاب ۵۷ را داشتیم که زنان جوان انقلابی ای در آن شرکت داشتند که از مبارزات خواهران انقلابی خود در سالهای پیش از آن، درس آگاهی و مبارزه گرفته بودند. و بعد هم خیزش توده ای-انقلابی ۸۸ را داشتیم که همه دنیا شاهد مبارزات قهرمانانه زنان تحت ستم بودند. بنابراین، وضعیت کنونی زنان ایران، این خصلت ایستادگی و مقاومت و مبارزه را هم در خود دارد، که برجسته ترین خصلت وضعیت کنونی زنان در ایران است.

سوال: رفیق سهیلا، شما به موردی اشاره کردید در رابطه با کلیپ هایی که میشه در اینترنت پیدا کرد. یکی از آنها هم در رابطه با جهاد نکاح است که از طرف محمد العریفی ، یکی از مشهورترین علمای عربستان که عضو اتحادیه علمای جهان اسلام هم هست، این به اصطلاح جهاد را داده. و

یکی از مشکلاتی که ایجاد می کند این است که زن به عنوان یک وسیله برای جنگ و برای اهداف سیستم سرمایه داری و امپریالیست هاست. این امپریالیست ها و سرمایه داران هستند که جنگ می آفرینند ولی مردم و به ویژه کودکان و زنان باید بهای آن را بپردازند. ازدواج چند ساعته ای که جنگجویان برای فرونشاندن غرایز جنسی خودشان می توانند انجام بدهند تا با روحیه بیشتری به جنگ بروند. در این مدت هم دیدیم که زنان تونسی بیشترین آمار را در این مورد داشتند. چرا این همه ظلم؟ چرا این رژیم ها و به ویژه رژیم ددمنشی که در ایران هست، و با آن کارهای قرون وسطایی. ریشه این همه ستم، ستم، شما چگونه می بینید؟

پاسخ: با آن نمونه ای که شما مثال زدید، و یا با آن وضعیتی که در ایران هست که همه این ظلم و ستم هایی که می شود، زیر پوششی از اسلام، فرهنگ و کلاً مذهب ارتجاعی پنهان می شود، ممکن است کلاً این توهم را ایجاد کند که هدف از همه این حرکتها، مثلاً "خدا"ی اینهاست؛ یعنی تصور شود که ریشه همه این حرکت هایشان به اصطلاح "خدا"ی آنها یا اعتقادات موهوم آنهاست. اما اینطور نیست. اگر ما بخواهیم واقعاً ریشه و دلیل این همه ظلم و ستم را پیدا کنیم، باید بدانیم که به طور کلی ریشه اصلی این همه ظلم و ستم بر زنان و کلاً بر همه زحمتکشان و طبقه کارگر، به طور کلی جامعه طبقاتی است که در عصر ما سیستم سرمایه داری است. یعنی سودجویی اقتصادی طبقه سرمایه دار حاکم، عامل اصلی همه این ظلم و ستم ها است. به عنوان مثال، خیلی روشن است که استخدام زنان کارگر خیلی سودآور است برای سرمایه دار، چون که بر اساس فرهنگ و قوانین مردسالارانه جمهوری اسلامی، با پوشش اسلامی، دست سرمایه دار باز است که به زنان حقوق کمتری نسبت به کارگر مرد بدهد، و خیلی از قوانینی که دست ساز خودشان نیز هست را هم در مورد زنان رعایت نکند. زیرا که فرهنگ ارتجاعی مذهبی آنها این اجازه را به آنها می دهد، زن را شهروند درجه دوم معرفی می کند، و خیلی واضح است که سنت ها و مذهب ارتجاعی هم پوشش خوبی است برای قوانین زن ستیزانه. درنتیجه برای این که سرمایه دار راحت تر و بدون دردسر قانونی و فرهنگی، بتواند چنین ظلم و ستمهایی را به زنان کارگر و زحمتکش بکند، مذهبی ارتجاعی و قوانین و فرهنگش خیلی مناسب هستند. در جوامعی مثل ایران و کشورهای مشابه، هر زمان که مذهب میاد که تضعیف بشه و هر وقت که مردم به تدریج دارند از این مذهب فرار می کنند، طبقه سرمایه دار حاکم داخلی و امپریالیست ها به کمک مذهب می آیند و دوباره یک جان تازه ای می دهند به مذهبی که در حال جان دادن است. این کار در زمان انقلاب ۵۷ در ایران شد. مذهب داشت در جامعه از بین می رفت، امپریالیست ها جمهوری اسلامی و مذهبش را حاکم کردند که دوباره، هم قدرت بیشتری دادند به مذهب و هم به مقاصد اقتصادی خودشان رسیدند. با این حال، خود مذهب ریشه ستم بر زنان نیست. چون به عنوان مثال، جمهوری اسلامی به خاطر "خدا"ی آسمانی اش نیست که قوانین کار ضد زن را حاکم کرده، خدای آنها روی زمین است، منافع اقتصادی سرمایه دارها، خدای واقعی آنهاست. پس برای از بین بردن هرگونه ظلم و ستم، باید قدرت اقتصادی-سیاسی را از ظالمان و استثمارکنندگان واقعی گرفت. یعنی باید طبقه سرمایه دار را سرنگون کرد و در طی یک انقلاب پیروزمند، سیستم سرمایه داری را ریشه کن کرد و جامعه بی طبقه ای ایجاد کرد که در آن هیچ زمینه ای برای ظلم و ستم وجود نداشته باشد. از این جهت است که بررسی ریشه واقعی ظلم و ستم بر زنان اهمیت دارد.

سوال: موج اول فمنیسم، اشاره ای به دورانی از فعالیت های فمنیستی دارد که در طول قرن نوزده و اوایل قرن بیست در انگلستان، کانادا، هلند، ایالات متحده آمریکا اتفاق افتاد. تمرکز این جنبش روی نابرابری ها در حقوق قانونی و عمدتاً به دست آوردن حق رأی برای زنان بود. رفیق سهیلا، به نظر شما که فعال جنبش زنان هستید، آیا رهبری و هدایت چنین روز تاریخی، در دست فمینیست ها است؟

پاسخ: ما الان در رابطه با این صحبت کردیم که اگر بخواهیم مبارزه واقعی ای برای از بین بردن همه ظلم و ستم های موجود، داشته باشیم، باید ریشه ستم بر زن را بشناسیم. حالا ببینیم که آیا فمنیست ها که مذهب و یا "فرهنگ مردسالارانه" را ریشه ستم بر زن می دانند، می توانند مبارزه درستی را به پیش ببرند؟ مسلماً نه. اگر بخواهی یک مبارزه واقعی را به پیش ببری، باید ریشه اصلی ظلم و ستم را بشناسی. یک گروه از فمنیست ها می گویند که ریشه ستم بر زن مذهب است، یعنی اگر مذهب را از بین ببری، همه ظلم و ستم ها ریشه کن می شود. و یا عده ای می گویند فرهنگ مردسالارانه، یا خود مردها ریشه ستم بر زنان هستند. کلاً همه فمیست ها، "مرد"ها را به طور کلی "دشمن" زنها به شمار می آورند، از آنجا که فمنیست ها ریشه ستم بر زن را سیستم سرمایه داری نمی دانند، بلکه به قول خودشان "ذات" خشونت طلب و زن ستیزانه مرد را ریشه این ستم ها می دانند، آن وقت مسلم است که نمی توانند مبارزه ای واقعی برای ریشه کن کردن ستم بر زنان داشته باشند. فمنیست ها مردها را هدف مبارزات خودشان قرار داده اند، نه سیستم سرمایه داری را که عامل اصلی هر نوع ستم در جامعه طبقاتی امروزی است. برخی از فمنیست ها هم ادعا می کنند سوسیالیست یا مارکسیست هستند، اما درواقع سوسیالیسم و مارکسیسم را تحریف می کنند تا با نظرات انحرافی اشان جورش کنند، آنها هم حتی ریشه ستم بر زنان را (اصطلاحاً ریشه ستم جنسیتی را) سیستم سرمایه داری نمی دانند، بلکه به قول خودشان "سیستم فرهنگی پاتری آرکی" می دانند، درحالی که چنین "سیستمی" اختراع تخیلی آنهاست. فرهنگ مردسالارانه سیستمی زیربنایی نیست، فرهنگ و قانون و مذهب و غیره، همه اینها روبناهای سیستم اقتصادی هستند. اقتصاد زیربنا و ریشه ستم هاست. روبنا در خدمت زیربناست. هرچه رنگ و رو و ظاهر خانه ات را درست کنی، زیربنای کلنگی اش روی سرت خراب می شود. باید خرابش کنی و خانه ای با زیربنای جدیدی بسازی که روبنای خاص خودش را داشته باشد. باید جامعه طبقاتی را خراب کنی و جامعه سوسیالیستی بسازی که جایی برای این ظلم و ستم نماند در آن. فمنیست ها قادر به درک این واقعیت علمی نیستند و نمی توانند برای از بین بردن ستم جنسیتی مبارزه ای واقعی بکنند. علاوه بر آن، نظرات انحرافی آنها، خودش معضلی است که جنبش انقلابی زنان باید با این نظرات انحرافی مقابله کند که بتواند پیش برود در مبارزه.

در ایران هم بخصوص؛ جمهوری اسلامی حافظ نظام سرمایه داری وابسته است و دیکتاتوری عریان و عنان گسیخته هم ذاتی این سرمایه است و بر این اساس است که جمهوری اسلامی زنان را به این شکل سرکوب می کند. که در این رابطه به اندازه کافی صحبت کردیم.

سوال: شوربختانه، میشود گفت که فرهنگ حاکم بر کشور ما نه تنها به برابری زن و مرد باوری ندارد، بلکه این فرهنگ به شدت از زن ستیزی پر است و ما می بینیم که در هر جایی رد پای این برخورد با زن، در فرهنگ ایرانی و زورگویی که انجام می شود، و مردها آنجا دست بالاتری را دارند، دیده می شود. ولی یکی از این موارد، قوانین وحشیانه ضدکارگری است که علیه کارگران زن در نظام سرمایه داری حاکم بر ایران در ادوار مختلف، در سالهای حاکمیت ننگین این رژیم همیشه بوده. یعنی از روز اولی که جمهوری اسلامی به رسمیت شناخته شد با تمامی رهبران و ریاست جمهوری هایش تا به امروز. یعنی نمیشه دوره ای را به اصطلاح کمتر و یا دوره ای را بهتر و یا بدتر نامگذاری کنیم. در این سی و چند سال، همه ادوار در زن ستیزی و ضدکارگر بودن و ضدانقلاب و برابری، یک عمل را انجام داده اند. در رابطه با

قوانین وحشیانه ای که بر علیه زنان کارگر انجام میشه و هزینه سنگینی را پرداخت می کنند، از شما می خواهیم که اگر صحبتی دارید، بفرمائید.

پاسخ: قبل از این که به قوانین نگاه کنیم، اشاره کنم که فرهنگ زن ستیزی که در جامعه ما غالب شده، درواقع توسط رژیم مرتباً باز سازی می شود. ما در هر دوره ای دیدیم که نسل های انقلابی جامعه (به عنوان مثال نسل سال ۵۷ و یا در زمان مبارزات مسلحانه انقلابی چریک های فدایی خلق) در هر دوره ای آمدند که ضربه ای به این فرهنگ زن ستیز بزنند. و در هر نسل انقلابی، فرهنگ انقلابی و روابط خوب انسانی رشد می کرد، و تلاش می کردند که آن فرهنگ والای انقلابی خود را در جامعه نیز نشر بدهند. اما هر بار که فرهنگ و آگاهی های انقلابی (در اثر مبارزات انقلابی) در حال رشد در جامعه بود، با شکست انقلاب مجدداً جلوی رشد فرهنگ انقلابی گرفته می شد، نسل انقلابی و فرهنگ انقلابی اش سرکوب میشد، و طبقه سرمایه دار حاکم مجدداً فرهنگ ارتجاعی خود را تقویت می کرد. بنابراین، فرهنگ ارتجاعی ای که می بینیم در جامعه رشد کرده، فرهنگ طبقه سرمایه دار حاکم است. فرهنگ طبقه کارگر آگاه نیست.

اگر برگردیم به سوال شما در رابطه با قوانین زن ستیز و ضدکارگر، اگر فقط به دستمزدهای ناچیزی نگاه کنیم که در مقابل کار طاقت فرسا (و برابر با کار کارگر مرد) به زنان کارگر ما پرداخت میشود، اوج استثمار سرمایه دارها را می بینیم. تبعیض حقوقی، واضح ترین نشانه ستم بر زنان است. تبعیض های دیگری هم درقانون جمهوری اسلامی علیه زنان وجود دارد که درواقع برای تحکیم همان تبعیض در دستمزد و جایگاه اقتصادی زن کارگر است. اگر سرمایه دار داخلی و خارجی باید دستش باز باشد که از این ارتش عظیم کارگر فوق ارزان استفاده اقتصادی کند، یک روبنای فرهنگی و قانونی هم باید برای توجیه آن مرتباً بازسازی شود. باید سرمایه دارها مواظب باشند ضربه ای به فرهنگ ارتجاعی نخورد، هر روز محکم ترش کنند و بر اساس آن قوانین ضدکارگری و ضد زن بگذارند و بر روی همه اینهاست که می توانند راحت تر، به زن کارگر ستم کنند و فوق سود از کار و دسترنج زنان کارگر به دست بیاورند. بنابراین، این فرهنگ در خدمت به قوانین ضدکارگری، قوانین بسیار زن ستیز، خدمت می کند به طبقه سرمایه دار برای به دست آوردن فوق سود از قبل کار زنان کارگر.

سوال: در مورد اجحافاتی که میشه، در مورد ستمی که می شود، بسیار صحبت کردیم. حال بپردازیم به امر رهایی زنان. چه باید کرد رفیق سهیلا؟ و اصولاً، چریک هایی فدایی خلق، چه طرح و برنامه ای برای تحقق رهایی زن، داشته و دارند؟

برخی افراد و گروه ها بر اساس نظرات انحرافی خود، شعار جدایی مبارزاتی زنان و مردان تحت ستم را می دهند. کسانی که "مرد" ها را ریشه ستم بر "زنان" می دانند و مردها را دشمن زنها می دانند، نه سیستم طبقاتی را، روی جدایی مبارزاتی زن و مرد تأکید دارند. جدایی زن و مرد تحت ستم، یعنی جدا کردن مبارزاتی زنان تحت ستم از همه جنبش های انقلابی که توی جامعه هست. اما بالاخره زنان تحت ستم، بخصوص زنان آگاه طبقه کارگر، نهایتاً به خاطر واقعیت هایی که باهاش در زندگی روبرو هستند، در جریان مبارزات روزمره دریافته اند که جز در پیوند با همه جنبش های انقلابی در جامعه، نمی توان به پیروزی نهایی رسید.

پاسخ: چریک های فدایی خلق ایران، آزادی واقعی زنان را از هر نوع ستم جنسیتی، در پیوند با مبارزه طبقاتی پرولتاریا برای سرنگون کردن جامعه طبقاتی و برقراری جامعه سوسیالیستی می دانند. درنتیجه برنامه چریکهای فدایی خلق ایران برای نابودی کامل همه ستم ها علیه زنان، سازمان دادن مبارزه زنان ستمدیده در پیوند با مبارزات انقلابی طبقه کارگر برای نابودی کامل جمهوری اسلامی و سیستم سرمایه داری وابسته به طور کلی، و ایجاد جامعه سوسیالیستی است. درنتیجه، برنامه چریکهای فدایی خلق این است که شرایطی ایجاد شود که بتوانیم نیروهایمان را در جهت سرنگونی کامل سیستم سرمایه داری در ایران و ایجاد جامعه سوسیالیستی متحد کنیم، تا نیروهایمان هدر نرود و بتوانیم به طور واقعی به آزادی و برابری واقعی زن و مرد برسیم.

سوال: در این مسیر که شما به درستی اشاره کردید، سرنگونی تمامیت این رژیم، مطمئناً پیوندهایی هم با جنبش هایی نظیر جنبش کارگری، معلمان، پرستارها، دانشجویان و جنبش های دیگر هست. این همسویی و نزدیکی را شما چگونه می بینید؟ آیا تداوم آن می تواند کمکی باشد؟ و یا هست این همسویی یا نه؟

پاسخ: بله، این سوال، خیلی سوال خوبی است. چون برخی افراد و گروه ها بر اساس نظرات انحرافی خود، شعار جدایی مبارزاتی زنان و مردان تحت ستم را می دهند. کسانی که "مرد" ها را ریشه ستم بر "زنان" می دانند و مردها را دشمن زنها می دانند، نه سیستم طبقاتی را، روی جدایی مبارزاتی زن و مرد تأکید دارند. جدایی زن و مرد تحت ستم، یعنی جدا کردن مبارزاتی زنان تحت ستم از همه جنبش های انقلابی که توی جامعه هست. البته این نظرات انحرافی هم نهایتاً به جایی نخواهند رسید. خوب، ضرباتی می زنند، نیروهای انقلابی زنان را به هدر می دهند، اما بالاخره زنان تحت ستم، بخصوص زنان آگاه طبقه کارگر، نهایتاً به خاطر واقعیت هایی که باهاش در زندگی روبرو هستند، در جریان مبارزات روزمره دریافته اند که جز در پیوند با همه جنبش های انقلابی در جامعه، نمی توان به پیروزی نهایی رسید. زنان تحت ستم در ایران، در خیزش ۸۸ با طرح خواسته های خاص خودشان، اما در پیوند با جنبش انقلابی-توده ای حرکت کردند و این زنان آگاه به آن خیزش انقلابی توده ها انرژی دادند و برعکس از آن هم الهام گرفتند. جنبش انقلابی-توده ای و جنبش زنان انقلابی، مکمل هم بودند. و این اتحاد، تجربه آگاهی دهنده خوبی بود برای توده های تحت ستم جمهوری اسلامی به طور عام، و زنان تحت ستم به طور خاص.

رادیو همراه: خیلی ممنون رفیق سهیلا. شنیدیم که سرمایه داری جهانی و مدافعان ایرانی آن سعی می کنند که تبعیض جنسیتی علیه زنان در ایران را تنها ناشی از وجود سنن و عقاید مذهبی حاکم در جمهوری اسلامی القا کنند. که این درست نیست. ما می دانیم که همه این شرایط برمی گردد به سیستم جهانی که امپریالیستها، برای سرکوب، برای بیشتر استثمار کردن، استفاده می کنند. و در این بین زنان زودتر بیکار می شوند، زنان زودتر به زیر خط فقر کشیده می شوند و بیشترین مسائل و بیشترین مشکلات را زنان، و به ویژه زنان نان آور تحمل می کنند. اگر شما صحبت پایانی دارید، در خدمت شما هستیم و باز مجدداً از این که وقتتان را در اختیار ما گذاشتید بسیار تشکر می کنیم و امیدواریم که در آینده نزدیک بتوانیم بیشتر راجع به مسائل مختلف به ویژه مسائل زنان با شما گفتگو داشته باشیم.

سهیلا دهماسی: مرسی، من هم از شما سپاسگذارم. من فقط یک نکته را، چند جمله ای خطاب به نیروهای مترقی جنبش زنان دارم، که تأکید کنم که ما خواهان اتحاد مبارزاتی همه نیروهای انقلابی در جنبش زنان هستیم، خواهان اتحاد مبارزاتی زنان آزادیخواهی هستیم که پرچم مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی را برافراشته اند، و معتقدیم که ما با اتحاد میان نیروهای انقلابی، در چهارچوب مبارزه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و قطع سلطه قدرتهای امپریالیستی بر سرنوشت توده های تحت ستم در ایران، برای جلوگیری از هدر رفتن انرژی های انقلابی، برای مبارزه برای دست یابی به آزادی و برابری واقعی، باید دست در دست هم مبارزه کنیم. از شما سپاسگذارم، با ایمان به پیروزی طبقه کارگر.

"اعتراض برهنگی"، برهنگی یک رسوائی!

۸مارس برابر با ۱۷ اسفندماه سال جاری تعدادی زن از کشورهای مختلف خاورمیانه و شمال افریقا در یکی از میدانهای پاریس بدن لخت خود را به نمایش گذاشتند. آنها این حرکت خود را اعتراض به سنتها و احکام مذهبی حاکم در این کشور ها و در جهت حمایت از حقوق زنان قلمداد کردند. در این حرکت که از آن به عنوان "اعتراض برهنگی" هم یاد شده، جریانی که خود را "حزب کمونیست کارگری" می نامد هم حضور داشت که مدعی است که حرکت آنها علیه بنیاد گرائی اسلامی و سیاستهای زن ستیزانه و ارتجاعی جمهوری می باشد.

ادعای اخیر را مورد بررسی قرار می دهیم. **آیا نمایش برهنگی واقعا می تواند در خدمت تضعیف بنیاد گرائی اسلامی و جمهوری اسلامی قرار گیرد؟ این سئوال و کوشش در پاسخ گوئی به آن، طرح درست موضوع در برخورد به نمایش برهنگی اخیر را تشکیل می دهد.** جریان "حزب کمونیست کارگری" که در واقع نه حزب است، نه کمونیست و نه کارگری سعی می کند در جنجالی که در فضای مجازی در ارتباط با این موضوع به راه انداخته مخالفین حرکت اخیر خود را با زدن تهمت و انگ هائی چون "سنتی" ،"چپ های مذهبی" و غیره مرعوب کند تا بدین وسیله بحث به مسیر هائی غیر از مسیر اصلی کشیده شود و کسی فرصت فکر کردن به این امر را نیابد که چه بسا حرکت اینها درست بر خلاف ادعایشان در خدمت تقویت بنیادگرائی اسلامی و به طور اخص تقویت و تحکیم پایه های جمهوری اسلامی قرار دارد.

تا جائی که موضوع بر سر تهمت ها و انگ زنی های جماعت مذکور باشد، واقعیت این است که این قبیل اتهامات و انگ ها موجب فریب هیچ انسان غیر نادانی نمی گردد. چرا که برای هیچ انسان عاقلی قابل پذیرش نیست که نمایش بدن لخت به معنی متمدن بودن و مخالفت با این عمل، سنت گرائی و ناشی از وجود اعتقادات مذهبی در مخالفین می باشد. همانطور که کسی نمی تواند بپذیرد که گویا همه کسانی که به اصطلاح اعتراض برهنگی را محکوم می کنند الزاما موافق "حجاب اسلامی" رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی هستند!

همگان می دانند که در شرایطی که جمهوری اسلامی کیسه های بی قواره ای را به عنوان پوشش اسلامی بر زنان ایران تحمیل کرده، خواست آزادی پوشش در سطح جامعه به صورت یکی از خواست های مترقی و آزادیخواهانه مردم ایران در آمده است. معنی این شعار نیز برای همه مردم ایران روشن است و آن این است که مردم و به طور مشخص و برجسته زنان باید حق داشته باشند که به هر شکل و طریقی که مایل اند لباس بپوشند و دولت نباید اجازه کمترین دخالتی در چگونگی پوشش آنها داشته باشد. در اینجاست که می توان دید که "نمایش برهنگی" که ظاهراً مدعی اعتراض به حجاب اسلامی است در نقطه مقابل "آزادی پوشش" قرار دارد، و تاکتیکی است که تنها باعث لوث شدن خواست و شعار آزادیخواهانه آزادی پوشش در جامعه می گردد.

از طرف دیگر اساسا **هر حرکت اعتراضی در پی آنست که توجه مخاطبین خود را به نادرستی و یا ارتجاعی بودن آنچه مورد اعتراض است جلب کند. این نیز مسلم است که هر اعتراض سیاسی در حالی که سیاست نادرست و ارتجاعی ای را افشاء می کند، در همان حال حاوی پیام و الگوئی اثباتی هم برای مخاطبین خود می باشد. حال اگر ادعای اینان مبنی بر اعتراض بر زن ستیزی جمهوری اسلامی و "حجاب" را بپذیریم، آنگاه با این واقعیت روبرو هستیم که الگوی اثباتی اینها قابل پذیرش جامعه نیست. نه فقط در ایران بلکه در اقصی نقاط جهان نیز مردم دلیلی بر ظاهر شدن در انظار عمومی در شکل عریان مادر زادی نمی بینند.** البته این واقعیت امر پوشیده ای برای جماعت مورد بحث نیست و اینان خود به خوبی می دانند که در کشور های "مدرن" اروپا و آمریکا هم که اینها سنگ آزادی و دمکراسی شان را به سینه می زنند برهنه گشتن در معابر عمومی نه تنها آزاد نیست بلکه جرم محسوب شده و قابل تعقیب است. بنابراین وقتی جماعت مذکور نمایش برهنگی را آلترناتیوی برای حجاب اسلامی قرار می دهند خودشان هم می دانند که قرار نیست مردم از الگوی آنان پیروی کنند. در حقیقت هم این هدف اقدام اخیرشان را تشکیل نمی دهد بلکه آنها با توسل به چنین تاکتیکی سعی دارند تا مفهوم آزادی پوشش را تغییر داده و آنرا لوث کنند. یعنی آگاهانه با نمایش برهنگی می کوشند به جای خواست مترقی و آزادیخواهانه آزادی پوشش، آزادی عدم پوشش را قرار دهند. روشن است که نتیجه این عمل نیز تنها می تواند در خدمت اسلام گرایان قرار گیرد، و از جمله برای توجیه سیاست های زن ستیزانه جمهوری اسلامی خوراک تبلیغاتی تهیه کند. در واقع تاکتیک نمایش برهنگی مثل همه "امداد های غیبی" ای که تاکنون به یاری رژیم آمده به آخوند های مرتجع امکان می دهد تا با تکیه بر فرهنگ حاکم بر جامعه که لخت شدن در معابر عمومی را عملی زشت و شرم آور می داند با دستی بازتر به سرکوب خواست های بر حق زنان پرداخته و سیاست های زن ستیزانه خویش در جامعه را امری لازم برای مقابله با چنان حرکت هائی جلوه دهند. به این ترتیب حرکت برهنگی برای رژیم جمهوری اسلامی و همپالگی هایش در کشور های مختلف فرصت جدیدی برای محکم کردن زنجیر های دست و پای زنان فراهم می آورد.

آیا جریان به اصطلاح "حزب کمونیست کارگری" متوجه این واقعیت نیست؟ آیا واقعا نمی داند که "تابو شکنی" آنها در عمل به تحکیم تابو های ارتجاعی انجامیده و با توجه به قدرت تبلیغاتی جمهوری اسلامی و همپالگی هایش در جهت دور شدن مردم از نیرو های آزادیخواه و مدافعین راستین حقوق زنان قرار دارد؟ به خصوص با توجه به این که اینها تحت نام چپ فعالیت می کنند و ادعای چپ بودن هم می کنند حرکت آنها باعث گسترش تبلیغات زهر آگین رژیم علیه چپ ها و کمونیستها هم می گردد. اگر ادعا ها و اسم غلط انداز جریان مذکور را کنار بگذاریم و تنها روی اعمال تاکنونی آنها تکیه کنیم خواهیم دید که این جریان سیاسی (به اصطلاح حزب کمونیست کارگری) یکی از نیرو های اپوزیسیون بورژوائی رژیم بوده و اعمالش در خدمت ارتجاع و امپریالیسم غرب قرار داشته و دارد. بر این اساس پاسخ به سئوالات فوق بی هیچ شک و تردیدی منفی است.

در رابطه با عمل اخیر آنها هم می توان دید که در شرایطی که امپریالیستهای غربی در نیاز به یک دشمن موهوم جهت پیشبرد سیاست های ارتجاعی خود در منطقه خاورمیانه به صورت های مختلف

جمهوری اسلامی و بنیاد گرائی اسلامی را تقویت می کنند، این جریان نیز با توسل به تاکتیک نمایش برهنگی به نوبه خود به پیشبرد این نیاز امپریالیستی خدمت می کند، و به این ترتیب با کوشش در تحکیم بنیادگرائی اسلامی بار دیگر خود را به عنوان یک نیروی پرو امپریالیست در مقابل دید همگان قرار می دهد. این نیرو برای مطرح شدن و به حساب آمدن از انجام هیچ حرکت جنجالی روی گردان نیست که خود حد افلاس آنها را بار دیگر به نمایش می گذارد.

با توجه به آنچه گفته شد روشن است که اقدام اخیر (نمایش بدن برهنه در انظار عمومی) در جهت افشاء جمهوری اسلامی و خرافات مذهبی ای که رژیم جهل و جنایت هر روزه ترویج می کند قرار ندارد بلکه بر عکس این تاکتیکی است که آتشبار ارتجاع مذهبی علیه حقوق زنان و نیروهای آزادیخواه را تقویت می کند. حرکت مورد بحث در تلاش است تا با به ابتذال کشاندن شعار آزادی پوشش، مبارزات زنان آزاده ایران را از مسیر اصلی خود منحرف نموده و جنبش زنان را که تنها با اتخاذ روش های رادیکال و منطبق بر شرایط جامعه قادر به پیشروی و رسیدن به اهداف خود می باشد به قهقرا بکشاند. از این روست که "اعتراض برهنگی" را تنها باید رسوائی دیگری در پرونده سراسر رسوای این جماعت به حساب آورد، همانطور که آنها در خیلی از مسائل سیاسی دیگر نیز شانه به شانه سیاستهای امپریالیستی حرکت می کنند.

پیروز باد مبارزات زنان برای رهائی!

هر سال در سراسر جهان زنان آگاه، به اشکال و در سطوح مختلف به گرامیداشت ۸ مارس، روز جهانی زن بر می خیزند و این روز را به فرصتی برای تشدید مبارزات خود بر علیه نظام سرمایه داری و مناسبات ارتجاعی آن به مثابه عامل تداوم اسارت و نابرابری تبدیل می کنند. هر چه اندیشه ضرورت تساوی زن و مرد در همه عرصه های زندگی بیشتر در آن جامعه مطرح و نهادینه شده باشد و هر اندازه که زنان آگاه تر و متشکل تر باشند و هر چه شرایط سیاسی آزاد تر باشد، روشن است که این بزرگداشت ها هم در ابعادی وسیع تر و با جلوه ای شکوهمندانه تر و با مطالباتی رادیکالتر برگزار می گردند. روز جهانی زن در واقع روزی است که زنان مبارز و آگاه با برگزاری تجمعات گوناگون، هم قدرت رزمندگی خود را به نمایش می گذارند و هم از مبارزاتی که دستاورد هایش وضع کنونی آن ها را شکل داده پاس می دارند.

در ایران زیر سلطه نظام سرمایه داری وابسته و دیکتاتوری لجام گسیخته حاکم جمهوری اسلامی ، جایی که سرمایه داران زالو صفت و رژیم حامی شان، از هر تجمع و تشکّلی وحشت دارند، متاسفانه زنان جامعه ما به مثابه تشکیل دهنده نیمی از آحاد جمعیت، حتی امکان و اجازه برگزاری آزادانه روز جهانی خود را ندارند. دردناک تر آن که محدودیت های اعمال شده از سوی این نظام و دیکتاتوری ذاتی اش تنها به عدم امکان برگزاری آزادانه این روز منحصر نبوده و همه عرصه های زندگی زنان را شامل می شود. رژیم جمهوری اسلامی با اعمال کنترل شدید و سرکوب سیستماتیک از فعالیت های اجتماعی آزادانه زنان در جامعه جلو گیری می کند و بر این اساس سیاست جدا سازی جنسی در محیط های کار و تحصیل و حتی وسائل نقلیه ی عمومی را به زور به آن ها و به کل جامعه تحمیل نموده است. دستگاه های سرکوب دیکتاتوری حاکم با سلب حق آزادی پوشش از زنان، ماهیت ضد خلقی و زن ستیز جمهوری اسلامی را هر چه عُریان تر به نمایش گذارده و ۳۵ سال است که میلیون ها زن ایرانی را با وحشیگری تمام مجبور به استفاده از پوشش اسلامی مورد نظر خود نموده است. این رژیم با اعمال ارتجاعی ترین قوانین استثمارگرانه، زنان کارگر و زحمتکش را از برخورداری از یک دستمزد برابر با مردان در مقابل کار برابر، محروم کرده است. علاوه بر مساله دستمزد، جمهوری اسلامی به شکلی کاملا آگاهانه و قانونمند ، صدها هزار تن از زنان شاغل را از فرصت های شغلی یکسان با مردها محروم کرده است. تحمیل همه این ستم ها به زنان از طرف این رژیم وابسته به امپریالیسم که به معنی شهروند دوم حساب کردن زنان در جامعه است تماماً در خدمت تسهیل استثمار کارگران و پر کردن جیب های گشاد سرمایه داران قرار دارد.

قابل تأکید است که علیرغم همه سیاستهای استثمارگرانه و زن ستیز فوق الذکر که تنها بیانگر گوشه کوچکی از ستم هائی است که تحت مناسبات ارتجاعی حاکم، بر زنان ایران روا می شود، روحانی رئیس جمهور فریبکار این رژیم رسوا، جهت بزک کردن چهره خونبار جمهوری اسلامی و تظاهر به احترام به حقوق و آزادی های دمکراتیک، از "منشور حقوق شهروندی" دم می زند. اما این سلاح زنگ زده تر از آن است که بتواند برای رژیم زن ستیز حاکم و مجریان آن در دولت روحانی کارآمد باشد. در شرایطی که گزمگان این رژیم بطور روزمره با زور سرنیزه حقوق طبیعی و بدیهی نیمی از جامعه را لگد مال سود پرستی طبقه حاکمه کرده اند، در جامعه ای که نیمی از جمعیت را به بهانه زن بودن از حداقل حقوق شهروندی محروم کرده اند، نه حقوق شهروندی معنا دارد و نه پز احترام به "دمکراسی" و "آزادی" کسی را فریب می دهد. بی دلیل نیست که در فرهنگ آزادیخواهی و دمکراسی واقعی توده های مردم، میزان آزادی زن در جامعه، معیاری برای سنجش آزادی هر جامعه محسوب می گردد. بنابراین، هر آینه که با چنین معیاری به جامعه بنگریم می بینیم که در ایران نه تنها زنان آزاد نیستند، بلکه با انقیاد و به بند کشیدن آن ها کل جامعه در اسارت طبقه ضد خلقی حاکم یعنی بورژوازی امپریالیستی قرار دارد.

اسارت زنان و ستمی که در دیکتاتوری حاکم بطور روزافزون در تمام عرصه های حیات اقتصادی - اجتماعی بر زنان و بویژه بر زنان طبقات زحمتکش وارد می شود، از زنان ایران یک نیروی عظیم مبارزاتی ساخته است. در طول ۳۵ سال حیات ننگین جمهوری اسلامی روزی نبوده است که جامعه تحت سلطه ما شاهد جلوه ای از مبارزات و اعتراضات زنان بر علیه این رژیم و قوانین اسارت بار و استثمارگرانه آن نبوده باشد. علیرغم همه سرکوب ها و نیرنگ های جمهوری اسلامی در طول سال های طولانی سلطه نکبت بارش، اعتراضات و مبارزات زنان برای رسیدن به حقوق برابر و آزادی هرگز خاموش نگشته و بر عکس در تمام این سال ها شاهد رشد مبارزات و اعتراضات زنان علیه رژیم حاکم و سیاست های ضد زن آن بوده ایم. این مبارزات بخشی جدائی ناپذیر از مبارزه برای نابودی رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی و نظام استثمارگرانه حاکم می باشد. از این رو باید کوشید تا این مبارزات و شعله های نفرت و خشم زنان تحت ستم ایران را هر چه آگاهانه تر و سازمان یافته تر در راستای نابودی نظام سرمایه داری حاکم به مثابه عامل اصلی اسارت و نابرابری زنان و ستم بر آنان پیش برد و گسترش داد.

در روز جهانی زن یک بار دیگر تأکید می کنیم که تا نظام سرمایه داری در ایران پا برجاست، مردسالاری و نقض حقوق زنان و ستم بر زن تداوم یافته و هر روز به شکلی باز تولید می شود. برای رهائی از ستم بر زن و ایجاد دنیائی عاری از ظلم و ستم قبل از هر چیز باید در جهت نابودی جمهوری اسلامی و نظام استثمارگرانه حاکم گام برداشت، این امر تنها با انقلابی بزرگ و قهر آمیز با مشارکت فعال زنان دست یافتنی است. در روز جهانی زن ما همه زنان مبارز را به گام برداشتن در این مسیر فرا می خوانیم .

گرامی باد ۸ مارس روز جهانی زنان کارگر و زحمتکش !

نابود باد رژیم سرکوب گر و زن ستیز جمهوری اسلامی !

پیروز باد مبارزات زنان تحت ستم برای رهایی و برابری واقعی !

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدائی خلق ایران

۶ مارس ۲۰۱۴ - ۱۵ اسفند ۱۳۹۲

پاسخ به پنج سئوال نشریه "دیدگاه سوم"

توضیح پیام فدایی: نوشته زیر پاسخ رفیق فریبرز سنجری به پنج سئوال نشریه "دیدگاه سوم" است که اولین بار در شماره اول ماهنامه دیدگاه سوم - بهمن ۱۳۹۲ - درج شده است.

سئوال ۱: نقاط مثبت و منفی رژیم جمهوری اسلامی را چگونه ارزیابی می کنید؟

پاسخ: از آن جا که رژیم های سیاسی در واقعیت وابسته و مجری سیاست های طبقه مشخصی در هر جامعه می باشند و در عمل منافع و مصالح آن طبقه را پیش میبرند بنابراین تعیین نقاط مثبت و منفی عملکرد آن ها منوط می شود به این که از زاویه دید و مصالح چه طبقه و جریانی به آن رژیم نگاه کنیم. بنابراین اگر به مسئله از این منظر برخورد کنیم چون جمهوری اسلامی از همان آغاز به قدرت رسیدن وظیفه حفاظت و حراست از نظام سرمایه داری وابسته حاکم بر کشور و تامین منافع امپریالیست هائی که راه به قدرت رسیدنش را هموار نمودند را بر دوش داشت ، واضح است که بررسی عملکرد ۳٤ سال گذشته این رژیم حاوی صدها مورد مثبت به نفع این جماعت است و به همین دلیل آن ها هم صمیمانه برایش هورا کشیده و اکنون هم می کشند. اما اگر بخواهیم از زاویه دید و مصالح اکثریت مردم ایران یعنی کارگران و زحمتکشان و خلق های تحت ستم به رژیم سرکوبگری که در ۳٤ سال گذشته تسمه از گرده آن ها کشیده نگاه کنیم ، بدون تردید هیچ نکته مثبتی در عملکرد این رژیم تبهکار نخواهیم یافت که به آن اشاره نمائیم. برای نمونه جمهوری اسلامی برای امثال بابک زنجانی ها حاوی بهترین و مثبت ترین نکات قابل تصور است در حالیکه برای کارگری که هر روز می بیند که زیر سرنیزه این رژیم، سرمایه داران زالو صفت چه بر سر او و خانواده و همکارانش می آورند بدون شک حاوی هیچ چیز مثبتی نمی باشد.

بنابراین پاسخ به این سئوال وابسته است به این که پاسخ دهنده خود کجا ایستاده است. از موضع سرمایه داران و آقازاده ها و دزد ها و "برادران قاچاقچی"، بیشک جمهوری اسلامی کعبه آمال است. در حالی که با نگاه از موضع کارگران و محرومان که جز ادبار و فلاکت و یک شرایط جهنمی حاصل دیگری از عملکردهای این رژیم نصیب شان نشده است ، می توان دید که به حق هیچ نکته مثبتی در حیات جمهوری اسلامی وجود نداشته است.

در طی ۳٤ سال اخیر، جمهوری اسلامی با سرکوب انقلابی که بنیان های نظم ظالمانه حاکم را به لرزه انداخته بود، با تداوم جنگ ۸ ساله با عراق، جنگی که به قیمت جان هزاران جوان ایرانی و عراقی ، میلیارد ها دلار سود به کیسه آمریکا و انگلستان و شوروی آن زمان و بقیه قدرت های امپریالیستی و حتی اسرائیل ریخت، با سرکوب سازمان های سیاسی و سرکوب جنبش خلق کُرد و همچنین کشتار زندانیان سیاسی در سال ٦٧ و پیشبرد سیاست ها و خط بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و در نتیجه تسهیل چپاول مردم از سوی امپریالیست ها و همچنین تاکید بر اجرای پروژه ضد مردمی هسته ای که تحریم ها و نرمش های قهرمانانه را به دنبال داشت و اجرای همه این پروژه ها با نقض آزادی بیان و عقیده و اجتماع و آزادی های دیگر همراه بوده است، بهترین خدمت را به امپریالیست ها و سرمایه داران وابسته ایران کرده و از دید این ها همه آن اعمال جز پرونده مثبت این رژیم شمرده می شود. اما با توجه به این که پیشبرد همین سیاست ها به قیمت خانه خرابی و رنج و عذاب میلیون ها کارگر و قربانی شدن میلیون ها جوان و محروم شدن اکثریت جامعه از تنفس هوای آزادی و نابودی و تبعید صد ها هزار کمونیست و آزادیخواه صورت گرفته است، همه آن ها بر این عقیده اند که جمهوری اسلامی نه تنها هیچ چیز مثبتی برای مردم ما در چنته نداشته بلکه اساسا شرط رهائی مردم ایران از وضع فلاکت بار کنونی نابودی تمامیت این رژیم با همه جناح ها و دسته بندی های درونی اش می باشد.

سئوال ۲: نقاط مثبت و منفی اپوزیسیون را چگونه ارزیابی می کنید؟

پاسخ: با توجه به این واقعیت که تعاریف گوناگونی از مفهوم "اپوزیسیون" شایع است بهتر است در ابتدا روشن کنیم که داریم در مورد کدام "اپوزیسیون" صحبت می کنیم. آیا جناح های درونی رژیم که به هر دلیل مورد غضب ولی فقیه فعال مایشاء رژیم "ولایت مطلقه فقیه" قرار گرفته اند هم به مثابه "اپوزیسیون" مورد نظر است یا صرفا منظور نیرو هائی است که خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی می باشند؟ اگر منظور این دومی باشد باز هم نیروهای مختلفی در این طیف جا می گیرند که از سلطنت طلب ها و مجاهدین تا کمونیست ها و انقلابیون و آزادیخواهان در آن قرار دارند. بنابراین ناهمگونی نیرو های تشکیل دهنده این طیف هم اجازه نمی دهد که همه آن ها را در یک کاسه ریخت و به یک شکل مورد بررسی قرار داد. مثلاً در حالیکه وابستگی به قدرت های امپریالیستی و چشم داشتن به نقش آفرینی آن ها در خلاصی از شّر جمهوری اسلامی امری است که سلطنت طلب ها و برخی دیگر از نیرو ها به آن مباهات می کنند و حتی آن را جزء نکات مثبت موجودیت خود جلوه می دهند بر عکس کمونیست های انقلابی مخالف سر سخت این امر بوده و با دشمن خواندن آن نیروها تنها اتکاء به قدرت مردم خودشان را برخورد مثبت و درست تلقی می کنند.

بنابراین بر اساس دلایل فوق، درست تر این می بینم که سئوال مطرح شده را در چهارچوب نیرو های انقلابی که خواهان تغییر انقلابی و ریشه ای نظام حاکم می باشند محدود کرده و به آن پاسخ دهم. البته در این جا با قائل شدن تفاوت بین نیروهای خارج از کشور و نیروهائی که در هر صورت در داخل در حال مبارزه با جمهوری اسلامی هستند، روی اولی ها متمرکز می شوم. در این صورت باید گفت که دوری از جامعه و قطع طولانی ارتباط با زمینه های اجتماعی در ایران درد بزرگ اپوزیسیون مستقر در خارج از کشور را تشکیل می دهد. هم چنین پراکندگی و فقدان اتحاد عمل های مبارزاتی در بین آن ها ضعف بزرگ دیگرشان می باشد. اما از طرف دیگر به رغم تمامی ضربات وارده بر نیروهای مبارز در خارج از کشور و تلاش دشمن در خفه کردن صدای آنان و اضمحلال و از بین بردنشان، پایداری شان و پافشاری آن ها برای نابودی نظام حاکم و رژیم حافظ آن به دست انقلاب کارگران و زحمتکشان و گام برداشتن در حد توان خود در این جهت نقطه مثبت این نیرو ها را تشکیل می دهد.

سئوال ۳: چرا اتخاذ روش های گوناگون مبارزاتی در طی ۳٤ سال گذشته نتوانست رژیم را سرنگون کند؟

پاسخ: واقعیت این است که مردم ما در ۳٤ سال گذشته لحظه ای از مبارزه با این رژیم جهل و جنایت باز نمانده اند و در این مبارزه صحنه هائی از مقاومت و مبارزه آفریده اند که در تاریخ ماندگار مبارزات مردم ما برای رسیدن به آزادی فراموش نشدنی می باشد. در یکی دو سال اول روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی سازمان های بزرگ با قدرت توده ای در جامعه حضور داشتند که روش آن ها با این رژیم مماشات طلبی و سازشکاری بود و اتفاقاً عدم برخورد

انقلابی آن ها یکی از عواملی بود که به تحکیم پایه های این رژیم در جامعه کمک کرد. در دهه ۶۰ نیز این رژیم با اعمال شدیدترین سرکوب ها و توسل به یک نسل کشی تمام عیار، نیروهای مبارز را مجبور به عقب نشینی های بزرگی نمود. بنابراین، عملکردهای سازشکارانه نیروهای سیاسی مختلف که با رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی به مثابه یک رژیم ملّی و یا به قول خودشان "خرده بورژوا" برخورد نموده و نیروی انقلابی توده هائی که به صحنه مبارزه آمده بودند را به هرز دادند از یک طرف و شدت سرکوب های وحشیانه جمهوری اسلامی و نسل کشی آن از طرف دیگر در مجموع برای سال ها شرایط جامعه را به ضرر نیروهای انقلابی تغییر داد. البته در این فاصله شاهد مبارزه مسلحانه چه در کُردستان و چه در شهرهای مختلف ایران بودیم ولی فقدان یک رهبری پرولتری در رأس این جنبش ها مانع از پیشروی آن ها در جهت سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی شد. پس از آن هر چند به یمن مبارزات توده ها در اشکال مختلف و به خصوص به دلیل مبارزات کارگران هیچ وقت صحنه مبارزه در ایران خالی نبوده است ولی هنوز نیروی انقلابی که قادر به بسیج و سازماندهی نیروی توده ها و رهبری مبارزات آن ها برای سرنگونی رژیم حاکم باشد به وجود نیامده است. واضح است که نه با مبارزات خود به خودی توده ها که پرقدرت ترین آن ها را در سال ۸۸ شاهد بودیم و نه با روش هائی از قبیل به اصطلاح "نافرمانی مدنی" که حاصل یک دوره اشاعه گفتمان اصلاح طلبی در میان برخی از جوانان در ایران بود، سرنگونی این رژیم امکان پذیر نیست. البته در مورد مبارزات خود انگیخته توده ها این را هم باید اضافه کرد که گر چه این مبارزات قادر به ادامه کاری و رسیدن به نتیجه اصلی نیست ولی تجربیات مثبتی ایجاد می کند و راه توده ها را برای رسیدن به اهدافشان هموار تر می سازد.

سئوال ٤: روابط سیاسی - اقتصادی فی مابین رژیم و جهانخواران را چگونه ارزیابی می کنید؟

پاسخ: به نظر می رسد که منظور از جهانخواران همان امپریالیست ها باشد که اگر چنین است بهتر است آن ها را با نام واقعی شان بخوانیم. همه واقعیات گواه بر این امر است که جمهوری اسلامی عمیق ترین و تنگاتنگ ترین روابط ممکن را با این قدرت ها دارا می باشد. اساسا علیرغم نظر خیلی از نیرو ها به باور ما واقعیت این است که جمهوری اسلامی رژیمی وابسته به امپریالیسم می باشد که ٣٤ سال پیش در کنفرانس گوادالوپ جهت سرکوب انقلاب مردم ما از طرف امپریالیست ها روی کار آورده شد. از همان آغاز چون جمهوری اسلامی به نام انقلاب وظیفه سرکوب انقلاب بزرگ دموکراتیک و ضد امپریالیستی مردم ما را به دوش داشت، جهت تحمیق مردم و پیشبرد بهتر سیاست های امپریالیستی، قدرت های امپریالیستی و این رژیم وابسته، سیاست همکاری پنهانی و پرخاشگری ظاهری را در پیش گرفتند. این سیاست که پاسخگوی نیاز امپریالیست ها و در راس آن ها امپریالیسم آمریکا بود قدرت مانور بزرگی به دو طرف داد و امکان فریبکاری آن ها را دو چندان نمود. اگر نخواهیم ار تاریخ طولانی حیات این رژیم در زمینه تاثیرات این فریبکاری، زیاد فاکت بیاوریم ، بررسی تحولات و منافع مادی ماورای همین پروژه هسته ای جمهوری اسلامی به روشنی نشان می دهد که چگونه این رژیم در تمام سیاست های خویش در جهت مصالح "جهانخواران" گام بر می دارد. تنها نگاهی به هزینه ای که این پروژه بر دوش مردم ما گذاشته ، هزینه ای که عمدتا به جیب کمپانی ها و انحصارات امپریالیستی ریخته شده و نتیجه ای هم از آن حاصل نشده ، خود بیان گر آن است که این پروژه یک پروژه ضد مردمی بوده و در جهت منافع امپریالیست ها شکل گرفته است.

سئوال ٥: آیا نقش آفرینی رژیم اسلامی در خاورمیانه به تثبیت و یا فروپاشی این نظام می انجامد؟

پاسخ: متاسفانه سئوال روشن نیست و معلوم نیست که منظور از نقش آفرینی رژیم در خاورمیانه چیست؟ چرا که در مورد رژیمی صحبت می کنیم که متاسفانه ٣٤ سال است که در قدرت است و در تمام این سال ها هم در خاورمیانه نقش آفرینی داشته است. بنابراین روشن نیست که منظور کدام نقش آفرینی است و چرا این نقش آفرینی را اکنون باید عامل فرو پاشی رژیم تلقی نمود! در ثانی بحث تثبیت رژیم هم بعد از گذشت ٣٤ سال از عمر آن اساسا موضوعیت ندارد. اما گذشته از این امر، اصولا تثبیت و یا فروپاشی رژیم جمهوری اسلامی و اصولا هر رژیم دیگری نمی تواند تنها به یک وجه سیاست این رژیم و مثلا نقش آوری آن در سطح منطقه منوط شود.

در هر صورت آن چه باید به آن توجه داشت این واقعیت است که سیاست خارجی جمهوری اسلامی ادامه سیاست داخلی اش می باشد. ولی باید بدانیم که خود این سیاست داخلی را مصالح و نیاز های امپریالیست ها تعیین می کند. مثلاً می بینیم که در ٣٤ سال گذشته علیرغم همه تحولاتی که در افغانستان شد سیاست مداخله جویانه جمهوری اسلامی در آن کشور در جهت مصالح قدرت های بزرگ همچنان پی گیرانه ادامه دارد. یا در لبنان شاهد بودیم که چگونه این رژیم در شکل گیری حزب الله نقش آفرینی نمود. در هر صورت واقعیت این است که ماموریت های خارج از مرزی جمهوری اسلامی تنها **یکی** از وظایف این رژیم برای امپریالیست ها بوده و می باشد و به خاورمیانه هم محدود نمی شود. برای نمونه شاهد بوده ایم که در راستای تحقق خط آمریکا ، جمهوری اسلامی حتی در آفریقا هم از اعمال هیچ دسیسه ای باز نمانده است، کما این که بار ها محموله های اسلحه های ارسالی سپاه پاسدارانش به کشور های آفریقائی ضبط و رسانه ای شده است. با این که نا روشنی سئوال چه بخواهیم و چه نخواهیم در پاسخ ، تاثیر خود را می گذارد امیدوارم که پاسخ سئوال را تا حدی داده باشم.

توهم پراکنی دستگاه حاکمه و... از صفحه ۱۴

در هر صورت بررسی همه سیاست های ارتجاعی رژیم که هرکدام بحث جداگانه خود را میطلبد در این مطلب نمی گنجد اما لازم است تاکید کنم که روابط تنگاتنگ جمهوری اسلامی با آمریکا و قدرت های امپریالیستی امر تازه ای نیست و از بدو تولد این رژیم وجود داشته و تا زمان مرگش هم ادامه خواهد داشت ، چرا که این رژیم تا مغز استخوان وابسته به امپریالیسم می باشد. و هر کس فکر کند که با علنی شدن این روابط و مذاکره برای لغو تحریم های اعمال شده به بهانه پروژه ضد مردمی هسته ای، اوضاع مملکت در زیر سلطه جمهوری اسلامی خوب شده و مردم امکان نفس کشیدن پیدا می کنند هنوز نه شرایط کشور را شناخته و نه دشمنان مردم ما یعنی جمهوری اسلامی و اربابان امپریالیست اش را. و هنوز نمی داند که تمام دستگاه حاکمه و همه جناح های درونی اش از اصول گرا گرفته تا اصلاح طلب و تمام رسانه‌های داخل و خارج آن اساسا اصلی ترین وظیفه شان و وجه مشترک شان این است که نظام سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم حاکم را با چنگ و دندان حفاظت کنند. امری که الزامش تداوم فقر، گرسنگی، فلاکت، بیکاری، فحشاء و سرکوب و شکنجه و اعدام می باشد. اما تجربه تاریخ گواهی دیگر دارد و آن این که در مقابل کارگران و زحمتکشان متحد ، هیچ نیرویی نتوانسته است آن ها را تا ابد در اسارت نگه دارد. تجربه تاریخ ۳۵ سال اخیر همچنین گواهی می دهد که در چهارچوب سلطه جمهوری اسلامی و نظام سرمایه داری وابسته ، امکان رهائی و آزادی مردم وجود نداشته و تنها در بستر سرنگونی تمامیت این رژیم است که چنین چشم اندازی در مقابل مردم ما قرار می گیرد. و شک نباید کرد که این رژیم جنایتکار با هر جناح و دسته‌اش روزی به قدرت قهر انقلابی توده‌ها نابود خواهد شد و رهایی توده‌ها از ظلم و ستم طبقاتی که آرزوی هر کارگر ستمدیده می باشد سرانجام برآورده می گردد. وظیفه هر انسان آزادیخواه که دلش برای زحمتکشان می تپد کمک به تحقق شرایطی ست که این روز فرخنده را هر چه نزدیک تر سازد.

نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

برقرار باد جمهوری دموکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!

اکبر نوروزی

اوکراین، گره گاه تضادهای امپریالیستی!

حقیقت نهفته در ورای تحولات و رویدادهای جاری در اوکراین یک بار دیگر این واقعیت که جهان امروز تحت سیطره امپریالیست ها قرار دارد، این واقعیت که آنها با اعمال سیاست های استثمار گرانه و تقویت رژیم های ضد خلقی در اقصی نقاط دنیا تضاد فیمابین خود و خلقهای سراسر جهان را به طور روز افزون شدت می بخشند و این واقعیت که امپریالیست ها جهت کسب و گسترش بازار، غارت منابع طبیعی و استثمار نیروی کار ارزان در کشورهای مختلف دائماً در حال کشمکش و جنگ (هر چند تحت عناوین و پوشش های عوامفریبانه نظیر "جنگ با تروریسم" و اشاعه "دمکراسی") با یکدیگر به سر می برند را با برجستگی در مقابل دید همگان قرار داده است.

امروز در اکراین روند فزاینده و غیر قابل انکار تشدید تنشهای امپریالیستی در بین قدرتهای متنازع جهانخوار بر بستر رشد مبارزات توده ها و خیزش انقلابی آنها برای رهائی خود از قید هر نوع سلطه امپریالیستی، شرایطی در این کشور به وجود آورده که اوکراین به یکی از مهمترین گره گاه های تضادهای بین بلوک های مختلف امپریالیستی - بین آمریکا و شرکای غربی اش از یک طرف و روسیه و پشتیبانانش از طرف دیگر - بدل گشته است.

با فروپاشی شوروی که همراه با اقمار خود به مثابه یکی از بزرگترین قدرتهای امپریالیستی در مقابل جهان امپریالیستی غرب قرار داشت، امپریالیست های اروپا و آمریکا با استفاده از تغییر موازنه قدرت در سطح جهانی چه برای توسعه بازارهای خود و چه به منظور در اختیار گرفتن منابع و ثروت ها و استفاده از نیروی کار کشورهای جدا شده از شوروی سابق یورش گسترده ای را به آن سرزمین ها سازمان دادند. با جدا شدن اکراین از روسیه و اعلام "استقلال" در سال ۱۹۹۱ مردم این کشور علاوه بر روسیه شاهد تلاش امپریالیست های دیگر برای نفوذ در شئونات جامعه خود شدند. از آن زمان به بعد بر بستر رشد تضادهای غارتگرانه بین قدرتهای امپریالیستی به منظور تشدید استثمار و غارت نیروی کار و منابع اوکراین و تحت تاثیر چنین تضادهایی چندین جابجایی بزرگ قدرت در سطح هیات حاکمه این کشور رخ داده است. بطور مثال در جریان همین جابجایی ها در قدرت سیاسی بود که امپریالیسم آمریکا و شرکایش جناح طرفدار خود را در جریان "انقلاب نارنجی" سال ۲۰۰۴ (که نقش سیا و سایر نهادهای مشابه در تدارک و تغذیه مالی آن بر کسی پوشیده نماند) بر سر کار آوردند. بدنبال این به اصطلاح انقلاب که در جهت محکمتر کردن سیطره آمریکا و اتحادیه اروپا بر جان و مال مردم اوکراین صورت گرفت، سطح زندگی کارگران و زحمتکشان اوکراین هر چه بیشتر سقوط کرد و اقتصاد این کشور به دلیل اجرای برنامه های دیکته شده اقتصادی نهادهای امپریالیستی غرب در بحران غرق شد. در نتیجه بر بستر نارضایتی فزاینده توده های اوکراین از وخامت اوضاع اقتصادی، بحران جدیدی در اوضاع سیاسی به وجود آمد که بر بستر آن طرفداران روسیه در طبقه سرمایه دار حاکم بر اوکراین موفق شدند در سال ۲۰۰۶ زمام اوضاع را بدنبال انتخابات پارلمانی دوباره بدست بگیرند و در ادامه این تغییر نیروهای طرفدار روسیه در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۰ "ویکتور یانوکویچ" را به مقام ریاست جمهوری رساندند.

جای تردید نبود که این تغییرات یا جابجائی قدرت منجر به هیچ تغییر مثبت و اساسی ای در زندگی مردم اوکراین نگردد. در واقعیت امر نیز در طول همه سالهای گذشته توده های اوکراین در زیر حاکمیت جناح های مختلف هیأت حاکمه که منافع امپریالیست های ذینفع در اکراین را تأمین می کرد با سقوط هر چه بیشتر سطح معیشت خود روبرو شدند و شدت یابی بحران اقتصادی و رشد اعتراضات توده ای هر چه بیشتر جامعه اوکراین را درنوردید. با تداوم برنامه های مبتنی بر اخذ وامهای اسارتبار از صندوق بین المللی پول و تامین کنندگان اعتبار (آمریکا ، اتحادیه اروپا و روسیه) همراه با تحمیل برنامه های ریاضت اقتصادی به توده ها، که منجر به رشد روزافزون بحران، فساد و دزدی های طبقه ضد خلقی حاکم گشت کار بجایی رسید که در مقطع تحولات اخیر، اقتصاد اوکراین در معرض فروپاشی و ورشکستگی کامل قرار گرفت. تا جایی که هم اکنون بنابه برخی آمار منتشره روشن شده که در طول سالهای اخیر میزان قرضهای خارجی اوکراین به موسسات و دولتهای امپریالیستی بالغ بر ۱۴۰ میلیارد دلار می باشد که ۶۵ میلیارد آن شامل قرضهای کوتاه مدتی ست که اقساط آن باید فورا پرداخت شوند.

بر بستر بحران یاد شده که زندگی مردم اوکراین را هر چه بیشتر از قبل در منگنه قرار داد یکبار دیگر اعتراضات توده ای با درخواست مطالبات عادلانه و شعارهائی علیه طبقه حاکم، اوکراین و بویژه کیف (پایتخت اوکراین) را فرا گرفت. این موقعیت بار دیگر به امپریالیستهای آمریکا و اروپا فرصت داد تا با قرار دادن میلیون ها دلار در اختیار نیروهای مرتجع طرفدار خود در طبقه حاکمه و به راه انداختن تبلیغات وسیع زیر نام "مبارزه برای دمکراسی"، به بسیج رسوا ترین نیروهای نئو نازیست و فاشیست جهت بهره برداری از اعتراضات توده ای دست زنند. سرانجام با عدم پذیرش امضای قرارداد الحاق اوکراین به پیمان تجاری اتحادیه اروپا توسط "ویکتور یانوکوویچ"، رییس جمهور وقت (که شرط اصلی آن اخذ وامهای بیشتر از صندوق بین المللی پول برای پرداخت بهره وامهای اسارتبار قبلی توسط اوکراین و در مقابل اجرای یک برنامه ریاضت اقتصادی سهمناک برای توده های این کشور بود) نیروهای نئو نازیست و فاشیست با پشتیبانی امپریالیست های غرب ضمن استفاده از خشم توده ها نسبت به حکومت و موج سواری بر اعتراضات توده ای و دست یازیدن به هر شیوه جنایتکارانه و از جمله تیراندازی به معترضین و کشتار آنها، شرایطی در اکراین به وجود آوردند که در بستر آن "ویکتور یانوکویچ" مجبور به استعفا و فرار به روسیه شد. بدنبال این رویداد زمام امور بار دیگر در اختیار آن دسته از جناح های بورژوازی حاکم قرار گرفت که طرفدار الحاق بی قید و شرط اقتصاد اوکراین به برنامه های امپریالیستی اتحادیه اروپا و آمریکا هستند. در رابطه با چگونگی سقوط دولت "یانو کویچ" رییس جمهور سابق قابل تأکید است که پس از سقوط " وی و جایگزینی او با نیروهای نئو نازی و فاشیست طرفدار اروپا و آمریکا یعنی دولت "آرسنی یاتسنیوک"، در جریان افشای یک مکالمه تلفنی بین "کاترین اشتون" مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا و نخست وزیر استونی راجع به تحولات اوکراین روشن شد که کشتار توده های معترض به حکومت در میدان اصلی کیف نه توسط نیروهای طرفدار دولت "یانوکوویچ" بلکه در جریان یک ئوطئه از سوی تک تیراندازان مزدوری رخ داده که

درست به همین منظور از سوی نئوفاشیست ها یا به عبارتی دیگر از سوی مقامات فعلی حاکم بر اوکراین مامور ارتکاب به این جنایت شده بودند!

موفقیت امپریالیسم آمریکا و اتحادیه اروپا در روی کار آوردن نیروهای طرفدار خود و به وجود آمدن شرایط برای الحاق اوکراین به اتحادیه اروپا و حتی ناتو ، طبیعتا به معنی به خطر افتادن منافع قدرت امپریالیستی دیگر یعنی دولت روسیه در منطقه بود. در نتیجه چند روز پس از جابجایی قدرت در اوکراین شبه جزیره کریمه توسط نیروهای شبه نظامی طرفدار روسیه (در واقع ارتش روسیه) اشغال و با انجام یک "رفراندوم" عمومی این منطقه حیاتی که محل استقرار "ناوگان دریای سیاه" ارتش روسیه است به خاک روسیه ملحق شد.
اکنون با انضمام شبه جزیره کریمه به خاک روسیه و کنترل پایگاههای دریایی مجاور دریای سیاه توسط این قدرت امپریالیستی از یک سو و اقدامات متقابل امپریالیسم آمریکا و شرکا در مواجهه با این پیشروی روسیه در منطقه، صحبت از احتمال خطر تجزیه بیشتر اوکراین و حتی آغاز یک "جنگ سرد" جدید در جریان است. روسیه سرنگونی نیروهای تحت الحمایه خود یعنی باند تبهکار "ویکتور یانوکوویچ" و دولت وی توسط دار ودسته فاشیست تحت الحمایه اتحادیه اروپا و آمریکا را "غیر قانونی" و "کودتا" می نامد و از حق خود برای اشغال کریمه زیر عنوان دفاع از منافع "روسی تباران" داد سخن می دهد و از طرف دیگر امپریالیسم آمریکا و شرکا در همان حال که از ارتجاعی ترین بخش های طبقه حاکم بر اوکراین یعنی فاشیست های جنایتکار رسما و علنا دفاع می کنند، با عربده کشی در دفاع از "دمکراسی" می کوشند مداخلات و جنایات خویش بر علیه مردم این کشور را در زرورق دمکراسی بپوشانند. این حملات تبلیغاتی و عوامفریبانه اما در افکار عمومی مردم آگاه اوکراین به هیچ یک از طرفهای این منازعه امپریالیستی ماهیت مترقی و مردمی را نمی دهد. چرا که این توده ها بویژه در جریان تحولات کنونی به خوبی دریافته اند که منافع مردم منطقه و اینکه توده ها چه می خواهند ابدا دغدغه اصلی هیچیک از طرفین این بحران امپریالیستی نیست.

بحران اخیر در اوکراین نمونه برجسته دیگری ست که نشان می دهد، در عصر امپریالیسم و در شرایط بحرانی که این نظام فرتوت را در بر گرفته است، قدرتهای امپریالیستی برای پر کردن جیب سرمایه داران زالو صفت نه تنها از ارتکاب به هیچ جنایتی بر علیه توده ها خودداری نمی کنند بلکه در یک رقابت دائم مرگ و زندگی با یکدیگر برای تجدید تقسیم بازارهای جهانی و فرو کردن چنگالهای خونینشان بر پیکر استثمار شدگان و غارت وحشیانه تر نیروی کار و منابع طبیعی آنها به نفع خویش می باشند. از سوی دیگر موج فزاینده جنبشهای توده ای دمکراتیک و ضد امپریالیستی در این نظام، انعکاس واکنش کارگران و خلقهای تحت ستمی ست که برای نابودی این مناسبات ارتجاعی و بر قراری یک نظم انسانی با هر آنچه در توان دارند مشغول نبرد با امپریالیستها و وابستگانشان هستند. این تصویر واقعی آن تضادهایی ست که در ورای تحولات اخیر اوکراین شاهد آن می باشیم.

بدون شک راه نجات و رهایی مردم اوکراین (همانطور که راه نجات تمامی کارگران و خلقهای تحت ستم همه دنیا) از این شرایط مرگبار و جهنمی آفریده نظام سرمایه داری جهانی، نه اتکا به این یا آن قدرت غارتگر جهانی بلکه یک تلاش مستقل و دائمی برای سازمان دادن انقلابی ست که گورکن کلیت سیستم امپریالیستی موجود و تمام بلوک های کوچک و بزرگ آن باشد. طبقه کارگر و توده های تحت ستم اوکراینی تنها از این طریق خواهند توانست حق تعیین سرنوشت خود را که امروز پایمال اشکال گوناگون تجاوزات امپریالیستی گشته متحقق سازد.

توهم پراکنی دستگاه حاکمه و رسانه‌های رنگارنگ سرمایه‌داری برای فریب توده ها!

امروز رژیم جمهوری اسلامی و رسانه‌های رنگارنگ آن در داخل و خارج از کشور در ارتباط با نزدیکی با آمریکا و در واقع علنی شدن روابط جمهوری اسلامی با آمریکا یعنی همان قدرتی که در ۳۴ سال گذشته آن را "شیطان بزرگ" می نامیدند به توهم پراکنی و فریبکاری مشغولند. و این موضوعی است که باید مورد توجه همه نیرو های انقلابی قرار گرفته و در باره اش روشنگری شود. در این میان مسئله ای که باید خیلی زیاد رویش دقت شود این امر است که دستگاه حاکمه با تبلیغات آگاهانه و سازمان یافته از طریق رسانه‌های داخلی و خارجی در تلاش است تا مردم را متقاعد کند که با نزدیکی رژیم به قدرت های امپریالیستی و به ویژه امپریالیسم آمریکا مشکلات شان از بین خواهد رفت. مضحک بودن این ادعا به خصوص در آن جاست که چنین جلوه داده می شود که مثل اینکه در ۳۴ سال گذشته جمهوری اسلامی با امپریالیست ها و از جمله با آمریکا هیچ رابطه ای نداشته است. در این میان آن چه بسیار دردناک و تاسف انگیز است این امر است که حتی افرادی که ظاهرا منافعی در این میان ندارند فکر میکنند که اگر آمریکا و قدرت های امپریالیستی با رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی رابطه علنی داشته باشند مشکلات جامعه برطرف خواهد شد وحتی جامعه استبداد زده ما به جامعه‌ای دموکراتیک ارتقا خواهد یافت!

جامعه دمکراتیک آن هم زیر سلطه جمهوری اسلامی ! رژیمی که از همان آغاز سرکار آمدنش تمام دستاوردهای دموکراتیک مبارزات توده‌ها را یکی پس از دیگری درهم کوبید و در جهت حفظ و تحکیم مناسبات سرمایه‌داری وابسته از حمله به کردستان و ترکمن صحرا و زندانی و اعدام کردن بهترین فرزندان خلق واعدام و قتل عام آن ها ووو... نیز دریغ نکرد. نگاهی به کارنامه سراسرسرکوب و جنایت و سرسپردگی جمهوری اسلامی هر فرد آگاهی را متعجب می کند که چطور ممکن است این رویداد ها در مقابل چشم مردم ما رخ داده باشد اما باز هم کسی دچار این توهم شود که در زیر سلطه رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی هم امکان حل مشکلات معیشتی مردم و تحقق "حقوق شهروندی" وجود دارد !

کسانی که خیال می کنند که جمهوری اسلامی تازه امروز به فکر رابطه با آمریکا و امپریالیست های هم پیمانش افتاده فراموش کرده اند که از بدو بوجود آمدن رژیم جمهوری اسلامی تا امروز این رژیم چه بطور آشکار و چه غیرآشکار هم با امپریالیست ها رابطه داشته و هم مجدانه سیاست های آن ها را در ایران و منطقه پیش برده است. و در تمام این سال ها کوشیده تا ضمن تحکیم نظام سرمایه‌داری وابسته و کمک به انحصارات امپریالیستی از هیچ کمکی به آن ها کوتاهی نکند. البته روشن است که به دلیل شرایط روی کار آمدن جمهوری اسلامی که وظیفه سرکوب انقلابی بزرگ را در مقابلش قرار داده بود این کمک ها در حالی پیش می رفت که رهبران رژیم جهت فریب مردم بر علیه امپریالیسم و آمریکا شعار می دادند. و در این فریب کاری تا آن جا پیش رفتند که توسط دانشجویان خط امام به اشغال سفارت آمریکا مبادرت نمودند تا با استفاده از احساسات ضدامپریالیستی توده‌ها بتواند تمام سیاست های اقتصادی خود جهت حفظ و تحکیم سرمایه‌داری وابسته و به زنجیر کشیدن هر چه بیشتر مردم و سرکوب مبارزات آن ها را پیش ببرند. مضحکه ای که بعد ها روشن شد چه منافعی به دار و دسته های گوناگون آمریکا رساند. اتفاقا خیلی از قراردادهای اسارتبار اقتصادی و بلندمدت رژیم جمهوری اسلامی با کشورهای امپریالیستی در زمان همین هیاهو های دروغین ضد امپریالیستی امضاء شد، بطوری که تعدادی از شرکت های ورشکسته آلمان، انگلیسی و ژاپنی توانستند با این قراردادها نجات پیدا کنند. و زمانی که به بهانه این مضحکه (اشغال سفارت)، آمریکا سیاست تحریم را پیش گرفت در حالی که بر علیه آمریکا شعار می دادند ، کالاهای آمریکائی را غیرمستقیم از طریق کشورهای همسایه اما گران تر وارد کشور کردند. ادامه در صفحه ۱۲

دو سند به جا مانده از چریکهای فدائی خلق ایران

از میان نوشته ها و ترجمه های فراوان رفقای اولیه چریکهای فدائی خلق ایران آثار کمی به جا مانده اند که امروز به عنوان اسنادی که گوشه ای از فعالیت ها و به طور کلی واقعیت آن رفقا و سازمان کمونیستی راستینی که بنا نهادند را باز گو می کنند، در جنبش وجود دارند. در این شماره از پیام فدائی با گرامی داشت یاد دو چریک فدائی خلق، رفقا مسعود احمدزاده و علیرضا نابدل و در سالگرد شهادت آنها (اسفند ۱۳۵۰)، مبادرت به چاپ دو سند از آنها در این نشریه می کنیم. سند اول "جنبش رازلیق" نام دارد که نویسنده اش رفیق علیرضا نابدل می باشد. رازلیق نام روستائی بود که در آنجا بین دهقانان و نیروهای مسلح رژیم شاه درگیری به وجود آمد و رفیق نابدل که از نزدیک در جریان این درگیری قرار گرفته بود با بررسی شرایط و عوامل مؤثر در ایجاد آن، جنبش دهقانان این روستا را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است. سند دوم ترجمه ای از رفیق مسعود احمدزاده می باشد که طی آن تجربه کمونیستها از "نهضت هوک فیلیپین" بررسی شده و به این وسیله در اختیار مبارزین راه آزادی در ایران قرار گرفته است. در شرایطی که دشمنان کارگران و توده های ستمدیده ایران از یک طرف و نیروهای دشمن شاد کن از طرف دیگر کوشیده و می کوشند تا اصالت جنبش مسلحانه چریکهای فدائی خلق ایران را با زدن اتهاماتی از این قبیل به آنها که گویا چریکها نسبت به مسایل جامعه خود بی توجه بودند و یا این که گویا آنها تحت تأثیر مبارزات مسلحانه در آمریکای لاتین و غیره به این شیوه مبارزه در ایران مبادرت نمودند، این دو سند در کنار دیگر اسناد باقی مانده از چریکهای فدائی خلق ایران در جنبش، خط بطلان بر چنان ادعاهائی کشیده و بی اساس بودن آنها را نشان می دهند. همین دو سند گویای آن هستند که رفقای ما تا چه حد در جریان مسایل جامعه خود قرار داشته و با چه حساسیتی مسایل مبارزاتی مردم خود را مورد توجه و تجزیه و تحلیل قرار می دادند. همچنین بیانگر آنند که آن رفقا برای شناخت مسایل درونی جنبش های انقلابی در دیگر نقاط جهان و درس آموزی از آنها با چه حوصله ای به ترجمه نوشتجات مختلف از تجربیات انقلابیون در هر کجای این جهان که بودند، دست می زدند.

مسائلی درباره تز دبره (*)

اثر ویلیام. جی. پومروی

ترجمه از: مسعود احمدزاده

رژیس دبره، جائی در کتاب "انقلاب در انقلاب" نویسندگان مونتلی ریویو را باین دلیل مورد انتقاد قرار میدهد که می کوشند مفاهیم استراتژیک جنگ انقلابی در امریکای لاتین را از روی میل، یعنی بدون متکی کردن آن مفاهیم بر مجموعه‌ای از اطلاعات تاکتیکی، فرمول بندی کنند. به نظر من، دبره با ساختن دکترین مبتنی بر تجارب تاکتیکی بسیار اندک، ــ اگر از درک غلط تجاربی که کار خود را بر آن متکی می کند حرفی نزنیم ــ خود خطائی در حد همین خطا مرتکب شده است.

در حقیقت دبره به تعریفی که خود از نیروی چریکی کوبا تحت رهبری کاسترو بدست می دهد، اعتماد کلی می‌کند. رهبری مبارزه کوبا بدون تردید، نمونه برجسته‌ای از رهبری انقلابی است که از آن درسهای بسیاری می توان گرفت. لیکن، ضرورتاً آنرا باید در متن شرایط کوبا که خصوصیات و تمامیتشان برای موفقیت مبارزه لازم بود، مورد توجه قرار داد.

یکی از مشخصات موقعیت کوبا که دبره و بسیاری دیگر مایلند آنرا نادیده بگیرند و یا از آن غفلت کنند، زمینهٔ تجربی سازمانی و مبارزه توده‌ای خلق کوبا می‌باشد. اوروومینه که فیدل در کوهستانهای آن مستقر شد، و مرکز آن شهر سانتیاگودوکوبا، که او از آن بصورت پایگاه ذخیره خود استفاده می کرد، از محلهائی بودند که کار سازمانی توده‌ای مدتها پیش در آنها وجود داشت و مردم با نهضتهای انقلابی آشنائی داشتند. فی المثل: سازمان کمونیستی در آنجا نظیر سایر مناطق کوبا قبلاً صورت گرفته بود. نیروی چریکی‌ئی که در کوبا کار میکرد می‌توانست بر این موقعیت اتکاء کند.

در صفحه ۱۱۳ "انقلاب در انقلاب" دبره نامه‌ای از فیدل به تاریخ ۲۱ ژوئیه ۱۹۵۷ به فرانک بیز را نقل می کند که در آن تعجب خود را از نوع کمکی که دهقانان به نیروهای او کرده‌اند، ابراز می دارد: "چه کسی آنها را باین نحو شگفت آور سازمان داده؟ از کجا آنها این توانائی، زیرکی، شجاعت، از خودگذشتگی را کسب کرده‌اند؟ هیچکس نمی‌داند. این تقریباً یک راز است! آنها خود را شخصاً و بطور خودبخودی "سازمان می دهند!" آن راز این حقیقت را تبیین میکند که دهقانان و کارگران کوبا با کل این مسئله تجربه و مبارزه فعالیت سازمانی بیگانه نبودند. سازمانی و توده‌ای حلقه مفقود زنجیر تئوری دبره است. همراه

صفحه ۱۶

جنبش رازلیق

رفیق علیرضا نابدل

(بهار ۱۳۴۹)

اثری از رفیق علیرضا نابدل

درشرایط کنونی جنبش رازلیق و جنبشهایی نظیر آن مکتب بزرگی برای آموزشهای انقلابی محسوب می شوند. درسهای غنی این جنبشها رهنمودهای واقعی و اصیلی را برای کشف تاکتیک مناسب و صحیح مبارزهٔ مسلحانهٔ خلق ایران ارائه می دهند. بررسی کامل و زنده این جنبشها می تواند ما را به جانب نمودهای روشنی از انرژی توده ها، قدرت مبارزه و ابتکار عمل آنها، و نقاط ضعف دشمن رهنمون گردد. ما همواره اذعان داشته ایم درسی که از عمل انقلابی توده ها می گیریم بیش از هر آموزش دیگری دارای ارزش است. باید در جریان پیوند با زندگی مردم و بررسی قدرت مبارزه آنها، بیش ازپیش بر آموزش و آمادگی انقلابی خود- چه در تئوری و چه در عمل- بیفزائیم.

***

روستای رازلیق با بیش از ۵۰۰۰ نفر جمعیت در اطراف شهر سراب از توابع اردبیل قرار دارد. راه آن با پای پیاده پیموده می شود (در مدت یک الی یکساعت و نیم). نه راه درستی دارد، نه بهداشت و نه لوله کشی آب. تنها یک مدرسه ابتدائی دارد، و دستگاه مولد برق آنهم الان چند ماهست که از کار افتاده. با اینهمه آنچه سیمایی رازلیق را از دهکده های اطراف متمایز می کند، صرفنظر از وسعت منطقه مسکونی با کوچه های پررفت و آمد، عبارتست از یک شعبه بانک صادرات، یک دفتر ازدواج، تعدادی مغازه خواربارفروشی، قصابی، سلمانی و غیره به اضافه چندین قهوه خانه وسیع در طول کوچه اصلی که مرکز تجمع رازلیقی هائیست که اگر در سرکار یا در شهر نباشند، در آنجا خواهند بود. وضع رازلیق در عین حال نمونه ای از عقب ماندگی منطقه سراب(و اساسا شرق آذربایجان) می باشد. جمعیت سراب که خود شهر کوچکی ست محروم ازصنایع ماشینی و رونق اقتصادی، طبق سرشماری سال ۱۳۴۵ کمی بیش از ۱۷۰۰۰ برآورد شده بود- حال آنکه تراکم جمعیت در شهرستان سراب در سرتاسر آذربایجان شرقی و غربی بلافاصله بعد از اردبیل و تبریز در درجه سوم قرار دارد. طبق سرشماری سال ۱۳۳۵ جمعیت نسبی در شهرستانهای آذربایجان شرقی در هر کیلومترمربع به ترتیب از این قراربوده است :

اردبیل۵۴، تبریز ۵۱/۶، سراب ۳۲/۵، میانه ۳۱، مرند ۲۵/۷، هشترود ۲۱، قره داغ یا ارسباران ۲۰، مشکین شهر ۱۸.

صفحه ۱۸

مسائلی درباره تز دبره ...

از صفحه ۱۵

همچنین مسئله نقش حزب سیاسی در کمک به ادامه این تجربه به خلق، هم قبل و هم در حین مبارزه انقلابی، چه مسلحانه، چه غیر آن، مورد غفلت قرار می‌گیرد. نظیر دبره (که وقتی کتابش را می‌نوشت، تجربه‌اش غیرمستقیم بود) من نیز کار خود را بر تجربه محدودی که در طی شرکت در یک مبارزه مسلحانه چریکی در فیلیپین کسب کردم، متکی می‌کنم. عقاید من نه به شکل دکترین، بلکه به صورت یک تجربه ارائه می‌شود که باید هنگام فرمول بندی اصول مبارزه انقلابی با بسیاری دیگر در نظر گرفته شود.

نیروی انقلابی معروف به نهضت هوک، در فیلیپین نهضتی با رهبری حزبی بود. اگر دقیق سخن گوئیم ـ Hukbong Mapagpalaya Ng Bayan (ارتش آزادیبخش ملی) یک سازمان مسلح بود که موجودیتی جدا از حزب داشت. اگر چه هر دو، با دستوراتی که از یک منبع حزبی می رسید، بطور متقابل بهم وابسته بودند. این ارتش که در دوران اشغال کشور به وسیله ژاپنی‌ها در جنگ دوم جهانی (در آنهنگام Huko Ng Bayan Laban Sa Hapon با ارتش کشور بر علیه ژاپن خوانده می‌شد) بوجود آمد، برای استقرار در میان خلق، در دهات و شهرها، از شکل کلاسیک پیروی کرد. این ارتش بر اساس اتحادیه‌های دهقانی قبل از جنگ در استانهای لوزون مرکزی بنا شد. و اساساً تمام کادرهای نظامی آن، نظیر بسیاری از کادرهای حزب، از این سازمانها پدید آمدند. بدون چنین زمینه‌ای نمی توانست یک نیروی چریکی خلقی بوجود آید، این حقیقتی است که توسط طبیعت بسیاری از دسته‌های چریکی دیگر نیز ثابت شد که در فیلیپین در حین جنگ پدید آمدند و تحت رهبری ارتش منظم امریکا و یا فیلیپین قرار داشتند و خود را، اغلب به نحوی نیمه راهزنانه، و بدون آنکه سازمانی داشته باشند، به مردم تحمیل کرده بودند. در این نکته است که تجربه فیلیپین، به میزان وسیعی، سزاواراست در پرتو تز دبره در نظر آورده شود، زیرا جنبه‌های معینی از اصول او را به منصه ظهور می رساند. نیروی مسلح، یعنی هوک، به صورت وسیله‌ای برای انتشار نهضت بکار میرفت ـ نیروهای گسترش شبیه ستونهایی که چه‌گوارا و دبره از آن طرفداری می کنند، مرکب از سی تا شصت مرد و چند زن از راههای کوهستانی به سایر استانها اعزام می شدند، که در آنجا پایگاه، یعنی مناطقی که توده‌ها را می شد برای حمایت نهضت در آن جمع کرد، ایجاد کنند. مفهوم "تبلیغات متعاقب عمل" ، این اعتماد که حمله نظامی بر دشمن، بر پادگانها و پاسگاه ها راه سهل و ساده جلب توده‌ها به جانب ما بود، نیز تکامل یافت. در واقع این اعتماد وجود داشت

که صرف حضور نیروهای مسلح ما در یک محل که ارتشهای حکومت یا مالکان زمین را به مبارزه مسلحانه می‌خواند، در جلب حمایت توده به جانب ما موثر است.

این روش، نارسائیهای خود را هم نشان داد: این روش باعث شد که حکومت نیروهای مسلح خود را افزایش دهد و آنها را در همان مناطق مستقر سازد که در دراز مدت تاثیر سربازهای ما را از بین می‌برد. "تبلیغات متعاقب عمل" را به طور معکوس نیز می‌توان دید، مثلاً، هنگامیکه دسته‌های کوچک حکومت پیروزی‌های نابود کننده بر یک واحد چریک بدست می اورند، که اغلب هم روی می داد.

تنها در جائیکه توده‌های اندکی تجربه سازمانی داشتند، نیرو های ما قادر بودند برای مدت طولانی مستقر شوند، از این جمله است در استان لاگونا، که قبل از جنگ در آنجا نهضت ساک دال (نهضت ناسیونالیستی مسیحی که در سال ۱۹۳۵ شورش ناکامی بپا کرد) نیرومند بودند و در آنجا اتحادیه‌های کارگری در صنایع نارگیل فعال بودند. در حالیکه یک نیروی مسلح در جزیره نگروس ـ که در آنجا هرگز فعالیت سازمانی وجود نداشته است ـ ، به مجرد تشکیل برچیده می شد. در مناطق دیگر که توده‌ها برای کمک به چریکها آماده نبودند، عناصر لومپن از نوع نیمه راهزن (معمولاً یاغیان اجتماعی بدوی) بزور وارد صفوف چریک می‌شدند. بعضی از اینها به انقلابیون واقعی تبدیل میشدند، لیکن دیگران از آن می بریدند و خسارت بزرگی وارد می‌ساختند. این نوع اتفاقات به هنگام کوشش جهت گسترش مبارزه‌ای رخ می‌دهد که فقط تعداد بسیار اندکی از انقلابیون "خالص" دارای عالیترین آرمانها، بدان جلب می شوند، درسهائی از این قبیل نهضت را متقاعد کرد که مطلقاً ضروری است که پایگاه توده‌ای متشکل و از جهت سیاسی آگاه در کنار نیروی مسلح ساخته شود. مناطق آزاد بوجود نیامدند (این ایده به مثابه ایده‌ای غیر واقعی رد شد). مفهوم "دفاع از خود" دهقانی هرگز بکار نرفت و مورد توجه قرار نگرفت. آنچه با موفقیت در راه آن تلاش شد، یک پایگاه توده‌ای زیرزمینی بود که بتواند حتی در مناطقی که به سختی تحت سیطره نظامی دشمن بود، عمل کند. بنابراین، در مورد فیلیپین چریکهای مسلح نه بعنوان نیروی سازمان دهنده سیاسی بلکه بعنوان واحدهای جنگنده نهضت بطور کلی، در نظر بود. تمام نیروهای گسترش می بایست با خود یک واحد حزبی از کادرهای سیاسی داشته باشند که وظیفه سازمان دادن دهات و شهرها را بر عهده بگیرند ـ اینها سرباز نبودند، ولی دائماً با خود حداقل یک اسلحه کمری داشتند و آماده بودند از خود دفاع کنند، و اردوگاهها یا ستادهای متحرکی که آنها در صدد بودند در مناطق گسترش ایجاد کنند، غیر از اردوگاههای نظامی بود ـ هر چند که آنها یک واحد تاميناتی وابسته به خود داشتند. گاهی واحدهای مسلح، دهات را محاصره می کردند و وارد آنها می شدند و میتینگهای تبلیغاتی برگذار می‌کردند، ولی این کادرهای سیاسی بودند که مسئولیت برقرار ساختن و گسترش تماسها، آموزش کانون، و وسعت بخشیدن آنرا در هر جا که ممکن بود تا سطح کاملاً متشکل ده، بعهده داشتند. (این امر بدیهی است که بهترین حفاظ در مقابل جاسوسان، ده کاملاً متشکلی بود که سکنه آن برای حفاظت خود و نیز برای حفاظت ما، در مقابل چنین عناصری هوشیار بودند و هرگاه شناخته می‌شدند آنها را نابود می کردند.)

در حقیقت اهمیت کادرهای سیاسی، که بعنوان جزئی از نهضت چریکی کار می کنند، به بهترین نحوی در شرایط گسترش نظیر آن شرایطی که در آن دبره نیروی مسلح را بعنوان "نطفه حزب" در نظر می‌آورد مشاهده می شود. یکی از صفات ضروری ساختمان یک نهضت انقلابی در یک منطقه نو یا منطقه گسترش، عبارتست از نشو و نمای کادرها و قوا از خود منطقه. مادام که این کار انجام نشده، نیروی گسترش، یک عنصر بیگانه است. در فیلیپین این یک امر بسیار ضروری بود، زیرا زبانها، اقتصادها و عادات از ناحیه‌ای به ناحیه دیگر و حتی از استانی به استان دیگر بشدت تفاوت می کرد. (خصوصیات منطقه‌ای از این قبیل در اکثر کشورها دیده می شوند، و افرادی که بیک ناحیه معین تعلق ندارند در آن بسیار بیگانه‌اند.) در فراهم کردن افراد برای نیروی مسلح البته اقدام می شد لیکن گام اول ایجاد مدارس سیاسی و یا دوره‌های مطالعه جهت تربیت رهبران محلی بود، و تجربه نشان داد که این کار توسط افرادی در سازمان حزبی که برای چنین کارهائی تربیت شده بودند، می توانست بخوبی انجام گیرد. دبره بطور ضمنی، متذکر می شود که بعد از آنکه چریکها وارد یک ده می شوند و آنرا ترک می کنند، سلولها باید ایجاد شوند، لکن چه کسی باید کار سازمان دادن، هدایت، رهبری و رشد دادن صبورانه این

مردم بی‌تجربه را انجام دهد؟ ما دریافتیم که این باید توسط کادرهای حزبی، که برای این منظور تربیت شده‌اند، انجام گیرد. (اتفاقاً، کادرهائی که تجربه‌های بسیاری در اتحادیه‌های کارگری شهری داشتند، در اینجا عالی کار می کردند.) دبره هنگام گسترش دادن نظر اصلی خود که نیروی چریکی باید "نطفه حزب" باشد تا حد قرار دادن آن بر اساس بیولژیک پیش می رود و می گوید که :"استعداد جسمی شرط اولیه هرگونه استعداد دیگری است". در تجربه فیلیپین، بطور کلی، اعضاء نیروهای مسلح هوک، با آنکه جوان و قوی بودند، از جهت سیاسی، از کسانیکه بعنوان کادرهای حزبی کار سیاسی می کردند، رشد کمتری داشتند. این آن چیزی نبود که ما می خواستیم. کوششهائی بعمل آمد که به نیروی مسلح هوک تعلیم سیاسی داده شود، و بهترین کادرهای نظامی به مدارس سیاسی فرستاده شدند. لیکن، نهضت فیلیپین می بایست با این وضع که بسیاری از جوانانی که برازندگی جسمی داشتند و به آن ملحق شدند و مجذوب ماجراجوئی درگیریها و خرسندیهائی جسمی آن شده بودند، مبارزه کند. بسیاری از بهترین جنگجویان و آنها که بیشتر از همه در بکار بردن اسلحه، مهارت داشتند، هنگامیکه نوبت به کتاب و جلسات مطالعه می رسید، از همه بی‌انضباط تر بودند. به علاوه، شرایط طاقت فرسای زندگی جنگی چریکی، با دورانهای مکرر گرسنگی و خستگی، فرصت کمی برای تعلیم سیاسی باقی می گذاشت. تنها در مناطق پایگاهی کاملاً مستقر شده بود که تا حدی این کار ممکن بود، ولی این آن چیزی نیست که دبره درباره‌اش صحبت می‌کند. تا جائیکه کادرهای سالخورده که دبره آنها را کاملاً از نهضت چریکی بیرون می ریزد، باید گفت که بسیاری از آنها در سنین پنجاه و معدودی حتی در سنین ۶۰ سالگی بودند که به سائقه اعتقاد و اراده انقلابی کار می کردند. اینها در مقابل سختیهای زندگی چریکی هوک خیلی بهتر از بسیاری اعضاء جوان و از جهت سیاسی نابالغ مقاومت می کردند.

نهضت هوک همچنین با مسئله خطری که در تماسهای چریکها با مردم بطور کلی (که ما آنها را "شخصی‌ها" می نامیدیم)، وجود دارد آشنا بود. البته برای مردم هم نظیر چریکها، خطراتی وجود دلشت. ولی هیچ مبارزه‌ای بدون خطر نیست. چنانکه ما مشاهده کردیم، در هنگام برخورد با این خطرها و تعقیبی که همراه آن می رسید، مردم برای سازمان و مبارزه تجربه کسب می کردند. در نظر ما، مبارزه تنها وقتی معنای واقعی می گرفت که به مبارزه تمام خلق تبدیل می شد.

و در مورد وجود خطر باید گفت، که در فیلیپین مبارزه چریکی مسلحانه برای کادرها در شهرهای بزرگ و کوچک اشکالات بیشتری ایجاد کرده تا در دهات، در ده آدم حس می کرد که حداقل محافظ

مسلح و فرصت جنگیدن دارد. ایجاد مبارزه مسلحانه، چه در مناطق روستائی و چه در غیر آن، فعالیتها و دستگاههای سرکوبی کل دولت را، تحریک می کند. امپریالیستها و همدستانش در فیلیپین از آشوب مسلحانه استفاده کردند و اتحادیه‌های کارگری و سایر سازمانهای قانونی را با یا بدون آماره‌ای دال بر همکاری محرمانه با چریکها، درهم شکستند. بدین ترتیب، "کنگره سازمانهای کار "در اوایل ۱۹۵۱ غیرقانونی شناخته شد و رهبران آن بدون دلیل زندانی شدند. تا آنکه سرانجام "دادگاه عالی" در ۱۹۶۶ اعلام کرد که رهبران آن بیگناه هستند (و سرکوب ک ـ س ـ ک ، غیرقانونی بوده است)! بسیاری از کادرها که مامور اقامت در شهرها بوده، تمایل داشتند که در آنجا کار کنند. مجبور شدند که از شهر خارج شوند و به واحدهای سیاسی یا نظامی چریکها بپیوندند. کارگر ماهری که در شهر بطور زیرزمینی کار می کرد در چشم ما ارزشی معادل دلاورترین مردان تفنگ بدست داشت و لطماتی که بیش از هر چیز احساس می کردیم مواردی بود که این کادرها دستگیر و یا کشته می شدند.

در تجربه فیلیپین موارد دیگری هم وجود دارد که بحث درباره‌شان مفید می باشد. در یکی از مقالات قبلی مونتلی ریویو (سپتامبر ۱۹۶۳) من در مورد دلائل شکست مبارزه مسلحانه هوکگ مطلبی نوشتم. من احساس می کنم، هیچ یک از آنها در مجموع بساخت و طرح سازمان نهضت بطوریکه در اینجا تشریح کرده‌ام، مربوط نمی شود. شکست بدواً در مناطق گسترشی روی داد که در آنجا پایگاههای توده‌ای فرصت نیافته بودند تا به معنای انقلابی کلمه، بالغ شوند. در اینجا منفرد ساختن و نابود کردن واحدهای هوک از همه جا آسانتر بود، و وقتی اینها (معمولاً قسمت اعظم نیروهای گسترش از نواحی دیگر بودند) نابود شدند، منطقه جدید در موقعیتی نبود که از توده خویش عناصر آگاهی ایجاد کند که نیروهای چریکی را از نو بسازد. آنچه واقع شد این بود که مبارزه تدریجاً به پایگاه توده‌ای اولیه در استانهای "لوزون مرکزی" کشانیده شد. در آنجا واحدهای مسلح هوک هرگز نابود نشدند و مبارزه به این یا آن شکل تا زمان حاضر مداومت دارد، و مدام از طرف توده‌هائیکه تجربه سازمانی مبارزاتی کسب کرده‌اند، تجدید می شود. یک عامل جدی را که در طی مبارزه هوک پدید آمد باید متذکر شد. این عامل عبارت بود از این گرایش که نسبت به کادرهای نظامی برجسته معینی از طرف واحدهای ایشان وفاداری شخصی ابراز می شد. آنها خود چنین احترامی را ایجاد نکرده بودند بلکه این احترام حاصل شهامت و خصوصیات رهبری نظامی آنها بود.

این احترام بیش از آنکه متوجه نهضتی باشد که خود جزئی از آن بودند متوجه فرماندهان جداگانه بود. در نتیجه نفرات، با وفاداری به همراه این رهبران همچنانکه به عملیات درست کشانده می شدند به عملیات غلط نیز کشانیده شدند. هرجا که راهنمائی حزب سست بود، یا هر کجا که مدارس، کلاسها و تعلیم و تربیت سیاسی عموماً مورد غفلت قرار می گرفت احتمال وقوع این وضع وجود داشت. بعضی از واحدها می بایست منحل میشد و بین سایر دسته‌ها پخش می گردید، چرا که از خود گذشتگی بیشتر باید متوجه اصول و نهضت بطر کلی باشد تا اشخاص.

در جریان مبارزه مسلحانه طولانی مواردی پیش آمد که در آن واحدهای مسلح پیوند خود را با راهنمائی سیاسی حزب از دست دادند و یا از خودگذشته‌ترین کادرهای نظامی کشته شدند ـ عامل فرسائیده‌ای که به مجرد درگیری مبارزه شروع به عمل می کند. در نتیجه تعدادی از موارد جدی راهزنی و نیمه راهزنی روی داد. هرجا که حزب قادر به اعمال رهبری و کنترل نبود، نیروهای مسلح هوک به گسیختگی و مسخ شدن کشانده شد. (از شواهد اندکی که در دست است، تعدادی از به اصطلاح فعالیتهای احیاء شده هوک در فیلیپین ظاهراً این خصلت را دارا هستند.) هدفهای استراتژیکی و تاکتیکی در فیلیپین و شرایط عینی در مناطق گسترش در طی مبارزه هوک آنقدر از آن هدفها و شرایط در امریکای لاتین متفاوت نیست که درسهایشان را نتوان در نظر گرفت. من این را می دانم که به علل امنیتی در بحث پیرامون مبارزات خاص و مسائل آنها محدودیتی موجود است، لیکن مادام که تمام تجارب تحلیل و توزین نشوند احتمال سوء تعبیرهای بسیار موجود است.

توضیح:

(*) ـ ویلیام پومروی، نقش فعال در نهضت هوک فیلیپین داشت. در سال ۱۹۵۲ در نبرد دستگیر شد و به حبس ابد محکوم گردید و پس از دهسال زندانی بودن در فیلیپین بخشوده شد. اکنون (۱۹۶۸ م) در لندن زندگی میکند. مترجم

جنبش رازلیق...

از صفحه ۱۵

در مورد آذربایجان غربی:رضائیه ۲۴/۱، خوی ۲۳، مهاباد ۲۱/۹، ماکو ۱۲، (نقل از سالنامه ۱۳۳۹ اطلاعات) .
توتون محصول اصلی رازلیق است، و دولت توتون دهقانان را پیش خرید می کند. در این یکی دو سال، قیمت خرید آنچنان پائین آورده شده است که امسال خیلی از توتون کاران اجبارا در بخش عمده زمینشان به جای توتون، لوبیا و غیره کاشته اند.

فشار روزافزون بانکها که زالووار کم و بیش برتن همه دهقانان چسبیده اند، فشار مالیاتها و عوارض گوناگون، فشار یک مشت زمیندار مرفه بر دهقانان فقیر و متوسط که از آنها اجاره می گیرند، فشار رباخواران و فشار دستگاههای دولتی (که از جمله چراگاه وسیع رازلیق را وقتیکه به اصطلاح ملی شد از دست رازلیقی ها گرفتند و به حشمدار بزرگ ده اجاره دادند) رویهم از هرسو بر شانه های دهقانان رازلیق - که از سرمایه کانی و ابزار پیشرفته محرومند - سنگینی می کند. قیمت زمینها پائین آمده است، تعداد زیادی از زارعین آماده اند زمین خود را بفروشند و از زراعت دست بردارند، اما کسی خریدار نیست. به عبارت دیگر، تولید خرده پای دهقانی در آستانه از هم پاشیدن است و با یک ضربه درهم فروخواهد ریخت. اما چرا سرمایه داران کلان این ضربه آخر را فرو نمی آورند؟ سرمایه داری بزرگ یا متوسط زراعی در آذربایجان بطور عمده، به چند طریق زیر پدید می آید:

۱- مالکین سابق از راههای گوناگون زمینهای وسیعی را تحت کنترل مستقیم خود درآورده اند و در آنها به کشت نیمه مکانیزه مشغول می باشند.

۲ - معدودی از رعایای سابق توانسته اند زمینهای متوسط و نسبتا وسیعی - حتی مشاهده شده در حدود ۱۰۰ هکتار- را به چنگ آورند، اینان بخشی از مالکین جدید را تشکیل می دهند.

۳ - شاهپورها و افسران ارشد و بورژوازی شهری صدها هکتار از اراضی بایر نظیر دشت مغان را تصاحب کرده و به زیر کشت درآورده اند.

۴ - تاکنون یک شرکت زراعی در آذربایجان شرقی (تبریز) و دیگری در آذربایجان غربی (مهاباد) تاسیس یافته است. تاسیس این شرکت که به مفهوم سلطه سرمایه داری بوروکراتیک و مالکین فئودال بر خرده بورژوازی دهقانی و تبدیل دهقانان فقیر و متوسط به مزدوران کشاورزیست، به سبب سازماندهی بوروکراتیک و ریخت و پاش فراوان، نتایج خوبی نداشته است. بگفته کارمندان اصلاحات ارضی، این شرکتها ضرر می کنند. طرح شرکتهای سهامی زراعی به منظور حل اقتصاد متزلزل خرده بورژوازی دهقانی روستاها به میان آمده است، یعنی در واقع - حال که صدها هزار هکتار از دشتها و اراضی جنگلی نصیب سرمایه های کلان کمپرادور و سرمایه امپریالیستی شده است و می شود، و در بخشی از روستاها نیز اربابان سابق همچنان به کار خود ادامه می دهند - می بایست براساس یک طرح دولتی به وضع تولید دهقانان خرده پا که هنوز وزنهٔ سنگینی را در اقتصاد کشاورزی ایران تشکیل می دهند، "سروصورتی" داده می شد. برای بخش خصوصی و برای سرمایه داران کمپرادور، تصاحب زمینهای دهقانان، آنهم در یک منطقه کوهستانی که به هرحال زراعت مکانیزه در آن مشکلتر خواهد بود، بی صرفه و کاری پردردسر است، بویژه اینکه مردم این منطقه دارای سنن انقلابی ریشه داری بوده و از یک روحیهٔ مقاومت و رشادت برخوردار می باشند.

در یک چنین وضعی البته سرمایه داران و فئودالها ترجیح می دهند که چنین منطقه ای را برای بورژوازی دهقانی و "بخش دولتی "باقی بگذارند. اما طرح دولتی برای تبدیل تولید کنندهٔ خرده پا به مزدور با سرعت لازم پیش نمی رود. اولا به علت مقاومت مردم، ثانیا به خاطر خصلت بوروکراتیک سرمایه داری دولتی. مثلا قرار بود که نخستین شرکت سهامی زراعی آذربایجان شرقی در همین سراب تشکیل شود که با مقاومت شدید دهقانان مواجه شده و مجبور شدند که بساط شرکت را در حومه تبریز پهن کنند.

به هرحال، نه خرده بورژوازی موجود در رازلیق می تواند رشد کند، نه سرمایه داران رغبت و جرات دارند تا سرمایه های خود را به تپه و ماهورها به جگله های کوچک میان کوهها و به میان این مردم مقاوم و لجوج منتقل کنند، و نه شرکت سهامی زراعی به سهولت می تواند تشکیل شود. بااین تحلیل مختصر مسئله، منظرهٔ بن بست روستاهائی نظیر رازلیق می تواند در دیدگاه مان مجسم شود. اینک تضادهای موجود در رازلیق را جمع بندی می کنیم :

- تضاد بین دهقانان فقیر (یعنی بخش عمده اهالی که به روی زمین خود یا به روی زمین اجاره ای به کشت مشغولند ویا به دامداری می پردازند) وبانکها، که قسمت اعظم سرمایه خود را از بهرهٔ کمرشکنی که از دهقانان دریافت می دارند، تامین کرده اند و صورت ظاهر قضیه اینست که "برای پیشرفت کشاورزی، دامداری و دامپروری به روستائیان کمک " می کنند.

- تضاد بین دهقانان از یکسو و تجار، رباخواران و مالکین سابق منطقه سراب (که نفوذ سیاسی فراوانی دارند) از سوی دیگر.

- تضاد بین کشاورزان توتونکار و شرکت دخانیات.

- تضاد بین مردم ده و دستگاههای مختلف دولتی (که با گرفتن مالیاتهای گوناگون ازجمله مالیات بر آبهای جاری، ضبط چراگاههای آبا و اجدادی ده و غیره مردم را تحت فشار قرار می دهند).

- تضاد بین دهقانان کم زمین و مالکین اجاره دهندهٔ زمین (حاجی ناصرالدین که یکی از بزرگترین زمینداران رازلیق است در حدود ۴۰ هکتار زمین آبیاری شده در اختیار دارد که به دهقانان بی زمین یا کم زمین اجاره می دهد).

- هرگاه ژاندارمری، سازمان امنیت ودستگاههای قضائی وجود نداشتند، بانکها، شرکتها و موسسات سرمایه داری دولتی نمی توانستند با کاغذ پاره هائی به نام سفته و چک و تعهدنامه و غیره دهقانان را آنهم چنین بیرحمانه استثمار کنند.

بنابراین تضاد اصلی جامعه رازلیق عبارتست از تضاد بین اکثریت فقیر و میانه حال دهقانان به عنوان تولیدکنندگان کوچک از یکسو، و مالکین و سرمایه داران بوروکراتیک - که دولت آلت سرکوب آنهاست - از سوی دیگر.

این تضاد هنگامی تشدید یافت که ثروت مشترک ده یعنی چراگاه - که در شرایط دشوار رندگی مردم ده اهمیت حیاتی پیدا کرد- بعنوان اینکه ملی شده از جانب یکی از دستگاههای دولتی ضبط و تحت حمایت ژاندارمری در اختیار حشم دار بزرگ و صاحب نفوذ ایلیاتی گذاشته شد. اهمیت خاص چراگاه به خصوص به این علت است که دهقانان که در کار زراعت با مشکلات فراوانی روبرو هستند با کمک گرفتن از دامداری می توانند ازفشار خردکننده ای که پشتشان را خم کرده است، تاحدی بکاهند. علاوه براین، از نظر مردم رازلیق، ضبط چراگاه نشانهٔ بارز فشاریست که رژیم حاکم بر دهقانان تحمیل می کند. نه تنها تقریبا تمام اهالی در این امر دخالت داشته و ذینفعند، بلکه آنرا همچون فشار تحمل ناپذیری علیه غرور و حیثیت خود تلقی می کنند. به این ترتیب برای رازلیق، مقاومت دربرابر تجاوزکاران به ثروت مشترک و حقوق حقه مردم، به صورت ضروری ترین و عمده ترین مسئله درآمد. به عبارت دیگر، در شرایط خاص معینی، تضاد اصلی جامعهٔ رازلیق به شکل تضاد با تجاوزکاران- یعنی در ابتدا با نوکران حشم دارایلاتی و سپس با نوکران به اضافه ژاندارمها و سرانجام با کل دستگاههای دولتی- ظاهر شد. چراگاه، کوه پردامنه ایست که نسبتا دور از منطقه مسکونی قرار دارد. این کوه در فصل بهار از علوفه پوشیده می شود، و می تواند هزاران راس دام را خوراک دهد. این کوه از دیر باز برای رازلیقی ها "یازلاق"(۱) به شمار می رفته است، و

مردم این چراگاه را به طور ساده "کوه" می نامند.

در بهار سال۴۹ جنبش به خاطر کوه برپا شد. اکنون از این جنبش به نام "داغ دعواسی" (۲) صحبت می کنند. چون فقط هنگام بهار از این کوه استفاده می شود، از این رو بهار سال ۴۹ به فصل مبارزه به خاطر کوه معروف شد.

رازلیقی ها پیش بینی می کنند که در آینده نیز ممکن است ناچار شوند دست کم یکماه از حیاتی ترین روزهای سال را در مبارزه به خاطر کوه بگذرانند. در آغاز بهار ۴۹ حشم دار شاهسون، براساس اجاره ای که با اداره منابع طبیعی منعقد کرده بود ،دامهای خود را به چراگاه وارد می کند، و در دامنه کوه چادر می زند. رازلیقی ها وقتیکه از ماجرا باخبر می شوند با کلیه دامهای خود چراگاه را اشغال می کنند. حشم دار پس از چند برخورد مسلحانه(هر دو طرف مسلح بودند)،خود را ناچار به عقب نشینی می بیند. رازلیقی ها که بطور دسته جمعی کوه را اشغال کرده بودند پس از چند روز دیگر نیاز به باقی ماندن در کوه را حس نمی کنند. خصوصا با توجه به ضرورت کارهای زراعتی به ده باز می گردند، لیکن برای نگهداری از ثروت مشترک قرار می گذارند که هرشب یک بخش از روستا تعداد معینی را به کوه اعزام دارد تا به نوبت پاسداری دهند. این نظم وجود داشت تا اینکه حشم دار به تعرض پرداخت. او که در این مدت جسته و گریخته دامهایش را به چراگاه گسیل می داشت ، به پشت گرمی ژاندارمها درصدد راندن رازلیقی ها برآمد. ولی رازلیقی ها مقاومت کردند. ضمن برخوردهائی که بین نوکران حشم دار و ژاندارمها از یکسو، و پاسداران و چوبداران رازلیقی از سوی دیگر رخ داد، دو تن از رازلیقی ها آسیب دیدند. این امر، خشم و نفرت عمیق اهالی را برانگیخت. آنها ناچار کارهای خود را متوقف کردند؛ شیپورها به صدا در آمد (۳) و دوباره به طور دستجمعی به طرف کوه براه افتادند. مردم روستاهای اطراف که از ماجرا خبردار شده بودند به یاری رازلیقی ها شتافتند. مثلا از یک روستا بیست نفر سوار که گویا اسلحه نیز داشته اند به رازلیقی ها پیوستند. علاوه براین، رازلیقی ها در پای کوه از جانب یک تیره از شاهسونها - که با تیرهٔ مربوط به حشم دار میانه خوبی نداشتند – به گرمی مورد استقبال قرار گرفتند. اینان به رازلیقی ها آموختند که چگونه با نوکران حشم دار که به شیوه ایلاتی با چماق و قلما سنگ نبرد می کنند، مبارزه نمایند. وتعدادی از قلماسنگ خود را که با پشم میی بافند در اختیار آنها قرار دادند. رازلیقی ها در سه نقطه پرچم ایران را بنحوی که بخش سرخ رنگ آن رو به بالا باشد، نصب کردند(۴) .به هرحال، این عمل رازلیقی ها یکنوع تهدید و مقاومت تا پای جان بود. دربرخوردهائیکه بین آنان و نوکران و ژا ندارمها روی داد، سردوشی های رئیس پاسگاه به تاراج رفت و لباس وی پاره گشت. ژاندارمها نتوانستند دهقانان را به فرود آوردن پرچم سرخ وادارند. در مقابل، با مشاهده، تعدی بیشرمانه و اعمال توهین آمیز ژاندارمها، چادرهای ژاندارمری و حشم دار- این راهزنان و تجاوزکاران- به محاصره رازلیقی ها در آمد و هیچیک از آنان نتوانستند از چادرهای خود خارج شوند. در این هنگام بود که کامیونهای ارتشی پیدا شدند و سربازان ازآنها پیاده شدند. سربازان به نوبه خود، رازلیقی ها را مورد محاصره قرار دادند. مردم رازلیق تصمیم داشتند به هرقیمت شده از حق خود دفاع کنند و دشمن را از چراگاه بیرون بریزند. هرعمل از جانب سربازان و ژاندارم ها می توانست با عکس العمل جسورانه رازلیقی ها مواجه گردد. ادارات دولتی شهرستان که در تمام این مدت با شتابزدگی دنبال راه حلی می گشتند، سرانجام هیات ۵نفری حل اختلاف اداره منابع طبیعی را برای تحقیق محلی به کوه اعزام داشتند. به سربازان و ژاندارمها دستور بازگشت داده شد و قرار شد که حشم دار نیز با نوکران و دامهایش کوه را ترک کنند. به این ترتیب هنگامیکه دیگر فصل بهره برداری از کوه سپری شده بود، غاصبان از حریم رازلیق بیرون رانده شدند. رازلیقی ها پیروزمندانه به سمت ده حرکت کردند. اما در اینموقع حادثه تحریک آمیزی رخ داد:

فرمانده ژاندارمری سراب که با کینه جوئی در پی شکار محرکین بود، جوانی را در ده دستگیر و در داخل جیپ خود می کند. مادر جوان با شتاب خود راجلو ماشین پرت کرده تا بدینوسیله از حرکت آن جلوگیری کند. ژاندارمها به اشاره رئیس، مادر را که گویا آبستن بوده با لگد از سر راه ماشین دور می کنند. مضروب ساختن یک زن بیدفاع و آبستن، موج خروشانی از خشم در جمعیت برانگیخت و تصمیم براین شد که همه به طور دستجمعی به شهر رفته تا قاطعانه علیه اینهمه بیدادگری و تجاوز اعتراض کنند. مردم با هر وسیله و بطور عمده پای پیاده راه شهر را در پیش گرفتند .قرار شد کسانیکه زودتر می رسند در نقطه معینی در حوالی شهر توقف کنند تا از آن پس حرکت جمعی و عمومی باشد. و این درست روزی بود که به خاطر مرگ "آیت الله حکیم" تعطیل عمومی اعلام شده، و خیابانهای محدودهٔ سراب پر از شهریها و روستائیان بود. با انتشارخبرقیام ازلیقی ها، ماموران حکومت دچار وحشت و سراسیمگی فوق العاده شدند. در هم آمیختن رازلیقی ها با انبوه سایر دهقانان در خیابانها - که تعداد قیام کنندگان را چندین برابر نمایش می داد- براین وحشت و سراسیمگی می افزود. تعدادی از مردم رازلیق را که در پاسگاه ژاندامری بازداشت و مجروح کرده بودند، با انتشار خبر آمدن رازلیقی ها به شهر با شتابزدگی آزاد نمودند-هرچند که بعدا دسته های دیگری را گرفته و مضروب کرده اند.

رازلیقی ها نخست تلگرافخانه را اشغال کردند. کارمندان را مجبور نمودند که کلیه کارهای خود را متوقف کرده و تلگراف آنان را به شاه مخابره نمایند. پس از آن ماموریتی را از میان خود در تلگرافخانه برگماشتند تا به محض دریافت پاسخ تلگراف، آنرا به اطلاع دیگران برسانند. این ماموریتی هرچند ساعت یکبار عوض می شدند، واین برنامه تا چند روز ادامه داشت - ولی جواب تلگراف هیچگاه دریافت نشد.
در همان روز، مردم رازلیق به دادگستری رفتند. کارمندان را از سرمیزهایشان بلند کردند، کارهای جاری را متوقف نمودند و گفتند که هیچکاری از کار ما مهمتر نیست، اول از همه باید به کار ما رسیدگی شود. همین صحنه در فرمانداری تکرار شد. آنروز تمام سراب وضع پرجوش و خروش و انقلابی به خود گرفته بود. رفت و آمد وسایل نقلیه متوقف شده، همه مردم از ستمی که به رازلیقی ها رفته بود و مقاومت آنان آگاه شدند.

هنگامیکه رئیس دادگاه به همراه فرمانده ژاندارمری می خواست با جیپ خود طول خیابان را طی کند، با انبوه جمعیت خشمگین مواجه شد. مردم از رئیس دادگاه می خواستند که فرمانده ژاندارمری را در اختیار آنان بگذارند. رئیس دادگاه با التماس و خواهش آنها را به آرامش دعوت می کند. در تمام این مدت، جمعیت با بارانی از تف و شعارهای اعتراض آمیز نفرت خود را نسبت به فرمانده ژاندارمری کل و رژیم ارتجاعی فاشیستی و نسبت به خاندان دیکتاتور ابراز می داشتند. دهقانان می گویند ما به قدری به هیجان آمده بودیم که هرگاه فرمانده از جیپ پیاده می شد تکه تکه اش می کردیم و هیچکدام از مارا نمی توانستند به عنوان قاتل دستگیر کنند، ولی به احترام رئیس دادگاه نخواستیم او را از جیپ بیرون بکشیم.

ویژگیهای جنبش رازلیق

۱- این یک جنبش خودبخودی بود که صرفا به ابتکار توده دهقان برپا شد و جریان یافت. دهقانان خود متعجب اند که چطور شد احساساتشان آنچنان یکباره به جوش آمد و آنچنان حوادث سریع و پرتحرکی را موجب شد.

درطی جنبش هیچگاه اختلاف و دودستگی پیش نیامد. آنچه نقل می کنند همه از یکپارچگی و وحدت اکثریت قاطع مردم حکایت می کنند، بدون آنکه رهبرانی در کار باشند. هیچ دلیل در دست نیست که نشان دهد جنبش از طرف افراد خاصی بطور آشکار یا نامرئی رهبری شده باشد. ژاندارمری و سازمان امنیت بدنبال آن نتوانستند کسی را بعنوان "محرک" متهم و بازداشت کنند.

۲- متنفذین یعنی خرده بوژواهای روستایی که در آغاز کار با اتخاذ رویه سازشکارانه و خیانت آمیز در مورد سرنوشت چراگاه در

برابر ادارات دولتی خود را مفتضح کرده بودند، در جریان جنبش کاملا منفرد گشتند.

۳- در رازلیق عناصری از بازمانده های حزب توده وجود دارند. یکی از اینها جزء بخش پایینی از قشر مرفه است که شخصی باهوش و باسواد و کاربر است، لیکن از مدتها پیش این هوش و کاربری را در خدمت کوششهای تسکین طلبانه برای به اصطلاح عمران ده قرار داده است تا بدینوسیله هم نظر مردم را جلب کند و هم خود را به نوایی برساند. در واقع نقش او تلاش بر آشتی دادن مردم با حکومت بوده است. چند سال پیش که ماموران سازمان ضد خلقی موسوم به "پایداری ملی" برای عضوگیری به روستا آمده و دهقانان را توی مسجد جمع کرده بودند، بااینکه اکثریت قریب به اتفاق اهالی به حیله های مختلف خود را کنار کشیدند، این شخص عضویت سازمان مذکور را پذیرفت و سپس به توجیه عمل خود پرداخت. او در جنبش اخیر شرکت جست ولی حاضر نیست که چیزی از آن بیاموزد. او در گذشته رئیس انجمن ده بود، امروز فقط عضو انجمن است. بطورکلی، دیگر از اعتبار پیشین چیزی برایش باقی نمانده است. عیب کار در اینجاست که چندتن از دهقانان آگاه و فقیر و بیسواد که اینان نیز در مبارزه گذشته شرکت داشته و شرافت و پاکدامنی سیاسی خود را حفظ کرده اند تحت تاثیر این شخص قرار دارند.

۴- پشتیبانی فعال روستائیان اطراف مسئلهٔ بسیار مهمی است. آنان بدون آنکه مستقیما در مبارزه رازلیقها ذینفع باشند به یاری آنها برخاستند، و بی شک این تجربهٔ گرانبهائیست. این امر، نشانهٔ آنست که تضاد اصلی نه در درون ده، بلکه بین زحمتکشان ستمدیدهٔ ده از یکطرف، و دولت به عنوان نمایندهٔ تجاوزکاران از طرف دیگر می باشد، و اینهمه، ناشی از رشد آگاهی روستائیان است.

۵- رازلیقی ها در کوه شجاعانه از ثروت مشترک و حیثیت خویش دفاع نمودند. آنان مسلح بودند و این امر در برابر نوکرها و آدمهای مسلح حشم دار شاهسون، به آنها جسارت می بخشید. هرچند افشاء نمی کنند ولی چنین بر می آید که تیراندازیهای طرف مقابل را بدون جواب نگذاشتند؛ بدون اسلحه هرگز نمی توانستند به کوه قدم بگذارند و غاصب را بیرون بریزند. در شهر نیز به یک اعتراض توده ای مبادرت ورزیدند. دهقانان مصمم به مقاومت در منطقهٔ دهقانی خود، نیروی عظیمی را بوجود می آورند؛ به ویژه هرگاه پرولتاریا آنان را از یک سازماندهی توده ای برخوردار ساخته باشد، شکست ناپذیر خواهند بود. تودهٔ دهقانان متحد اما بی شکل فاقد رهبری رازلیق که برای نخستین بار به یک جنبش مقاومت جویانه علیه غصب ثروت اشتراکی خود دست زده بودند وقتی به شهر ریختند نیز همچون یک توده آگاه، جسور و مبارزه جو - که سرشار از خشم و نفرت طبقاتی است - عمل می کردند، نه همچون رعایائی که برای عرض مظلومیت و طلب ترحم به پیشگاه مقامات مربوطه شکایت برده باشند. وقتی درنظر آوریم که دهقانان ما در شرایط عادی چگونه به راهروهای ادارات شهرستان روی آورده و دستهایشان را بطور مظلومانه ای بغل می کنند و با هر بازو بسته شدن درب اتاق مامور مربوطه مثل فنر از جای خود می پرند، آنوقت درمی یابیم که عمل رازلیقی ها در هجوم به شهر، اشغال ادارات دولتی و تف باران فرمانده ژاندارمری در خیابان تا چه حد جسارت آمیز و امیدبخش است.

۶- دستگاههای دولتی در برابر این جنبش، نخست غافلگیر شدند و سپس به عقب نشینی پرداختند. دشمن خیال می کرد که با فرستادن ژاندارم و سپس سرباز به کوه مردم را مرعوب خواهد ساخت. اما در مقابل مقاومت فعال و دلیرانه آنان غافلگیر شده متوجه گردید که در این شرایط، توسل به سرکوب بیرحمانه برای او بسیار گران تمام خواهد شد اجبارا عقب نشینی کرد و هیات حل اختلاف را وارد معرکه کرد و به سربازان دستور مراجعت داد. سرانجام تحت فشار توده، اجارهٔ حشم دار را لغو کرده و به رازلیقی ها پیشنهاد نمود که ده نفر از ریش سفیدان خود را برای عقد اجاره معرفی کنند.

اما بعد از بازگشت مردم از کوه، دشمن درصدد تعقیب و انتقام جوئی برآمد ودسته دسته مردم را به پاسگاه ژاندارمری بردند و در زیر ضربات چوب و لگد وسیلی گرفتند. اماهجوم دستجمعی آنان به شهر دستگاههای دولتی را دوباره غافلگیر ساخت. کادر ژاندارمری و شهربانی شهر کوچکی مانند سراب، برای چنان جمعیتی کافی نبود. استفاده از ارتش و اساسا هرگونه کوشش برای سرکوب می توانست نتیجه معکوس ببارآورد؛ ودشمن همواره از نیروی خشم انقلابی توده ها هراسان است.

او بیهوده تلاش دارد که آتش خشم انقلابی و کینه خلق را زیر خاکستر رعب ووحشت پوشیده نگه دارد و دست کم برای مدتی خاموش سازد. از این نظر می کوشد که هرگونه کوشش برای کنارزدن این خاکستر را با درنده خوئی فاشیستی خود خنثی نماید. سرکوب جنبش دانشجویی و شکنجه بهترین فرزندان خلق در سیاهچالها نمونه این کوششها می باشد. اما وقتیکه این آتش شروع به زبانه کشیدن می کند و دستگاههای رژیم را غافلگیر می نماید، آنوقت اولا امکان سرکوب سریع را از دست می دهد، ثانیا خود روشی انعطاف آمیز در پیش می گیرد و عقب می نشیند. زیرا می داند ایستادگی و خشونت در اینجا بیهوده است و احیانا به گسترش هرچه بیشتر نیروی انقلابی توده خواهد انجامید. عقب نشینی در برابر مردم تهران علیه شرکت واحد اتوبوسرانی و عقب نشینی در برابر جنبش رازلیق، نمونه هائی از این تاکتیک است.

وضع بعد از جنبش

براساس پیشنهاد اداره منابع طبیعی و ریش سفیدان، در هر کوی اقدام به جمع آوری پول نمودند تا چراگاه به نام ده نفر از ریش سفیدان رازلیق اجاره شود، حتی مقداری پول هم جمع آوری شد. اما این امربا مقاومت و امتناع مردم روبرو گردید. مردم اعلام کردند:هرگاه کوه فقط بنام ده نفر اجاره شود در واقع ما از حق مسلم و بی چون و چرای خود محروم شده ایم و در هرحال ثروت مشترکمان را از دست ما بیرون خواهد رفت؛ فقط ده نفر حق استفاده از آنرا کسب می کنند، و ممکنست که یک روز عملا از استفاده از آن محروممان کنند. به این ترتیب، جمع آوری پول متوقف گردید.

این بود تحولات رازلیق تا مرداد ۱۳۴۹؛ امروز هرچند رازلیق به زندگی عادی خود ادامه می دهد، آن وحدت و یگانگی جای خود را به پراکندگی متعارف ناشی از خصلت روابط تولیدی موجود داده است. با اینحال پیروزی وحدت و پایداری، تاثیر خود را برروانشناسی جامعهٔ رازلیق اعطاء کرده است. بعلاوه اینکه هنوز مسئله بطور نهائی حل نشده است. اگر دشمن در بکار بردن تاکتیک های خود دچار اشتباه شود - که می شود - بدون تردید باید منتظر موج تازه ای از مبارزه فعال مردم رازلیق بود .

توضیحات:

(۱) یازالاق به معنای چراگاه بهاره است که در مقابل ییلاق و قشلاق - که به معنای جایگاه تابستانی و جایگاه زمستانی می باشد - قرار دارد .
(۲) یعنی دعوای کوه
(۳) شیپور وسیله دعوت به تجمع است.
(۴) طبق قانون اساسی پرچم ایران سبز و سفید و سرخ است، رنگ سبز همواره در بالا قرار داده شده است. اولین بار در جمهوری مهاباد (۲۵-۱۳۲۴) رنگ سرخ در بالا قرارداده شد. قاضی محمد یکی از رهبران این جمهوری که پس از شکست جنبش در دادگاه نظامی محاکمه و تیرباران شد، به هنگام محاکمه در برابر این سوال که چرا پرچم را به طور معکوس برافراشته بود، پاسخ داد که در قانون اساسی ترتیب قراردان رنگها قید نشده است. و می توان بخش سرخ رنگ آنرا در بالا قرار داد.

اشرف دهقانی

پیوند جنبش زنان با جنبش کارگری، ضرورتی انکار ناپذیر برای نیل به رهایی!

هشت مارس، روز جهانی زن، بر زنان کارگر، بر همه زنان ستمدیده در ایران و جهان و بر زنان مبارز و آزاده ای که در راه رهائی زنان مبارزه می کنند، گرامی باد!

جنبش زنان، جنبشی که هدفش رسیدن به برابری زنان در همه زمینه های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی با مردان است، امروز راه صعب و دشوار خود را با گام هائی استوار و شتابان به پیش در پهنه سراسر گیتی در می نوردد. گسترش سرمایه داری حتی در عقب مانده ترین کشورها، از یک طرف ارتش عظیمی از کارگران (کارگرانی متشکل از زن و مرد) که با نیروی پر قدرت خود گورکنان اصلی این نظام هستند را پدید آورده است و از طرف دیگر زنان را نیز به مثابه نیروئی که تحت ستم مضاعف سرمایه داران و حکومت های ناشی از آنان و همچنین فرهنگ مردسالاری در جامعه قرار دارند، در وسعت همه جهان، به بازار کار و به صحنه مبارزه با سیستم سرمایه داری و مظالم آن کشانده است.

"هر جا ظلم هست، مبارزه هم هست". بر این اساس می بینیم که در شرایط کنونی که جهان سرمایه داری به خصوص تحت پوشش مذهب شدیدترین ظلم ها و ستم ها را نسبت به زنان اعمال می کند، شاهد مبارزات وقفه ناپذیر آن ها نیز می باشد. کافی است به نمونه استثمار بسیار وحشیانه کارگران زن در بنگلادش که برای کمپانی های لباس در کشورهای غربی پوشاک تهیه می کنند و به مبارزات گسترده آن ها توجه کنیم. این کارگران نه فقط به دلیل کارگر بودن بلکه علاوه بر آن به خاطر زن بودنشان با یکی از بدترین شرایط کار که مشقت ها و رنج های زیادی بر گرده آن ها می گذارد مواجه اند؛ در عین حال هر از چند گاهی نیز یا به دلیل آتش سوزی یا فرو ریختن ساختمان محل کارشان که خود ناشی از برخورد جنایتکارانه سرمایه داران با این کارگران می باشد جان خود را از دست می دهند. در برخورد به شرایط ظالمانه کار و چنین فجایعی، زنان کارگر در این کشور بارها به مبارزه برخاسته و تظاهرات ده ها هزار نفری برپا کرده اند.

در ایران شدت ستم بر کارگران زن به حدی است که رژیم حتی از انعکاس اخبار مربوط به سوانح محیط کار آن ها نیز جلوگیری می کند؛ تا جائی که انعکاس وسیع خبر سقوط دو زن کارگر از یک واحد تولیدی در حال آتش سوزی در تهران در ۲۹ دی ماه امسال را باید یک استثناء به شمار آورد. در چنین شرایطی اخبار مبارزات زنان نیز تنها در رویدادهای غیر قابل کتمان به گوش دیگران می رسد. با این حال انعکاس شدت ظلم و ستمی که بر زنان و به خصوص کارگران زن در ایران اعمال می شود را همگان به طور برجسته در نمونه برخورد رزمجویانه و دلاورانه زنان در جریان خیزش سال ۸۸ مشاهده کردند.

زنان ایران، اعم از کارگر یا زنان ستمدیده دیگر، در همه حوزه های زندگی با ظلم و ستم مواجه اند. سلطه فرهنگ مردسالارانه در خانواده و جامعه که با سلطه رژیم جمهوری اسلامی هر چه شدیدتر گشته است همراه با قوانین و اَعمال خشونت بار این رژیم در حق زنان، جنبه هائی از ستم های وارد به زنان ایران است که خود زمینه بکری برای استثمار شدیدتر زنان زحمتکش و تحمیل بی کاری به آن ها به نفع سرمایه داران فراهم آورده است. در چنین اوضاعی است که زنان برای رهائی از هر گونه ظلم و ستم و دست یابی به برابری با مردان علیرغم شرایط شدیداً مختنق و دیکتاتوری حاکم، در اشکال گوناگون دست به مبارزه می زنند. جنبش زنان در ایران درست در رابطه با وجود چنین مبارزه ای در بطن جامعه، صورت واقعیت به خود گرفته است.

اما، گاه وقتی از جنبش زنان صحبت می شود، با توجه به تبلیغات سوئی که از طرف فمنیست ها صورت گرفته، کسانی جدائی زنان از مردها را از این جنبش استنباط می کنند. در حالی که واقعیت این طور نیست. **در جنبش زنان نیز نظیر همه جنبش های اجتماعی نظرات مختلفی وجود دارد که دو نظر ناشی از دو دیدگاه متضاد در آن برجسته است. یکی نظر کمونیست های راستین است که همواره تأکید می کنند که قرار گرفتن زنان در موقعیت فرودست نسبت به مردان، محصول به وجود آمدن مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و تقسیم جامعه به طبقات می باشد؛ و از این رو معتقدند که دست یابی زنان به حقوق برابر با مردان و رهائی کامل آن ها از هر گونه ستم و استثمار تنها با از بین بردن سیستم سرمایه داری حاکم بر جامعه امکان پذیر است. در مقابل این کمونیست ها، نظر و دیدگاه فمنیستی قرار دارد که علت فرودستی زنان در جامعه و فرهنگ مردسالارانه حاکم را ناشی از مردها و ظلم آن ها به زنان می داند. بر این اساس، مطابق نظر فمنیستی اگر نگوئیم از بین بردن مردان، منطقاً تربیت آنان باید راه رهائی زنان تلقی شود، آن هم در شرایطی که سیستم سرمایه داری همواره فرهنگ مردسالاری را بازتولید و به طرق مختلف از جمله همان طور که امروز شاهدیم از طریق حکومت های مذهبی آن را تقویت می کند! از طرف دیگر غایت معتقدین به فمنیسم انجام رفرم هائی در چهارچوب سیستم سرمایه داری حاکم می باشد همان طورکه مثلاً چند سال پیش به لغو قوانین ارتجاعی رژیم جمهوری اسلامی با حفظ خود این رژیم دل بسته بودند.** اتفاقاً همین ها معمولاً کمونیست ها را به دلیل اعتقاد به این که مسئله زنان به طور اساسی با رسیدن به سوسیالیسم و از بین بردن طبقات امکان پذیر است، متهم به عدم اعتقاد یا عدم توجه به مبارزات روزمره زنان می کنند. در حالی که بر عکس، این آموزش آویزه گوش هر کمونیست زن یا مردی است که مبارزه برای کسب حقوق پایمال شده زنان هر چقدر هم کوچک باشد راه را برای دست یابی زنان به رهائی کامل، تسهیل و تسریع می کند. بنابراین، دفاع، کمک به تقویت و ارتقاء سطح آن مبارزات وظیفه تخطی ناپذیر کمونیست ها، اعم از زن یا مرد می باشد. هر مبارز کمونیست در ضمن باید بکوشد که شناخت همه جانبه ای از فرهنگ مردسالاری کسب کرده و با جدیت تمام علیه تسلط این فرهنگ چه در خانواده و چه در جامعه مبارزه کند.

این نکته را هم باید یادآور شد که در جامعه ما، مرز محکمی کمونیست های راستین را از معتقدین به فمنیسم حتی اگر ادعای کمونیست و سوسیالیست بودن را هم داشته باشند، متمایز می کند. جائی که این ها با جدا کردن مبارزات زنان از مردها می کوشند انرژی زنان را در کوره راه های فمنیستی به هرز ببرند، کمونیست های راستین سعی دارند همه مبارزات زنان را به سوی یک هدف که همانا سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و نابودی سیستم سرمایه داری وابسته حاکم بر کشور می باشد، کانالیزه کنند. این کمونیست ها بر این باورند که تاریخ رسالت پیروزی بر سرمایه داری را بر دوش طبقه کارگر قرار داده است و مبارزات زنان تنها در پیوند با این طبقه قادر به رسیدن به اهداف والای خود می باشد. از این روست که آن ها بر قراری پیوند بین جنبش زنان با طبقه کارگر را از اهم وظایف خود به شمار می آورند.

به امید آن که همه ما بتوانیم در راه پر فراز و نشیب و صعب و دشوار جنبش زنان به سوی آزادی واقعی زنان، قدم های هر چه مؤثرتری برداریم.

ششم مارس ۲۰۱۴

با رشد نیروهای مولده و گسترش تولید در جوامع ماقبل سرمایه داری، سیستم جدیدی از تولید بر جامعه حاکم شد و سرمایه‌داران که به قول مارکس همان سرمایه شخصیت یافته هستند بر تمام عرصه‌های جامعه حاکم گشتند. این طبقه از همان آغاز نشان داد که برای انباشت سرمایه و سود اندوزی از توسل به هیچ جنایتی در حق کارگران و دیگر توده‌های مردم دریغ نمی ورزد. در جریان رشد روز افزون این شیوه تولید و ورود سرمایه داری به فاز امپریالیسم هم دیدیم که بورژوازی چه سیاه کاری هائی که نکرد. نگاهی به تاریخ این طبقه خود موید این واقعیت می باشد.

۱ـ در قرن شانزدهم اروپائیان در پی کسب تجارت سودآور مواد پر ارزش در قاره جدید (آمریکا)، ۹۰ درصد بومیان آمریکای لاتین و ۹۷ درصد بومیان آمریکای شمالی را نابود کردند که در تاریخ، بزرگترین نسل کشی به شمار می رود.

۲ـ بین سال های ۱۸۱۵ تا ۱۹۱۴ در نتیجه تلاش سرمایه‌داران برای سود هرچه بیشتر، یکصد میلیون انسان کشته می شوند تا سرمایه داری گسترش بیشتری پیدا کند.

۳ـ بین سال های ۱۹۱۴ تا ۲۰۰۴ در پی تلاش هرچه سود بیشتر سرمایه‌دارن، میلیون ها انسان در نتیجه جنگ، قحطی و بیماری درگذشته‌اند که آمار آن به ترتیب زیر است:

جنگ اول جهانی ، ۲۲ میلیون
حمله ۱۴ کشور به اتحاد جماهیر شوروی در بین سال های ۱۹۱۸ ـ ۱۹۲۲ ۱۴ میلیون
سلطه ژاپن بر چین ۱۹۳۵ ـ ۱۹۴۵، ۲۲ میلیون
اردوگاه های مرگ آلمان نازی، ۱۰ میلیون
غیرنظامیان شوروی در جنگ جهانی دوم ۱۸ میلیون
جنگ جهانی دوم (به جز ارقام بالا) ۳۴ میلیون
جنگ کره ۱۹۵۰ ـ ۱۹۵۳، ۲ میلیون
جنگ ویتنام، لائوس و کامبوج، ۳ میلیون
جنگ در اندونزی ۱۹۶۵ ـ ۱۹۶۶، ۲ میلیون
عراق در نتیجه بمباران و تحریم ها ۱۹۹۲ ـ ۱۹۹۹، ۲ میلیون
عراق جنگ ۲۰۰۳، ۱ میلیون
قحطی ۱۹۷۰ ـ ۱۹۹۰ (۲۴هزار نفر در روز)، ۱۸۵ میلیون
کودکان زیر ۵ سال، به دلیل کمبود دارو ۲۸۰ میلیون
قحطی بین سال های ۱۹۹۰ - ۲۰۰۷ (سی میلیون در سال)، ۵۴۰ میلیون
مجموع یک میلیارد و ۱۳۵ میلیون (۱)

این یک میلیارد و ۱۳۵ میلیون نفر جان خود را از دست دادند تا نظام سرمایه داری رشد کند و باقی مانده و حفظ شود. و تجربه نشان داد که در راستای حفظ این سیستم ، انسان ها و در حقیقت کارگران و زحمتکشان کالایی بیش نیستند که فقط در تولید و جنگ مورد استفاده قرار می گیرند و دیگر هیچ. اما با این همه بورژوازی باید زحمتکشان را به پذیرش این وضعیت قانع کند و این جاست که هزاران کارشناس و محقق و سیاستمدار و ... به میدان می‌آیند تا ناچاری پذیرش این وضعیت و ابدی بودن موقعیت موجود را توضیح دهند. همان طور که معلم کبیر پرولتاریا گفت "طبقه‌ای که وسائل تولید مادی را در اختیار دارد وسائل تولید ذهنی را کنترل میکند" (۲) و در همین راستاست که آن ها می کوشند و به هر وسیله‌ای متوسل میشوند تا جو ناامیدی را بر جوامع بگسترانند و از انقلاب جلوگیری کنند. در حالی که مبارزه با سازمان های کمونیستی در سراسر دنیا و محدود کردن آنان از گرفتن رابطه با طبقه کارگر را پیش می برند در همان حال با هجوم همه جانبه به کمونیست هایی که قدرت دولتی را بدست گرفته بودند و مراکز الهام دهنده توده های ستمدیده هستند را مورد آماج حملات خود قرار میدهند. و از سوی دیگر، این مشاطه گران بورژوازی سعی می کنند تا چهره بورژوازی را با فرهنگ و تولیدات خود مترقی و زیبا جلوه دهند. ولی چهره این بورژوازی را در جنوب هر شهری در سراسر این دنیای بزرگ میتوان دید. در فقر و فلاکت و در فحشاء و اعتیاد و بیکاری ای که بیداد میکند. فحشاء را انتخاب خود زنان جلوه میدهند و از تجارت میلیونی دختران جوان و فروش آن ها سخنی نمی گویند، اعتیاد را انتخاب معتادان تبلیغ کرده و از دست داشتن حتی دولت ها در این جنایت سخنی نمی گویند و بیکاری را نیز نتیجه تنبلی و بیکارگی کارگران جلوه داده و از نظر اخلاقی آن را بد جلوه میدهند.

ولی کمونیست ها حقیقت را میدانند، آن ها میدانند که تمام زشتی های جوامع کنونی نتیجه سلطه سیستم بورژوازی است. بورژوازی برای بقا و حفظ این سیستم دست به هر جنایتی می زند، میلیون ها انسان که در اثر گرسنگی میمیرند، میلیون ها انسان که در اثر جنایات جنگی میمیرند و هزاران جنایت دیگر نتیجه این سیستم است که به جز به سودآوری و انباشت سرمایه به چیزی کار ندارد . این است که کمونیست ها خواهان برچیدن و برکندن ریشه این همه ظلم که منشاء آن مالکیت خصوصی است میباشند.

تفاوت بزرگ بورژوازی و کمونیست ها در این است که بورژوازی برای خواسته‌های خود، زحمتکشان را می کشد و کمونیست های انقلابی برای خواسته‌های زحمتکشان است که خود را به کشتن می دهند.

عبداله باوی
مارس ۲۰۱۴

زیرنویس ها:

۱ـ منبع Encyclopedia Brittanica و نوشته سوزان جورج با عنوان "چگونه نیمه دیگر می‌میرد"
۲ـ کارل مارکس "ایدئولوژی آلمانی"

نابود باد نظام سرمایه داری!

آکسیون به مناسبت روز جهانی زن در لندن!

روز شنبه ۸ مارس ۲۰۱۴ در سالگرد روز جهانی زن، از ساعت ۱۲ تا ۲ بعد از ظهر یک اکسیون اعتراضی و افشاگرانه به همراه نمایشگاه عکس در میدان "ترافلگار اسکوئر" لندن برگزار شد که در آن تعدادی از ایرانیان مبارز شرکت کردند. در جریان این آکسیون افشاگرانه ، بنرهایی با شعار "روز جهانی زن بر زنان کارگر و زحمتکش گرامی باد" به زبان فارسی و انگلیسی به نمایش درآمده بود و همچنین اطلاعاتی در مورد وضعیت کنونی زنان تحت ستم ایران زیر سلطه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی به زبان انگلیسی برای بازدیدکنندگان از نمایشگاه عکس آماده شده بود که در آن موقعیت زنان از نظر حقوق و دستمزد، حق طلاق و سفر، ارزش حقوقی شهادت زنان در مراجع حقوقی نظیر دادگاه و جلوه های دیگری از نابرابری های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی تحمیل شده بر زنان در چارچوب رژیم دیکتاتوری حاکم توضیح داده شده بود. همچنین شعارهای دیگر نظیر "جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد" ، "مرگ بر جمهوری اسلامی" ، "پیروز باد مبارزات ضد امپریالیستی خلق های خاورمیانه" ، "زنده باد همبستگی بین المللی" به همراه مجموعه بزرگی از تصاویر مربوط به جنایات جمهوری اسلامی علیه کارگران و خلق های تحت ستم و بویژه تصاویر مربوط به مبارزات و سرکوب زنان در محل آکسیون به نمایش درآمده بود که مورد استقبال رهگذران قرار گرفت. در میان بازدید کنندگان از این آکسیون کسانی از کشورهای مختلف نظیر کوبا و فیلیپین و آمریکا و ... نیز وجود داشتند که در مورد وضع زنان در جمهوری اسلامی و تبلیغات به اصطلاح ضد امپریالیستی این رژیم از رفقا سئوال می کردند و با صحبت های روشنگرانه رفقا اطلاعات عینی بسیاری از موقعیت سیاسی کنونی در ایران و وضعیت زنان تحت ستم بدست می آوردند. همچنین اطلاعیه هایی به زبان انگلیسی در مورد ۸ مارس و وضعیت و مسایل و مشکلات زنان در ایران و همچنین ضرورت انقلاب برای بدست آوردن آزادی و رهایی زنان در محل پخش شد که مورد استقبال بازدیدکنندگان قرار گرفت. آکسیون روز جهانی زن در لندن در دفاع از حقوق زنان ایران و بویژه زنان کارگر و زحمتکش، توسط فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در لندن و سازمان دمکراتیک ضد امپریالیستی ایرانیان در انگلستان سازماندهی و برگزار شد.

با ایمان به پیروزی راهمان
فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در لندن
۸ مارس ۲۰۱۴

حمله به کمپ پناهندگان سیاسی ... از صفحه ۲۴

از ورود کسانی که خواهان پناهندگی هستند جلوگیری نماید. بعداز پیروزی احزاب لیبرال-نشنال در انتخابات اواخر سال ۲۰۱۳ سیاستهای ضد پناهندگی دولت استرالیا بطور شدید تری دنبال شده و صدها نفر پناهجو در کمپ جزیره منوس که قبلا پایگاه نظامی بوده در چادرهای موقت در بدترین شرایط نگهداری میشوند. اسکان اجباری پناهجویان در این جزیره دور افتاده که در تعارض با قوانین بین المللی مورد پذیرش خود دولت استرالیا قرار دارد، در حالی اتفاق می افتد که دولت استرالیا قبلا به پناهند گان اعلام کرده که حتی در صورت قبول پناهندگی، آنها را در گینه نو اسکان خواهد داد و پناهندگان عملا حق ورود به استرالیا را نخواهند داشت.

در چند روز قبل از حمله روز ۱۸ فوریه اعتراضاتی برعلیه سیاستهای ضد پناهندگی در درون کمپ انجام گرفته بود و احتمال واکنش مقامات به این اعتراضات عادلانه و سرکوب آنها دور از انتظار نبود. با این وجود خبر اعتراضات و حمله شبانه به پناهندگان و زخمی شدن دهها نفر از پناهجویان، در ابتدا بیشرمانه از طرف وزیر مهاجرت استرالیا مورد تکذیب قرار گرفت. این موضع رسوا بعد از یک روز تغییر یافته و از طرف همان وزیر به دروغ ادعا شد که پناهند گان در بیرون از کمپ و توسط مردم عادی که از رفتار آنان ناراضی بودند مورد حمله قرار گرفته اند! با افشای هر چه بیشتر واقعیت آنچه بر سر پناهجویان آمده این موضع باز هم از طرف وزیر مهاجرت تغییر یافته و وی مجبور شد تا در رسانه ها اعلام کند که اطلاعات قبلی نادرست بوده و پناهندگان در درون کمپ مورد حمله قرار گرفته اند. البته اطلاعات درست و منطبق با واقعیت قبلا از طرف فعالین پناهندگی از طریق رسانه ها به اطلاع مردم رسیده بود. مطابق اظهارات این نهادها و بر پایه گفته های شاهدین عینی این کمپ توسط یک عده از اوباش مسلح به دشنه و گاردهای محافظ که توسط دولت استرالیا اداره میشوند و حقوق می گیرند با همکاری پلیس دولت "پاپوا گینه نو" که هنگام حمله در خارج از کمپ بوده اند، مورد تعرض قرار گرفته است . بنابرین هم دولت به اصطلاح آزاد استرالیا و هم دولت مرتجع "پاپوا گینه نو" در حمله به کمپ پناهند گان و کشتار و زخمی کردن آنان بطور آشکار دست داشته و مسئول هستند.

ما یک صدا به همراه افکار عمومی آزادیخواه و مردم آگاه استرالیا ضمن محکوم کردن این یورش وحشیانه به پناهجویان مقیم این مرکز خواهان شناسایی و مجازات عاملین قتل و حمله به پناهجویان بیگناه هستیم. امنیت جانی پناهجویان باید توسط دولت استرالیا تامین شده و آنها باید به یک محل امن در داخل خاک خود استرالیا انتقال داده شوند. و این امر تغییری در این واقعیت نمی دهد که دولت استرالیا مسئول خونهای ریخته شده در کمپ پناهندگان می باشد.

هواداران چریکهای فدائی خلق ایران
در سیدنی - استرالیا
۲۲ فوریه ۲۰۱۴

سرکوب وحشیانه دراویش محکوم است!

روز شنبه ۱۷ اسفند ماه تجمع مسالمت آمیز دراویش گنابادی در مقابل دادستانی تهران که در اعتراض به سرکوب وحشیانه دراویش و پیگیری شرایط غیر انسانی دراویش زندانی برگزار شده بود مورد حمله سبعانه نیروهای سرکوبگر قرار گرفت و صدها تن از معترضین دستگیر و به بازداشتگاه های رژیم منتقل شدند. بدنبال آگاهی از تصمیم خانواده های دراویش زندانی و همچنین زندانیان سیاسی برای انجام یک حرکت مسالمت آمیز در جهت پیگیری وضع عزیزانشان، از اولین ساعات روز شنبه، مزدوران لباس شخصی و نیروهای انتظامی رژیم با محاصره منطقه و ایجاد فضای نظامی شروع به اذیت و آزار، ضرب و شتم و دستگیری دراویش و خانواده های آنان و حتی عابرینی کردند که در صدد تجمع و یا گذر از منطقه بودند. مطابق گزارشات منتشره حدود ۱۰ هزار تن از دراویش گنابادی با سفر از اقصی نقاط کشور در صدد پیوستن به این حرکت اعتراضی بودند. اما مامورین سرکوبگر جمهوری اسلامی با محاصره صد ها نفر از کسانی که در مقابل دادستانی به صورت مسالمت آمیز تجمع کرده بودند، از پیوستن جمعیت بیشتر به آنان جلوگیری کرده و آنان را مورد حملات و ضرب و شتم وحشیانه قرار دادند که در نتیجه این ددمنشی تعداد زیادی از دراویش و خانواده های زندانیان سیاسی مضروب و یا دستگیر شدند. بنا به گزارشات منتشره مامورین در یک مورد با وارد کردن ضربات باتوم به چشم یکی از معترضین و مجروح ساختن وی باعث انتقال وی به بیمارستان شدند و حال او وخیم گزارش شده است. در جریان سرکوب وحشیانه خانواده های دراویش حداقل ۵۰۰ نفر دستگیر شده اند که ۸۰ تن از آنان زن می باشند.سرکوب سیستماتیک و وحشیانه دراویش که حمله و بگیر و ببند اخیر تنها یک مورد آن را نشان می دهد، افشاگر چهره ضد خلقی رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی و جلوه ای از ستم دردناکی ست که دراویش ایران تحت سیطره دیکتاتوری حاکم با آن مواجه هستند. دفاع از حقوق انسانی دراویش و رساندن صدای آنان به گوش افکار عمومی و افشای جنایات وحشیانه جمهوری اسلامی بر علیه دراویش و خانواده هایشان و دفاع از دراویش زندانی یک وظیفه مبارزاتی برای تمام نیروهای آزادیخواه و دمکرات است. دراویش زندانی و دستگیر شدگان اخیر باید فورا و بدون قید و شرط آزاد شوند.

"نوروز"

سالی
نوروز
بی‌جلجله بی‌بنفشه می‌آید،
چنبش سرد برگ نارنج بر آب
بی گردش مَرغانه‌ی رنگین بر آینه
سالی
نوروز
بی‌گندم سبز و سفره می‌آید
بی‌پیغام خموش ماهی از قُنگ بلور
بی‌رقص عفیف شعله در مَردَنگی
سالی
نوروز
همراه به درگویی مردانی
سنگینی بار سال‌هاشان بر دوش:
تا لاله‌ی سوخته به یاد آرد باز
نام ممنوع‌اش را
وناقچه گناه
دیگربار
با احساس کتاب‌های ممنوع
تقدیس شود
در معبر قتل عام
شمع‌های خاطره افروخته خواهد شد
دروازه‌های بسته
به ناگاه
فراز خواهدشد
دستان اشتیاق از دریچه ها دراز خواهد
شد
لبان فراموشی به خنده باز خواهدشد
وبهار
درمعبری از غریو
ناشهر
خسته
پیش باز خواهدشد
سالی
آری
بی گاهان
نوروز
چنین آغاز خواهدشد

احمد شاملو، نوروز ۱۳۵۶

در آستانه بهار ۱۳۹۳،
با ایمان به نابودی رژیم وابسته به امپریالیسم
جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته اش،

با ایمان به پیروزی محتوم کارگران و
خلقهای تحت ستم،

با یاد پر شکوه تمامی "شیرآهن کوه" زنان و
مردانی که
در راه آزادی و سوسیالیسم جان باختند

و با ایمان به پیروزی راهمان
نوروز بر تمامی کارگران و زحمتکشان و توده های
ستمدیده خجسته باد!

چریکهای فدایی خلق ایران

اول فروردین ۱۳۹۳

حمله به کمپ پناهندگان سیاسی در "پاپوا گینه نو"

کمپ پناهندگان در جزیره منوس (پاپوا گینه نو)

حمله وحشیانه و خونین به اردوگاه پناهجویان در جزیره "منوس" یکبار دیگر سیاستهای ضد پناهندگی دولت استرالیا و اوج فریبکاری این دولت پناهنده ستیز را درمقابل چشم مردم جهان قرار داد. در روز ۱۸ فوریه ۲۰۱۴ کمپ پناهندگانی که توسط دولت استرالیا در پاپوا گینه نو با هدف جلوگیری از ورود مهاجران به استرالیا با توافق دولت پاپوا گینه نو (پ- ن- ج) در جزیره منوس ایجاد شده مورد یک حمله وحشیانه و خونین قرار گرفته و ۷۷ نفر زخمی ویک نفر کشته شد. فرد کشته شده یک پناهجوی ایرانی به نام رضا براتی میباشد. همچنین در میان زخمی شدگان ۱۳ نفر جراحات بسیار شدید برداشته اند که دو نفر از آنان برای درمان به استرالیا انتقال داده شده اند. از این دو نفر یک پناهجو مورد اصابت گلوله قرار گرفته است. بر اساس گزارشاتی که در روز نامه های استرالیا در مورد چگونگی قتل پناهجوی کشته شده درج شده است، هنگامی که وی بی دفاع روی زمین افتاده بوده گاردها دیوانه وار به سر او ضربه وارد می کردند.یکی از روزنامه ها به نقل از یک گارد استرالیایی کمپ که نامش منتشر نشده، نوشته است که این پناهجو به وسیله "گارد های محلی استخدام شده در کمپ" کشته شده است. با تشدید بحران اقتصادی و فقر و گرسنگی و بیکاری در جوامع تحت سلطه از یکسو و جنگ افروزی ماشین جنگ و کشتار امپریالیستها در جهان از سوی دیگر، در سالهای اخیر موج مهاجرت و فرار از جهنمی که سرمایه داران و ایادیشان در کشورهای تحت سلطه برای توده های تحت ستم درست کرده اند از آفریقا گرفته تا آسیا و خاورمیانه و آمریکای لاتین بشدت افزایش یافته است. تحت تاثیر این واقعیت در چند سال گذشته تعداد پناهندگان به استرالیا از طریق دریا افزایش بسیار داشته و در اواخر سال قبل که دولت حزب کارگر بر سر کار بود قوانین ضد مردمی جدیدی بر علیه پناهجویان را به تصویب رساند که **صفحه ۲۳**

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت
از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران
در اینترنت دیدن کنید:
http://www.siahkal.com
از صفحه رفیق اشرف دهقانی
در اینترنت دیدن کنید:
http://www.ashrafdehghani.com

برای تماس با
چریکهای فدایی خلق ایران
با نشانی زیر مکاتبه کنید:
BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

آدرس پست الکترونیک
E-mail : ipfg@hotmail.com

شمارهٔ تلفن
برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران
0044 7946494034

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!